

از
اسلام رحمانی

تا

محجایب ملایمی

نویسنده: حمید همایون عبیدی

از اسلام رحمانی تا

عجایب ملایمی

مجموعه مقالات

نویسنده: حمید همایون عبیدی

ناشر: کانون فرهنگی آسمایی

تاریخ نشر: جون سال ۲۰۲۳

حق چاپ و نشر محفوظ است

فهرست مطالب

۵.....	«از آموزه های اسلامی تا عجایب ملایی»
۹.....	کی روحانیون را بدنام میسازد؟!
۱۳.....	پرسشی از مدافعان و هواداران آقای مولوی انصاری.....
۱۷.....	آیا ملاها واقعاً وارثان انبیا اند؟!
۲۱.....	سنگسار حکم قرآن نیست
۲۹.....	از حجاب اسلامی تا عجایب ملایی
۳۷.....	احکام عبادی و احکام اجتماعی اسلام
۵۳.....	اخلاق مارگوت کیسمن و اخلاق ملا ایاز نیازی و شرکا!
۵۷.....	آیا اسلام موسیقی را حرام میدانند؟!
۶۱.....	چند پرسش از آقای سیاف در مورد «فن» و «فحشا»
۶۵.....	«افتادن از آن سوی بام»
۷۱.....	آیا توطیه یی در جریان است؟!
۷۷.....	اسلام - دین خشم و خشونت و یا مهربانی ، بردباری و صلح؟!
۸۱.....	اسلام کاریکاتوری تروریست ها و اسلام هراسان
۸۵.....	یک نگاه دیگر به جنجال کارتون ها
۸۹.....	پاسخ منطقی و انسانی ملکه اردن به
	کاریکاتور اهانت آمیز «شارلی ابدو»
۹۳.....	ترور ها در فرانسه و واکنش ها به آن
۹۷.....	چند نکته در مورد همزیستی ادیان در افغانستان
۱۰۱.....	از ما تا نیکان ما
۱۰۷.....	کدام دین بهتر است؟!
	مکالمه یی میان لیوناردو باف و دالایی لاما

- خالق ، دین و مذهب... ۱۱۱.....
- «راه خدا نیست که مرا به چین فراری کنی...» ۱۱۳.....
- سکولاریزم چیست؟ ۱۱۹.....
- ترور «علمی» ۱۲۳.....
- نگاهی بر مقاله شرایط سنگسار آقای فارانی ۱۲۵.....
- چند نکته در مورد معنویت، خدا باوری و دین باوری ۱۳۱.....
- دین، فرهنگ و سیاست- چند اشاره ۱۳۷.....

«از آموزه های اسلامی تا عجایب ملایی»

من به هیچ وجه قصد نه داشتم تا وارد مباحثات دینی شوم. و اما، در موارد معین برخی رویدادها و به خصوص زجرکشی علنی فرخنده و کنش ها و واکنش ها در رابطه با این تراژیدی در سال ۲۰۱۵ ناگزیری پرداختن به برخی جنبه های مسأله از نظر تعالیم اسلامی را به میان آورد. پس از آن وقتی مولوی مجیب الرحمان خطیب مسجد جامع گازرگاه، در دسمبر سال ۲۰۱۹ به هوادارانش دستور داد تا خود به دستگیری، محاکمه و مجازات متهمان مبادرت بورزند و از جمله مجازات های بریدن دست و سنگسار را جاری بسازند، من در این مورد از منظر قانون و منافع همه گانی مطلب کوتاهی نوشتم و در فیسبوک منتشر ساختم. (۱)

تبصره من در رابطه به دستور مولوی مجیب الرحمان، با استقبال شمار زیادی از همسخنان مواجه شد. و اما، عده پی از مدافعان و پیروان این «مولوی»، با دشنام های شنیع، اتهامات قبیح، تکفیر و حتا تهدید، به مقابله بسیار خصمانه پرداختند. از سوی دیگر متوجه قرائنی شدم که نشان میداد شماری از این افراد احتمالاً به صورت سازمانیافته، واکنش نشان میدهند. و در فرجام با توجه به فضای حاکم در افغانستان، خود را ناگزیر یافتم تا در حد استطاعت به نقد منطقی این دیدگاه ها، بپردازم.

به هر رو، من نه با خوانش طوطی وار منابع و روایات و آن هم از پس عینک تعصب و تحجر و سطحی نگری، بل با استفاده از منابع و مأخذ، کوشیدم تا با اتکا به عقل و منطق و بدون هیچ گونه پیشداوری، به مسایل مطروحه بپردازم.

به باور من، ملاها چه که حتا «عالمان دینی»، نیز حق نه دارند تا ما را از پرداختن به این مسایل منع کنند و نه هم حق دارند تا نظرات خویش را بر ما تحمیل نمایند .

همچنان به باور من، ما نه باید اجازه بدهیم تا کسانی با استفاده از شلاق تکفیر و یا هم واکنش های آنچنانی دیگر ما را وادار به سکوت بسازند .

به یاد داشته باشیم در آن روزی که گلهٔ اوباشان بر فرخنده حمله کردند و او را در مرکز شهر کابل زجر کش ساختند، اگر آنانی که از محل میگذشتند و یا این فاجعه را تماشا میکردند، از خود شهامت شهروندانه نشان میدادند، فرخند نجات مییافت. امروز نیز اگر ما مکلفیت شهروندانه خویش را با شهامت انجام نه دهیم، این خطر وجود دارد تا تندروان با اغوا و فریب عوام الناس، آتش فتنه های افغانستان سوز را شعله ور بسازند- علاج واقعه را باید قبل از وقوع کرد...

تا جایی که به نقد و بحث و تبادل نظر منطقی و متمدن روی مسایل مطروحه ارتباط دارد، من از آن صمیمانه استقبال خواهم کرد.

+

(۱) « مجیب الرحمان انصاری خطیب مسجد جامع گازرگاه ولایت هرات، به هوادارانش دستور داده است که خود به دستگیری، محاکمه و مجازات متهمان مباردت بورزند و از جمله مجازات های بریدن دست و سنگسار را جاری سازند...

آن چه که این ملا گفته عملاً دعوت به بغاوت در برابر حکومت و حاکمیت قانون است . اگر چنان شود که وی گفته است، جامعه به جنگ مبدل خواهد شد. به همین جهت وی هم مطابق به قانون و هم مطابق به احکام فقهی مستوجب پیگرد و مجازات قانونی است.

+

ضمیمه

زمانی که «از آموزه های اسلامی تا عجایب ملایی» را نوشتم، هنوز جمهوریت پابرجا بود. در مورد سرنوشت جمهوریت در کتاب «از بن تا بنبست و شکست» نوشته ام و و در این جا به آن نه خواهم پرداخت.

به هر رو، آن نقد ها روی «...عجایب ملایی» به باور من نه تنها هنوز هم معتبر اند، بل چون تا حد زیادی نقد دیدگاه های گروه های گوناگون اسلامگرا و از جمله طالبان که امروز قدرت را در دست دارند، نیز است، نشر آن نسبت به هر گذشته یی لازمی تر به شمار میرود. البته در این مجموعه برخی نوشته های دیگرم در مورد دین و خوانش ها از دین هم گنجانیده شده اند. برخی از این نوشته ها نیز شکل واکنش را داشته اند.

پس از حکم جاری ساختن حد و از جمله قصاص توسط مولوی هبت الله رهبر طالبان مصمم شدم، تا این گزینۀ مقالات را به شکل کتاب منتشر بسازم.

باز هم میگویم که من کارشناس و پژوهشگر مسایل دینی نیستم. و اما، در برابر جهل در هر جامه یی که ظاهر شود و بخواهد بر سرنوشت و زنده گی مردم حکم براند، به حکم وجدان نه میتوانم سکوت کنم. به باور من، بهترین راه مبارزه با «جهل مقدس» (جهالتی که با سواستفاده از دین، در جایگاه تقدس قرار داده میشود) محروم ساختن آن از تنبوش تقدس است. و این کار وقتی موثر است که با منطق و سنجش منطقی صورت بگیرد. توسل به تندخویی و تندگویی و تکفیر متقابل، به روشننگری کومک نه میکند.

مبارزه با «جهل مقدس» به هیچ وجه به معنای مبارزه با دین نیست. برخلاف خوانش های سیاسی، سنگواره یی، غیر منطقی و تندروانه از دین، که اسلام را دین خشونت، تعصب، ضد علم و تمدن و ترقی معرفی میکند، در واقع دشمنی با دین در لباس دوستی و دفاع از دین است. این خوانش ها با خوانش رحمانی از دین هیچ وجه مشترکی نه دارد.

اسلام رحمانی به حیث یکی از مایه های اصلی کلیت فرهنگی جامعه افغانی، در طول دهه های بحران و جنگ به عمد توسط اسلام سیاسی صادر شده از

خارج ، آماج تهاجم قرار گرفت. این تهاجم های پی در پی فاجعه آفرین بود و امروز نتایج و پیامدهای آن در همه ابعاد قابل دید اند.

به باور من کوشش در راه احیای اسلام رحمانی در سطح ایجابات امروزی، یکی از وظایف حایز اهمیت بنیادی برای باز کردن راه برای برونرفت از بحران به شمار می‌رود. کوشش من آن بوده است تا با به میدان کشیدن برخی مسایل و به چالش کشیدن خوانش های تندروانه و جاهلانه از دین، در حد توان در این زمینه سهم خود را ادا کنم.

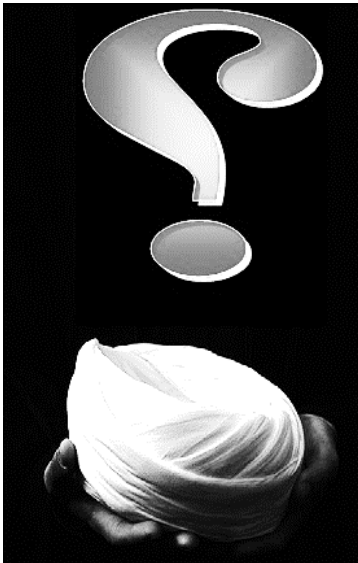
در مورد یک نوشته من در فیسبوک برخی همسخنان پیشنهاد کردند تا به جای «اسلام رحمانی» بنویسم : "اسلام حنفی". در پاسخ به آن همسخنان نوشتم که اسلام رحمانی گرچه اساساً برپایه آموزه های امام ابوحنیفه پدید آمده، و اما مفهوم وسیعتر از یک مکتب فقهی است. به همین دلیل نیز در این مجموعه نیز در همین مفهوم آن را به کار گرفته ام.

در ورژن کنونی تنها تغییری که در متن مقالات قبلاً منتشر شده آمده ، تعدیل برخی خطاب ها عنوانی مولوی مجیب الرحمان انصاری است، که خود هم قربانی ترور شده و دیگر در میان زنده ها نیست. انتقاد من از افکار و دیدگاه های وی بر جای خودش باقی است و اما چون کشته شده است، چند خطاب گزنده را که آن وقت عنوانی وی نوشته بودم، تعدیل کرده ام.

+

کی روحانیون را بدنم میسازد؟!

اعتراض برخی از روحانیون و پرسش من از آنان



دیروز در همایشی که در جواز مسجد شاه دو شمشیره برگزار شد و در آن عده پی گویا به دعوت "مجمع هماهنگی علما" اشتراک کرده بودند، از دولت خواسته شد تا مانع فعالیت جامعه مدنی شود، در غیر آن گویا «علما» در رابطه به حمایت خود از حکومت تجدید نظر خواهند کرد. معترضان گفتند که تداوم انتقاد فعالان مدنی از «علما» پیامدهای ناگواری خواهد داشت. این خشم و هوشدار گویا مرتبط است با انتقادهایی که از گفته های برخی ملا ها و به خصوص اظهارات مولوی دکتور محمد ایاز نیازی به عمل آمده است.

آقایان محترم روحانیون معترض بر جامعه مدنی!

آیا مسلمانان باید هر آن چه را که یک ملا گفت قبول کنند و اگر یک ملا اشتباه و خطایی را مرتکب شد، مکلفیت مسلمانان این است که در برابر وی سکوت کنند و یا این که حق دارند بر اساس عقل و منطق عکس العمل نشان بدهند؟!

من یکی از کسانی هستم که بر گفته های مولوی دکتور محمد ایاز نیازی اعتراض جدی دارم. آقای دکتور ایاز نیازی در اولین اظهارات خود در مسجد وزیراکبرخان، از جمله گفت: «... من یک مثال دیگر به شما میدهم. یک

دیوانه در راه یک آدم را به قتل میرساند، اما برادر او فوراً در انتقام قتل برادرش، آن دیوانه را با تفنگچه می‌کشد، حالا پولیس و سارنوال حق ندارد که آن آدم را ملامت کند که تو دیوانه را کشتی. او از کجا میدانست آن آدم که برادرش را کشت، دیوانه بود؟ حالا این همه آدم های مسلمانی که به دفاع از مقدسات خود آن زن را کشتند، آیا میشد که گفت آنها باید صبر میکردند تا یک تیم داکتران زن را معاینه کنند که تکلیف روانی و عقلی دارد یا نه، بعد او را مجازات میکردند.

آیا این مردم با خودشان یک تیم داکتران هم داشتند تا آن زن را معاینه میکردند؟! ... خواهش من از ارگانهای عدلی و قضایی این است که با دقت حرکت کنند... وقتی که به مقدس ترین معتقدات مردم [قرآن] اهانت صورت بگیرد، مردم مکلف نیستند که پیرسند این [متهم] اعصابش جور است یا ناجور است. فکرتان باشد که این اشتباه بزرگ است و اگر دست می‌زنید به دستگیری مردم، شاید این مردم قیام کنند. جمع کردن این مردم باز بسیار مشکل است، فکرته بگیر...»

حاضران در مسجد این گفته ها را شنیده اند. در ویدیویی که از سخنرانی آقای مولوی نیازی، برداشته و منتشر شده است نیز این گفته ها را با وضاحت میتوان شنید.

آقایان محترم روحانیون معترض بر جامعه مدنی!

آیا شما سخنان بالای آقای نیازی را درست میدانید و تایید میکنید؟!

اگر درست است و تاییدش میکنید، پس بگویید که در کجای قران و سنت پیامبر حکم مجازات های خودسرانه و آنهم زجرکشی و آتش زدن جسد انسان

بر اساس اتهام بی بنیاد و ثابت نشده ، وجود دارد و یا از آن ها میتوان چنین احکام را استخراج کرد؟ !

و باز آقای مولوی نیازی خود در روز های بعدی به نوعی اعتراف کرده که هنگام آن اظهارات اطلاعات موثق نداشته است. یعنی که ایشان بر اساس افواها و شایعات فتوا صادر کرده اند... مگر ایشان این هدايات قرانی را فراموش کرده بودند:

- در چیزی که علم نه داری دخالت نه کن ! (الإسراء آیه ۳۶)

- ای کسانی که ایمان آوردید، اگر فاسقی خبری را به شما میآورد، تحقیق و جستجو کنید، مبدا که صدمه بی به قومی بزنید و بعد نسبت به کرده خویش پشیمان شوید (الحجرات: آیه ۶) .

- هر کس انسان بیگناهی را بکشد همانند این است که تمام مردم روی زمین را کشته است. (سوره مائده آیه ۳۲)

حال اگر یک مولوی در مورد فاجعه زجرکشی یک زن بیدفاع از سوی یک جمع خردباخته و اوباش گبی بگوید و فتوای صادر کند که مغایر مبانی دین اسلام ، مغایر مبانی عقلی و اصول منطق و خلاف قانون و منافع و مصالح همه گانی باشد ، جامعه مدنی حق دارد و یا خیر که از گفته هایش انتقاد کند؟ !

نه کند شما هم مثل آقای نیازی فکر کرده باشید و حالا انتقاد از افراد معین و مشخص را انتقاد از خود هم میدانید و گمان میورزید که همه روحانیون چون شما فکر میکنند؟!

نه خير شما نماينده همه روحانيون چه كه حتى نماينده همه روحانيون كابل هم نيستد ...

آقاين منتقدان جامعه مدني!

آيا به نظر شما روحاني كه چنين خطايي كرده و نه تنها شهامت ندارد تا صادقانه به آن اعتراف كند ، بل به تحريكات خلاف مصالح و منافع همه گاني دست ميزند ، آيا يك رهنماي خوب اخلاقي و معنوي براي جامعه بوده ميتواند و حق دارد ملا امام يك مسجد آن هم مسجدي در يك منطقه مركزي پايتخت كشور باشد؟!

حال با آن چه گفته آمد ، آيا مكلفيت اسلامي ، انساني و افغاني شما آقاين مسوولان و اعضاي "مجمع هماهنگي علما" ، نه بود تا به جاي دفاع از مولوي محمد اياز نيازي و وارد كردن اتهام بي بنياد بر جامعه مدني ، براي تامين حق و عدالت در كنار مردم قرار ميگرفتيد؟!

آقاين وقتي كسي خودش مكلفيت خود را نه تنها انجام نداده باشد ، بل خلاف آن عمل كرده باشد ، اخلاقا حق ندارد انگشت اتهام را عليه ديگران بلند كند.

آقاين "مجمع هماهنگي علما" ، حال مهرباني كرده با توجه به مراتب بالا بگويد كه كي به روحانيت اهانت ميكند: شما خود و يا منتقدان مولوي محمد اياز در جامعه مدني؟!

دوم جنوری ۲۰۲۰

پرسشی از مدافعان و هواداران

آقای «مولوی» مجیب الرحمان انصاری

به تاریخ ۲۹ دسامبر سال ۲۰۱۹ من در واکنش به گفته های ملا انصاری چنین نوشته بودم:

«ملا انصاری باید مجازات شود

مجیب الرحمان انصاری خطیب مسجد جامع گازرگاہ ولایت هرات، به هوادارانش دستور داده است که خود به دستگیری، محاکمه و مجازات متهمان مبادرت بورزند و از جمله مجازات های بریدن دست و سنگسار را جاری سازند...

آن چه که این ملا گفته عملاً دعوت به بغاوت در برابر حکومت و حاکمیت قانون است. اگر چنان شود که وی گفته است، جامعه به جنگل مبدل خواهد شد. به همین جهت وی هم مطابق به قانون و هم مطابق به احکام فقهی مستوجب پیگرد و مجازات قانونی است».

این پست با استقبال گسترده هموطنان و همزمان با آن با دشنام های زشت و اتهامات و تهدید های هواداران این ملا علیه نویسنده مواجه شد. در واکنش به هواداران آقای انصاری من در چند بخش به نقد منطقی دیدگاه های آقای انصاری پرداختم. در پای هر نوشته یادداشت گذاشتم که اگر هواداران آقای انصاری خود توان پاسخگویی منطقی را نه دارند، نوشته را به خود وی راجع سازند تا وی خود به آن ها پاسخ بدهد. اولتراز همه راجع آموزه های اسلامی در ارتباط به اخلاق بحث و تبادل نظر نوشتیم.

پرسشی از مدافعان و هواداران آقای «مولوی» مجیب الرحمان انصاری

مردم-چه مسلمان و چه غیر مسلمان- با پیامبر اسلام در کمال آزادی جر و بحث میکردند و حتا با تندی با وی سخن میگفتند و اما، پیامبر به آنان با مهر و مدارا و رعایت ادب و احترام، پاسخ میگفت و نه به زشتی و تندی. توجه بفرمایید - سوره آل عمران آیه ۱۵۹ (خطاب به حضرت پیامبر): «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سختدل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها ببخشای و برای شان آمرزش بخواه) ؛ - «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش) ؛

با رجوع به این آیات میتوان گفت که قرآن به عموم مسلمانان نیز رعایت مدارا و ادب را در گفتار و کردار توصیه میکند: سوره قصص آیه ۵۴ «مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (مؤمنان کسانی اند که دشنام و اذیت را با سلام و مدارا پاسخ می دهند) ؛ سوره فصلت آیه ۳۴ «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (هرگز بدی و نیکی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت مانند دوستان گرم و صمیمی شوند).

حالا جناب ملا مجیب الرحمان انصاری و مدافعان و هواداران تند مزاج و بدزبان وی باید پاسخ بدهند که با استناد به چه اصلی به خود حق میدهند تا با زبان تحکم و با تندی، دشنام های زشت و توهین و تحقیر با خلق عالم سخن بگویند.

آقایان کم از کم شما با عدم توجه به احکام آیات فوق الذکر در گفته ها و تبصره هایی که در پای پست قبلی ام نوشته اید، خلاف احکام قرآنی، عمل کرده اید.

در مورد این که چرا سنگسار حکم قرآنی نیست و چرا بریدن دست حکم قرآنی نیست و نیز در باره خوانش درست حدیث «ان العلماء ورثة الانبیاء» (همانا علما وارثان انبیاء اند) و درباره سوواستفاده ملاها از این حدیث در پست های بعدی خواهیم نوشت. و این نوشته ها را میتوانید ببرید نزد خود جناب «مولوی» مجیب الرحمان انصاری تا به آن ها پاسخ بدهند.

سوم جنوری ۲۰۲۰

به مدافعان و هواداران مولوی انصاری

آیا ملاها واقعاً وارثان انبیا اند؟!

پیشتر از آن که به سخنان آقای مولوی مجیب الرحمان انصاری در مورد سنگسار و بریدن دست پردازم، می‌خواهم با استناد به منابع معتبر در مورد این که ملا و مولوی نظر به احکام اسلامی (آیات قرانی و احادیث نبوی) اصلاً حایز همان مقام و صلاحیتی باشند که ادعا میکنند، چند نکته را به توجه برسانم.

حدیث «ان العلماء ورثة الانبیاء» (همانا علما وارثان انبیا اند)، یکی از ابزارهای مهم در دست ملاها و مولوی ها است تا با استناد بر آن برای خود موقف آخرین مرجع حقیقت را دست و پا کنند. و اما اگر این حدیث را با حدیث «اطلبوا العلم بالصین فان طلب العلم فريضة علي كل مسلم» (علم را طلب کنید حتی اگر در چین باشد، طلب علم بر هر مسلمان واجب است) یک جا بخوانیم و در نظر بگیریم، در این صورت علم تنها به امور دینی محدود نه میگردد و اطلاق عالم هم تنها به کسانی که در امور دینی تبحر دارند، محدود نه میشود.

دلیل: در زمان حیات پیامبر، اسلام حتا به کشورهای همسایه عربستان نه رسیده بود – چه رسد به این که به چین رسیده باشد.

نتیجه:

منظور پیامبر اسلام از علم باید علم در معنای عام آن بوده باشد و نه تنها در معنای خاص آن.

در معنای عام علم از ریاضی تا فزیک و کیمیا و بیولوژی و طب و علوم طبیعی و تخنیک دیگر تا فلسفه، تاریخ، سیاست و علوم اجتماعی دیگر را احتوا میکند.

پس:

کار ملا همانا اجرای مراسم دینی است و کارعالم دینی پرداختن به امور دینی (کسی که واقعا در امور دینی تبحر داشته باشد . قابل توجه است که اکثریت مطلق ملاها و حتا مولوی های خود ساخته عالم دینی نیستند و هر عالم دینی نیز ملا نیست).

پرداختن به مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ، فرهنگی ، تاریخی و عرصه های دیگر از صلاحیت دانشمندان کارشناسان این عرصه ها است و نه در صلاحیت ملا و مولوی.

عالم دینی در مورد مسایل سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی حقی بیشتر از توصیه اخلاقی در مورد جنبه های معین این عرصه ها را ندارد. برای کسب توانایی درک و فهم این مسایل و ارایه توصیه اخلاقی در مورد آن ها همان گونه که در رشته های دیگر دانشجو در کنار مضامین مسلکی، مضامین ممد را نیز فرامیگیرد و برای داشتن توان تفکر مستقل مکلف به آموزش منطق و فلسفه میشود ، آنانی که در رشته های دینی نیز تحصیل میکنند باید مضامین ممد دیگر را نیز بخوانند تا به صورت کلی بتوانند در حد اقل لازم جامعه و جهان و تاریخ و دورنمای آن بشناسند. احادیث بالا و نیز حدیث «الحکمة ضالة المؤمن یاخذها حیث وجدها» (حکمت و دانش حکیمانه گم شده مؤمن است هر جا که آن را یافت، دریافت می کند)، موید این نیاز و مکلفیت است. متأسفانه ملاهایی چون آقای مجیب الرحمان انصاری دارای حداقل فهم در مورد همچو مسایل نیستند.

چرا باید گفته های ملاها و مولوی های را نقد کرد

نظر به احکام دینی عصمت تنها خصوصیت پیامبران است و آن هم از زمان بعثت . از انسان های دیگر ممکن است اشتباه و خطا سریزند - حتا اگر عالم واقعی دینی هم باشند.

«خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق، کونوا نقاد الکلام» (حق را از اهل باطل اخذ کنید و باطل را از اهل حق دریافت نه کنید، نقاد سخن باشید) نه تنها نقد را منع نه میکند، بل بر آن حکم مینماید تا نقاد سخن باشیم و نه آن که کورکورانه هر سخنی را بپذیریم.

لذا انتقاد منطقی و موجه از ملا و عالم دینی، هیچ منع دینی ندارد. بر خلاف آنانی که با تعصب و تندى و تحجر- ولو این کار با ادعای دینداری نیز باشد- سبب بدنامی اسلام و خلق مصیبت برای مسلمان میشوند باید مورد انتقاد قرار بگیرند...

+

در مورد این که چرا سنگسار حکم قرآنی نیست و نیز در مورد مجازات دزد و مسایل مرتبط به آنها در پست های بعدی خواهیم نوشت. و این نوشته ها را میتوانید بپرسید نزد خود جناب مولوی مجیب الرحمان انصاری تا به آن ها پاسخ بدهند.

سنگسار حکم قرآن نیست

در قرآن در مورد زنا در پنج سوره (الفرقان، الإسرا، النور، النساء، الطلاق) سخن رفته و تنها در سه سوره (النور، النساء، الطلاق) مجازات هایی برای آن مشخص شده اند:

- الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عِدَاُتُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ. الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا رَانِيَةً أَوْ مَشْرِكَةً وَالرَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا رَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

[سوره نور، آیات ۱-۳]

ترجمه: زن زناکار و مرد زناکار، به هرکدامشان صد تازیانه بزنید، و اگر به الله و روز دیگر ایمان دارید نباید که شما را نسبت به ایشان ترحمی بگیرد؛ و باید که شکنجه شان را گروهی از مؤمنین نظاره کنند.

مرد زناکار به جز با زن زناکار یا زن مشرک نکاح نمیکنند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نکاح نمیکنند؛ این برای مؤمنین حرام است.

- وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْقَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُم فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا.

ترجمه: آنهايي از زنانان که مرتکب فحشاء میشوند چهار گواه ازخودتان بر آنها بگیرید. پس اگر گواهي دادند [که عمل را به چشم دیده‌اند] ایشان (يعني زنان مرتکب فحشاء) را درخانه نگاه دارید تا ایشان را مرگ برگيرد يا الله براي‌شان راهي ايجاد کند. و دوتني که مرتکب آن میشوند آزارشان بدهيد؛ ولي اگر توبه کردند و اصلاح شدند دست از آنها بداريد که الله توبه‌پذير و مهربان است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

[سوره طلاق آیه ۱]

ترجمه: ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید [= زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند]، و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از خدایي که پروردگار شماست پرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر آن که مرتکب فحشای آشکار شوند؛ این حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نه می‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند!

طوری که میبینیم در مورد زن مطلقه در دوره عدّه، تنها مجازات همانا بیرون کردن پیش از موعد زن مطلقه از خانه است.

پس نظر به احکام قرآن مجازات زنا چنین است:

- مجازات زن و مرد زناکار، یکصد تازیانه در ملاء عام است.
- حرام دانستن ازدواج با مرد و زن زناکار.
- در خانه نگهداشتن زن زناکار.
- در همه موارد فوق با پشیمانی و توبه ، مجازات لغو و رفع میشود.

*

در قرآن در همه موارد از رجم یا سنگسار از سوی دشمنان پیامبران سخن رفته است - دشمنان پیامبران برای جلوگیری از دعوت مردم به راه خدا توسط پیامبران ، آنان را به سنگسار تهدید میکردند : در مورد حضرت شعیب [سوره هود آیه ۹۱] ؛ در مورد حضرت ابراهیم [سوره مریم آیه ۴۶] ؛ در مورد حضرت موسی [سوره یس آیه ۱۸]

*

مسلمان معتقد اند قرآن تحریف ناپذیر است ، پس ادعاهایی که خلاف این اصل باشند و یا آن را مخدوش بسازند، نه میتوانند برای مسلمانان قابل پذیرش باشند.

روایت هایی مبتنی بر این که آیت رجم گویا نازل شده و بر اساس نظر جبریل داخل قرآن ساخته نشده است و باز آن را که بر برگي نوشته بوده بز خورده است، اگر به رغم همه پرسش برانگیزی هایش بالفرض مدار اعتبار دانسته شود، چرا در آن حکمت این نظر جستجو نگردیده است- مثلاً این که آن حکم فقط برای چند مورد اعتبار داشته و خداوند نه میخواسته با درج آن در قرآن اعتبارش را برای مدت و موارد بیشتری تمدید نماید؟...!

*

اگر در قرآن حکم سنگسار وجود ندارد، پس حکم سنگسار زناکار (زن و مرد) از کجا آمده است؟!

فقها سنگسار را بر اساس روایات در مورد گویا سنگسار زانی و زانیه در زمان زنده گی پیامبر و به دستور پیامبر، حکم اسلامی میدانند. و اما باید گفت که اگر روایات در مورد این مجازات ها پیش از نزول آیات قرآنی تعیین مجازات زنای محصنه و غیر محصنه، اعمال شده باشند، پس با استناد به آن ها به هیچ وجه نه میتوان حکم سنگسار را مشروعیت بخشید. و اما روایات در مورد اعمال حکم سنگسار پس از نزول آیات مورد نظر، از جمله به این دلایل قابل قبول بوده نه میتوانند:

- آیت ناسخ برای احکام سوره نور، سوره نسا و سوره طلاق در مورد زنا در قرآن وجود ندارد؛

- برای یک عمل خلاف، تعیین مجازات بیشتر از آن چه در احکام قرآنی تصریح شده اند، مجاز نیست؛

- مسلمانان معتقد به اصل تحریف ناپذیری قرآن اند؛ پس هیچ توجیهی که این اصل را نقض کند برای مشروعیت بخشیدن به مجازات سنگسار نه میتواند قابل پذیرش باشد؛

- روایات متذکره دونسل بعد از وفات پیامبر، روایت شده اند و هر یک این روایات هم دارای ناهمخوانی های درونی اند و هم با همدیگر ناهمخوانی هایی دارند؛

- این روایات با متن و روحیه خطبه حجة الوداع - آخرین سخنرانی عمومی پیامبر - در تناقض اند.

بخش مربوطه خطبه حجة الوداع : ...أيها الناس، فإن لكم على نساءكم حقاً، ولهن عليكم حقاً. لكم عليهن أن لا يوطئن فرشكم أحداً تكرهونه، وعليهن أن لا يأتين بفاحشة مبينة. فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تهجروهن في المضاجع وتضربوهن ضرباً غير مبرح. فإن انتهين فلهن رزقهن وكسوتهن بالمعروف...

ترجمه: ای مردم! شما را بر زنان تان حقی است و آنان را بر شما حقی است. حق شما بر آنان آنست که بر گلیم تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فحشای قابل اثبات نشوند؛ اگر شدند الله به شما اجازه داده است که بسترشان را از خودتان دور کنید و بزنید شان به نحوی که آسیب جسمی نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رختشان را طبق عرف دریافت دارند.

حجة الوداع آخرین حج دوران زنده گی پیامبر اسلام است . شمار همراهان پیامبر در حجة الوداع در منابع از نود هزار تا یکصد و چهارده هزار تن ذکر شده است. خبطه حجة الوداع از لحاظ تاریخی مستند ترین سخنرانی پیامبر اسلام میباشد. پس بالفرض اگر پیش از این خطبه به هر علتی که بوده باشد ، حکمی هم در مورد سنگسار صادر و اجرا شده باشد، پس از این خطبه نه میتوان بر آن به حیث سنت پیامبر برای صدور حکم استناد نمود.

+

در مورد مجازات دزد و در مجموع در مورد احکام اجتماعی در پست های بعدی خواهم نوشت.

از مدافعان و هواداران آقای مولوی انصاری خواهشمندم تا به جای تندى و کج بحثی و ... این نوشته ها را ببرند نزد خود جناب مولوی صاحب مجیب الرحمان انصاری تا به آن ها پاسخ بدهند.

+

۳ فبروری ۲۰۲۰

آیا ما در عصر ماقبل میلاد مسیح قرار داریم؟!

بر پایه قصص انجیل، مریم مجدلیه زنی تن فروش و بسیار زیبا بوده است. روزی اهالی شهر تصمیم میگیرند تا وی را سنگسار کنند. خاخام ها از حضرت عیسا میخواهند تا او اولین سنگ را پرتاب کند. حضرت عیسا در پاسخ میگوید تا اولین سنگ را کسی پرتاب کند که در عمر گناهی نه کرده باشد. با شنیدن این سخن حضرت عیسا، جمعیت خشمگین، شرمند می شود و پراکنده میگردد. مریم مجدلیه پیرو عیسای مسیح و از یاران نزدیک وی میشود. همه فرقه های مسیحی مریم مجدلیه را از شمار قدیس ها میدانند.

قرآن وقتی لقب روح الله را برای عیسای مسیح قایل شده، مگر ممکن است روح الله مغایر خواست الله عمل کرده باشد؟!

به علاوه این کاملاً روشن است که در قرآن سنگسار به مثابه مجازات هیچ عملی تعیین نشده است- در قرآن تنها نکوهش از سنگسار وجود دارد و آن هم به تکرار. برخلاف دلایل منطقی بسیاری وجود دارند که سنگسار نه مجازات قرآنی است و نه هم سنت محمدی.

از سوی دیگر احکامی اجتماعی دین که برای زمان و مکان مشخص مدنظر بوده اند، نه میتوانند خصلت فرا زمانی و فرامکانی داشته باشند.

به هر رو، هیچ افسانه، اسطوره و روایت و هیچ دستور و حکمی از سوی هر مرجعی که در سده ها و هزاره های گذشته صادر شده باشد نه میتواند ماهیت وحشیانه سنگسار را به حیث مجازات در جهان امروزی توجیه کند - چه رسد به این که به آن مشروعیت بدهد.

+

مقاله «سنگسار حکم قرآن نیست» را در نقد و پاسخ به یک مقاله که گویا سنگسار را حکم اسلامی و اما حکم با شرایط اجرای بسیار سخت، تعریف میکرد نوشته بودم. مقاله مذکور بار اول در ۲۳ مارچ ۲۰۱۵ منتشر گردید.

در آن سال بحث «حقوق زن در اسلام» به حیث موضوع کمپاین «تفکر ، تحریر و عمل» تعین شده بود. در پایان آن مقاله از جمله نوشته بودم که به باور من باید بحث با روشن ساختن این مساله آغاز میشد که آیا احکام اجتماعی اسلام بر اساس تساوی حقوق زن و مرد استوار است و یا بر اساس تبعیض جنسیتی . اگر بر اساس تبعیض استوار است چرا چنین است و آیا راهی برای رفع این تبعیض بدون این که دیانت مسلمان مومن را صدمه بزند وجود دارد و یا خیر.

در یک بحث کلی تر باید این پرسش را مطرح کرد که آیا بحث حقوق بشر و از جمله حقوق زنان یک بحث دینی است و یا فرادینی و اگر یک بحث فرادینی است چرا در جوامع اسلامی هنوز در چهارچوب دینی باقی مانده است و فراتر از آن پرسش های مهم دیگری موجود اند که در فرصت مناسب در حد توان به آن ها خواهم پرداخت.

از حجاب اسلامی تا عجایب ملایی

ز شیخ مغز حقیقت مجو که همچو حباب

سری ندارد اگر واکنند دستارش

در این روزها یک عده افراد ، تحت تأثیر تبلیغات عناصر ارتجاعی بار دیگر همه چیز را جاهلانه با حجاب زن پیوند میدهند. آنان از حجاب چنان تصویری ارایه میدارند که با آموزه های اسلامی و با واقعیت صدر اسلام هیچ همخوانی نه دارد. برای پاسخ گفتن به این ادعاهای نادرست لازم است تا برخی نکات را در مورد حجاب و حجاب زنان روشن ساخت. اروشنگری به این ارتباط به خصوص با توجه به تجربه های تلخ و ویرانگر کار لارنس ها و شاگردانش در وطن ما اهمیت بیشتر کسب میکند.

حجاب شرعی چیست؟!

حجاب شرعی یعنی پوشش آن بخش از بدن انسان که نباید برهنه باشد. به آن بخش ها از بدن انسان که در محضر عام ، نه باید برهنه باشند به اصطلاح فقهی در مفهوم وسیع "عورت" میگویند. در برابر عورت، اصطلاح "معاری" را داریم. معاری آن بخش های بدن است که برهنه بودنش از نظر فقهی جایز است و یا منعی نه دارد.

نظرات در مورد حجاب از هم بسیار متفاوت اند - در این سر طیف تعریف ها برابر دانستن حجاب زن و مرد قرار دارد که پوشانیدن شرمگاه ها را حجاب میشمارد و در پایان آن سوی دیگر تمام بدن زن و حتا صدای او عورت دانسته میشود . کسانی حتا بر این باورند که زن اصلاً از خانه نه باید برون شود زیرا در صورت برون شدن از خانه در معرض خطر افتادن در دام شیطان قرار میگردد.

و اما اکثریت مطلق فقها «وجه» (صورت یا چهره) و «کف» دست (از بند دست به پایین) و «قدم» (از بجلک پا به پایین) را مشمول عورت نه میدانند و یا به عبارت دیگر برهنه بودن آن را مجاز میدانند. حجاب زنان در مراسم حج نیز برابر با همین تعریف است.

یک عده از فقها نیز با استناد به تجربه صدر اسلام ، حجاب شرعی و عورت زنان را از شانه تا زانو دانسته و مابقی اندام یعنی "سر و گردن، و دست . و ساق پا" را معاری میدانند که برهنه بودنش مجاز است .

و تمام این مدعیان باور خود را برخاسته از آیات قرآن، احادیث منسوب به پیامبر و روایات صحابه میدانند.

در یک چنین وضعیتی برای تشخیص درست از نادرست به سنجه های معتبر و منطقی نیاز است:

- شناسایی وضعیت پوشاک اعراب دوران پیش از اسلام

- خوانش و درک درست از آیات با توجه به شأن نزول آن ها و شناسایی مفاهیم و اصطلاحات به کار رفته در همان معنا و تعریف اولیه

- شناسایی نوع حجاب در صدر اسلام

پوشاک اعراب پیش از اسلام

پوشاک در شکل و معنایی که ما امروز می‌شناسیم در گذشته اصلاً وجود نه داشته است- نه میان اعراب و نه هم میان مردمان دیگر. این یک حقیقت قابل اثبات و غیر قابل رد است.

در رابطه به اندک بودن میزان پوشش در گذشته ها در تورات نیز شواهدی موجود اند .

برهنه گی در جامعه عرب پیش از اسلام به علل متعدد بسیار گسترده بود- ناداری گسترده، گرمای شدید هوا و عدم موانع عقیدتی و فرهنگی. در روایات اسلامی نیز شواهد کافی در این مورد موجود اند.

مردان عرب پیش از اسلام، از یکی دو پارچه تکه به شکل لُنگ و ردا استفاده میکردند. این پوشش نادوخته بود و به همین جهت آن را نه میتوان لباس در معنای متعارف امروزی آن دانست. زنان هم برای پوشش از نوعی پیراهن ابتدایی و نادوخته استفاده میکردند-تکه پی که سوراخی برای سر و گردن داشت و بخش محدودی از تن را میپوشانید و آن هم بخش ها نیز به اثر حرکت و یا باد تند برهنه میشد. در آن دوران عوام الناس حتا همین پوشش ابتدایی را هم به مشکل میتوانست به دست بیاورد. وضع پوشش اقشار نادار از این هم بدتر بود. البته این هم درست است که در برخی قبایل عرب، پوشیدن چادر نزد زنانی که این امکان را داشتند، مروج بود. و اما این چادر پوشی با حجاب ربطی نه داشت. عرف پوشیدن چادر در آن زمان دو علت داشت: نخست علامت تشخیص و تمایز از کنیزان؛ دوم حفاظت در برابر تابش سوزان آفتاب و گرد و غبار صحرا. مردان عرب نیز به علل اقلیمی یاد شده نوعی چادر و یا سرانداز استفاده میکردند و هنوز هم در لباس های سنتی از آن استفاده میکنند. به هر رو این چادر و سرانداز هیچ ربطی با حجاب و ستر عورت نه داشت- اگر میداشت اولویت باید به ناحیه دامن داده میشد تا «شرمگاه ها» از احتمال برهنه شدن حفظ میگردد.

اسلام و توصیه در مورد رعایت حجاب

واقعیت این است که توصیه های اسلامی - چه آیت و چه حدیث- نه میتوانسته بیش از این باشد که مسلمانان پوشاک مروج آن زمان را طوری بپوشند و چنان متوجه آن باشند که «عورت» آنان برهنه و آشکار نه شود- برای زنان ستر سینه و ساحت «دامن» مطرح بود و نه بخش های ساق پا، دست، گردن و موی سر. برای مردان هم ستر تنها از کمر تا زانو بود. ستر

بیشتر از این به خصوص برای عوام الناس از نظر اقتصادی غیر ممکن بود. در روایات اسلامی شواهد کافی برای این که مردم عادی در تهیه حتی همین پوشش حداقلی نیز با دشواری مواجه بودند، وجود دارند.

گفتنی است که اعراب به صورت برهنه مادرزاد بر گرد کعبه طواف می کردند؛ زیرا به تصور خود شان نه باید در جامه هایی که با آن مرتکب گناه شده بودند به طواف بپردازند. در این امر فرقی بین زنان و مردان نبود؛ اگرچه برخی آورده اند که زنان در شب به طواف میپرداختند و یا اگر در روز بود در این صورت دستی بر جلو و دستی بر عقب می نهادند و یا پارچه رشته مانندی بر ناحیه شرمگاه آویزان می کردند تا مگر از شدت برهنه گی بکاهند. در سال نهم هجری طواف برهنه نهي شد و پوشاندن عورت (ناحیه دامن) لازم شمرده شد.

با توجه به صدر اسلام، این درست است که حجاب شرعی و عورت زنان را از شانه تا زانو (بدون سر و گردن، و دست و ساق پا) و حجاب مردان را از ناف تا زانو دانست. این تعریف از بسا جهات منطقی به نظر میرسد.

به هر رو، این قابل اثبات است که پوشش اعراب مسلمانان در صدر اسلام اندکی بیشتر و منضبط تر از پوشش آنان در پیش از اسلام بود؛ و اما، آن پوشش بسیار کمتر از پوشش لباس امروز مردمان مسلمان بود. از این منظر به هر دوره بی از تاریخ معاصر افغانستان که بنگریم در مییابیم که لباس زنان و مردان افغان به مراتب بیشتر، منظم تر و منضبط تر از لباس مسلمانان در صدر اسلام بوده است و امروز نیز چنین است. به همین جهت سر و صدای ملاحی مثل مجیب الرحمان در مورد گویا بد حجابی و رعایت حجاب اصلاً مثل دهل میان خالی و فاقد موضعیت است.

حجاب - توصیه اخلاقی و یا حکم شرعی؟!

از فحوای آیات قرآنی در مورد حجاب به روشنی میتوان دریافت که متن و روحیه آن ها تنها در حد توصیه اخلاقی است و نه حکم شرعی. دلیل محکم و

غیر قابل رد در این مورد آن است که هیچ گونه مجازاتی و کفاره بی برای عدم رعایت حجاب در قرآن وجود نه دارد. همچنان هیچ مورد مبتنی بر مجازات کسی به خاطر عدم رعایت حجاب در صدر اسلام روایت نه شده است.

حتی اگر کسی آیات مرتبط با حجاب را بالاتر از توصیه اخلاقی هم تصور کند، باز هم این را نه میتواند انکار بورزد که آیات مذکور بر اساس ضرورت و رفع مشکلی خاص (از جمله اصلاح پدیده برهنه گی و نیز به نص قرآن وقوع آزار جنسی زنان در کوچه های تاریک و شبانه مدینه) بوده و طبعاً بر اساس قاعده فقهی رابطه حکم و موضوع، که با انتفا موضوع، حکم نیز منتفی میشود، میتوان گفت که از آن ها نه میتوان یک حکم شرعی دائمی استنباط کرد. چرایی و چگونه گی نزول آیات حجاب و سیر تحولی آن نشان میدهد که در همان زمان پیامبر هم نوع خاص و فرم ویژه و محدوده معین و ثابت برای پوشش زنان (که شامل سر و گردن و تا تمام اعضای بدن شود) وجود نداشته و در واقع حکمی خاص و ثابتی تشریع نشده است. هرچه بود همان پوشش رایج و عرفی بود و اسلام به دلایل کم و بیش روشنی، اندکی آنها را اصلاح منظم و متحول کرد.

این که پسائتر ها چه گونه از سنت پیامبر اسلام انحراف به عمل آمد و کار به تعصب و تندى به خصوص در مورد حجاب و حقوق زنان رسید، گپ دامنه دارى است که پرداختن به آن در این مختصر نه میگنجد.

و نامسلمانه تر از این نیست که کسی به نام عالم اسلامى بیايد و زنان را نادان خطاب کند، در حالى که نخستین کسی که پس از بعثت پیامبر اسلام، به اسلام ایمان آورد یک زن بود (بی بی خدیجه) و میدانیم که او ثروتمند ترین و قدرتمندترین زن در آن زمانه بود و همو تمام ثروت و قدرت خود را در راه پخش اسلام صرف کرد. و نیز میدانیم که از بی بی عایشه شمار زیادی از احادیث نقل شده است و به طور خالص ۳۰۰ تا از این احادیث توسط بخاری و مسلم ضبط شده‌اند. بی بی عایشه در دانش شاعری و فصاحت و بلاغت

و در تاریخ عرب و بسا عرصه های دیگر متبحر بود. و باز میدانیم که خوانش های تنگنظرانه از حجاب و محصور ساختن زنان در خانه برخاسته از آموزه های قرآنی و سنت محمدی نیست؛ بل برخاسته از تعصبات زنستیزانه بی است که در سده های بعدی در جوامع اسلامی حاکم گردید. این گفته تنها در مورد حجاب و حقوق زنان نه که در همه عرصه های دیگر نیز صدق میکند. و نتیجه آن برای مسلمانان و جوامع اسلامی همین است که میبینیم.

به گفته اقبال لاهوری:

زما بر صوفی و ملا سلامی

که پیغام خدا گفتند ما را

ولی تاویل شان در حیرت افگند

خدا و جبریل و مصطفی را

+

در پایان میخواهم دیدگاه خود را نیز در مورد تنپوش زنان و مسایل مرتبط به آن روشن بنویسم.

به باور من:

- زن نه شی است ، نه ملکیت ، نه اسیر و نه هم تابع مرد؛
- زن وسیله خوشگذرانی، نوکر خانه گی و ماشین تولید مثل هم نیست؛
- زن انسان کامل و برابر با مرد است. زن بالغ و آگاه نیاز به قیم نه دارد؛ عین مطلب را چنین هم میتوان بیان کرد: مرد انسان کامل و برابر با زن است؛ مرد بالغ و آگاه نیاز به قیم نه دارد؛
- ازدواج پیمان میان دو انسان برابر، بالغ و تام الحقوق است؛ و دو انسان برابر و تام الحقوق نه میتوانند حق امر و نهی بر همدیگر را داشته باشند؛

- همان سان که مرد این حق و عقل و صلاحیت را دارد تا خود نوع پوشش خویش را در چهارچوب رعایت قرار داد اجتماعی تعین کند، زن نیز این حق و عقل و صلاحیت را دارد؛
- برخورداری شهروندان از دانش، آگاهی و فرهنگ متعالی و دیموکراتیک و احساس شخصیت و وقار، تأمین و تضمین حقوق و آزادی های شهروندان و تأمین زمینه های برای برخورداری شهروندان از این حقوق و آزادی ها، نظم و امنیت اجتماعی، موجودیت امکانات لازم و فرصت های مناسب برای شهروندان برای کار و تأمین نیازمندی های اساسی زنده گی از راه های مشروع، قوی ترین تضمین ها برای تبارز فضیلت های انسانی- اجتماعی و برچیده شدن بیماری های اخلاقی- اجتماعی است؛
- بیماری پیچیدن بر سر حجاب و آن هم در شکل افراطی اش، در واقع ناشی از محرومیت شدید جنسی است و نه برخاسته از تقوای واقعی.

+

چادری اصلاً در مرحله انحطاط امپراتوری گورگانی در هندوستان به میان آمد و شماری از زنان مسلمان از آن استفاده میکردند. پیش از دوره امیر امان الله خان غازی، چادری تنها در میان اقشار ثروتمند شهرنشین در افغانستان رایج شده بود که پنج درصد زنان افغانستان را هم احتوا نه میکرد. زنان دهات و نیز زنان کوچی که آن زمان بیش از ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل میدادند از لباس های عنعنه یی با یک چادر خورد و یا نسبتاً بزرگ استفاده میکردند. امروز نیز این عنعنه میان کوچی ها و روستاییان ادامه دارد. لذا پوشیدن چادری را عنعنه افغانی خواندن با واقعیت هیچ ربطی نه دارد.

+

* «ز شیخ مغز حقیقت مجو که همچو حباب

سری ندارد اگر واکنند دستارش»

حضرت ابوالمعانی بیدل

احکام عبادی و احکام اجتماعی اسلام

من در چند بخش قبلی، در مورد علم و علما و اخلاق و آداب اسلامی بحث و تبادل نظر نوشتم و همچنان با ارایه دلایل منطقی و مدارک موثق نوشتم که سنگسار حکم قرآنی نیست. به همین سان متذکر شدم که پافشاری بر مجازات بریدن دست سارق آن هم در زمان حاضر نیز ناشی از برداشت سطحی از دین است. نوشته های یاد شده با آن که مورد استقبال و تأیید شمار زیادی از همسخنان قرار گرفت، و اما یک عده زیر نام دفاع از گفته های مولوی انصاری به زشت ترین دشنامگویی ها و حتا تکفیر رو آوردند.

به باور من، ما به هیچ وجه نه باید اجازه بدهیم تا یک مشت جاهل تندرو با توسل به دشنام و تکفیر مانع از بحث و تبادل نظر ما روی همچو موضوعات شوند، حقوق و آزادی های ما را نظر به معیارهای خود محدود ساخته و کلیت معنوی جامعه و یا بخشی از آن و بحث روی آن را به ملکیت و انحصار خود مبدل بسازند.

+

احکام اجتماعی اسلام در واقع تعدیل رسوم پیش از اسلام اعراب است . به این معنا که برخی از این رسوم تداوم یافتند، برخی دیگر تعدیل شدند و شمار دیگری نیز منسوخ و مترک گشتند. پس احکام اجتماعی اسلام به صورت عموم معطوف به زمان و مکان معین بودند و نه این که برای همه زمانه ها و مکان ها قابل اعتبار باشند. طبعاً منطقی نیست اگر توقع نمود تا ۱۴ سده پیش این احکام در چهارچوب موافق با امکانات و حقوق بشری قرن بیستم و بیست و

یکم وضع میشدند و در یک چشم برهم زدن جامعه عرب چهارده سده به جلو رانده میشد.

احکام اجتماعی را باید از منظر رابطه حکم و موضوع نیز مورد مذاقه قرار داد. این گزاره که در صورت تغیر موضوع، حکم نیز باید تغیر کند، یک اصل مهم عقلی و بناً از قواعد مهم فقهی هم است. نکته مهم این که است که حکم تابع موضوع است و متناسب با آن وضع میشود. و اگر موضوعی دگرگون گردد و یا منتفی شود و موضعیت خود را از دست بدهد، در این صورت حکم مرتبط به آن نیز دگرگون میشود و یا هم منتفی میگردد.

اگر بپذیریم که احکام اجتماعی برای بهروزی و رستگاری انسان و جامعه پرورش فضایل اخلاقی و معنوی و دفع و رفع رذایل و مفاصد و تأمین عدالت وضع و تطبیق میشوند، پس این احکام وسیله اند و نه هدف. و در این میان هدف اصل است و نه وسیله.

در این جا کوتاه به مساله از روی منطق درون دینی و نیز دین شناسانه ژرفتر مینگریم.

آیا پذیرفتنی است که تصور کنیم خداوند که دانا و توانای کل است باری به یک پیامبرش حکم کند تا هم رهبر معنوی شود و هم رهبر سیاسی و دولتمدار؛ به پیامبر بعدی بگوید که تنها رهبر معنوی باشد و دعوای دولتمداری نه کند؛ به امت یک پیامبر یک همسری را روا دارد و سپس به امت پیامبر دیگر چهار همسری را، در مورد حقوق زنان یک بار یک طور حکم کند و بار دیگر به گونه دیگر؟!

طوری که قبلاً گفتیم، احکام ادیان ابراهیمی که اسلام آخرین آن است ، در مجموع به دو نوع تقسیم میشوند: احکام عبادی که ثابت اند و احکام اجتماعی که برای زمان و مکان خاص مدنظر بوده و در هر دین از هم تفاوت دارند.

مثلاً، حضرت عیسی‌ای مسیح که در قرآن لقب روح الله را دارد ، در جامعه بی سر بلند کرد که در آن دولتمداری نیرومندی وجود داشت. به همین علت عیسی‌ای مسیح نه می‌توانست و نه لزومی داشت که دست به تأسیس دولت بزند. او تنها داعیه معنوی را علم کرد.

حضرت محمد پیامبر اسلام ، در جامعه بی سر بلند که در آن دولت وجود نداشت. به همین جهت او همزمان با طرح داعیه معنوی ، ناگزیر باید دست به ایجاد نخستین هسته دولت عرب نیز میزد.

اگر اصل تفاوت میان احکام عبادی و احکام اجتماعی را نپذیریم، در آن صورت مسایل غیر قابل حل در مورد ادیان پیش می‌آیند که نه میتوان به آن ها از منظر درون دینی پاسخ منطقی داد، بی آن که صفات ذاتی و سلبی خداوند را زیر پرسش ببرند.

+

در بخش بعدی در مورد اسلام رحمانی و اسلام تکفیری خواهیم نوشت

اسلام رحمانی و یا «اسلام تکفیری»؟!

افغانستان در دوره پیش از آغاز بحران خونین و جنگ ویرانگر نیز حتا در مقایسه با کشورهای همجوار، عقبمانده و نادار بود. و اما، با آن هم در جامعه افغانی میزان جرایم و جنایات و همچنان انحرافات اخلاقی نسبت به کشورهای دیگر جهان و از جمله کشورهای اسلامی، به طور غیر قابل مقایسه کمتر بود.

در آن زمانه ها اگر کسی عمل ظالمانه و زشتی را انجام میداد، مردم عوام میگفتند:

- ای خوراه خدا نیس!...

- ای خوراه اسلام نیس!...

- مسلمان خو ایتو نه میکنه!...

این و بسا دلایل، اسناد و شواهد نشان میدهند که مردم افغانستان به علاوه امور عبادی، معتقد بودند که اسلام یعنی پندار، گفتار و کردار نیک و فضایل اخلاقی و معنوی انسانی. توصیف هایی مانند «بسیار مسلمان آدم اس»، «مرد خداس»، برای انسان های نیکوکار و دارای سجایای نیک اخلاقی و معنوی اطلاق میشد و...

قابل توجه است که در برهه مورد نظر، در کشور فضای بسیار باز نیز حاکم بود. نه دولت استبدادی عمل میکرد و نه هم تهدید سنگسار و بریدن و دریدن وجود داشت و نه هم کسی به خاطر داشتن باورهای متفاوت تر مورد تکفیر قرار میگرفت. ملاها هم بدون هرگونه مانع مصروف اجرای وظایف خود بودند

و حدود و ثغور این وظایف را میدانستند. در آن زمان هنوز نه اسلام با سیاست آلوده شده بود و نه برای گرایش های تکفیری در جامعه جای پای وجود داشت.

اسلام افغانی در گذشته پیش از بحران، خصلت رحمانی داشت و در واقع میتوان بدون مشکل آن را اسلام رحمانی نامید. هسته این خوانش از اسلام در نتیجه تعامل متقابل میان دین نو و واقعیت های بومی در همان نخستین سده های ورود اسلام به سرزمین ما شکل گرفت. در این روند بود که یا عناصر و نمادهای فرهنگی بومی رنگ و رخ اسلامی یافتند و با هم با این عناصر و نمادها برخورد مبتنی بر سازش، مدارا و تساهل صورت گرفت. همچنان در نتیجه تعامل میان آموزه های اسلامی از یک سو و باورهای و ارزش های بومی از طرف دیگر عرفان و تصوف تولد یافت که در نتیجه مساعی نخبه گان فکری و فرهنگی بر تفکر و فرهنگ عمومی جامعه نیز اثرات ژرف و پایدار برجا گذاشت.

تفکر سختگیرانه، تندروانه و به خصوص تکفیری، اصلاً نه میان خواص جایی داشت و نه هم میان عوام. عنصری که میکوشیدند خوانش های تندروانه و خشونت آمیز را ترویج دهند، در جامعه نقش پایدار یافته نه میتوانستند. مثلاً با رجوع به تاریخ، میتوان دید که وهابیت و یا سلفی گری سه بار در قرن نوزدهم سعی ورزید در افغانستان نفوذ کند، و اما هر سه بار کاملاً ناکام ماند. علمای افغانستان با ارایه دلایل با وهابیان به مجادله علنی و قاطع برخاسته و عقاید آن ها را رد کردند.

طرح تیوری حاکمیت الهی و رد حکمیت انسانی توسط ابوالاعلی مودودی در پاکستان و سید قطب در مصر، را میتوان مبدأ جریانهای اسلام سیاسی کنونی در جهان دانست. اینان از آموزه ها، مفاهیم و مقولات بنیادی اسلامی تعریف سیاسی ارایه کردند. طبق این دیدگاه بنیادین عبارت دینی یعنی لا اله الا الله، مساوی با لا حاکم الا الله است، یعنی به جای عبارت: هیچ معبودی جز خدا

سزاوار پرستش نیست، باید گفت: هیچ ذاتی جز خدا سزاوار حکومت کردن نیست.

به گفته آقای محق، ارایه تفسیری به این سبک و سیاق به جز در میان خوارج در تاریخ اندیشه اسلامی وجود نداشت. از این رو، این تفسیر از همان آغاز با واکنش‌های تندی از سوی بخش قابل توجهی از عالمان مسلمان رو به رو شد و رد گردید. نه تنها نهادهای مذهبی معتبری مانند الازهر و دارالعلوم دیوبند آن را مردود شمردند، بلکه شماری از مشهورترین متفکران مسلمان در نقد آن کتاب نوشتند. اما با آن هم اسلام سیاسی به طور مرموزی در جهان گسترش یافت و آن نقدها را از رونق افکند و به فراموشی فروبرد.

خوب این هم که از استعمار کهن بریتانوی تا آلمان هیتلری چه گونه میخواستند از دین اسلام و تحریک هدفمند احساسات مسلمانان در مسیر خاصی برای اهداف خودشان استفاده کنند دیگر گپ پنهان نیست. و میدانیم که استعمار بریتانوی چه گونه از این ابزار زهرآلود بر ضد نهضت امانی استفاده کرد. و نیز میدانیم که از همان سالیان نخست آغاز جنگ سرد، شکل دهی حصار هلال سبز به دور شوروی چه گونه مورد توجه قرار گرفت.

تلاش‌های آشکارا، منظم و سازمان یافته برای ترویج اسلام سیاسی در افغانستان از نیمه دوم دهه شصت میلادی آغاز یافت یافت. و اما، این تلاش‌ها در جامعه نه تنها مورد استقبال قرار نگرفت، بل به خصوص شهرنشینان از ظهور گروهی که به نام اخوانی‌ها شهرت یافتند، سخت نگران بودند. حتا، وقتی پس از کودتای داوود خان فراریان این گروه به پاکستان پس از آموزش و تسلیح توسط آی اس آی برای ایجاد بلوا و بغاوت به افغانستان صادر شدند، در مناطق دوردست کشور نیز نه تنها نتوانستند پشتیبانی مردم را جلب کنند، بل با چنان مخالفتی رو به رو شدند که ناگزیر گردیدند تا دوباره به پاکستان فرار کنند.

و اما طوری که میدانیم پس از کودتای هفت ثور و به خصوص پس از ورود مستقیم قوای شوروی و مبدل شدن افغانستان به میدان مقابله خونین میان شرق و غرب، به اثر عوامل متعدد وضعیت دگرگون ساخته شد. این که با مبدل شدن افغانستان به خونین ترین صحنه منازعه مسلحانه در آخرین دهه دوران جنگ سرد، و پس از پایان جنگ سرد چه گونه با صرف میلیاردها دالر، پوند، کدالر، ریال و... و پشتیبانی نظامی، سیاسی، استخباراتی و تبلیغاتی بسیار گسترده، و نیز سرازیر ساختن هزاران بنیادگرا از سراسر جهان و از جمله زندان های برخی کشورهای عربی خوانش های بنیادگرایانه، افراطی و خشونت پرور بر صحنه حاکم ساخته شدند و نتایج و پیامدهایش برای افغانستان چی بود و تا امروز است دیگر مساله پنهان به شمار نه میرود.

با آن چه در بالا آمد، میتوان گفت که مبلغان و پیروان خوانش های تندروانه، خشونت پرور و به خصوص تکفیری، به هیچ وجه نماینده گان اسلام رحمانی افغانی نیستند. آن گروه ها و عناصری که از بزن و بکش و بدر و سنگسار و بریدن دست و پا صحبت میکنند، نیز از اسلام رحمانی بیگانه اند.

باید توجه کرد که امروز شماری از ملاها در همین کابل و نیز ولایات افغانستان- از جنوب تا شما و از شمال شرق تا جنوب غرب به تبلیغ و ترویجی چنان خوانش هایی از اسلام میپردازند که نه تنها هیچ وجه مشترکی با اسلام رحمانی نه دارند، بل درست در مقابله با آن قرار دارند. و نیز باید توجه داشت که این ملاها از سوی مراکز غیر قانونی قدرت پشتیبانی میشوند. ویدیوهای سخنانی های همچو ملاها در اینترنت به حد کافی وجود دارند. در برخی مناطق حتا شکلی از تفتیش عقاید و مداخله در امور خصوصی مردم به صورت رسمی و آشکارا انجام مییابد.

*

فراز و نشیب های تاریخی و حتا فاجعهٔ بنیادبرانداز چنگیز، نیز نتوانست اسلام رحمانی را از تفکر و فرهنگ جامعه ریشه کن سازد. این که پس از بحران های دهه های اخیر آیا اسلام رحمانی دوباره به حیث یک کلیت معنوی در جامعه تبارز خواهد کرد یا خیر، پرسشی است که پاسخ گفتن به آن در مرحلهٔ کنونی اگر ناممکن نباشد، بسیار بسیار دشوار به نظر میرسد. یک بعد این پرسش مربوط به این است که آیا رهبران و کادرهای سیاسی برخاسته از اسلام سیاسی - از تنظیم ها و احزاب جهادی تا طالبان- بالاخره حاضر خواهند شد تا به بازاندیشی تمام حجم تجارب تلخ گذشتهٔ خود و یاران شان در کشورهای دیگر اسلامی پرداخته و از آن نتایج و درس های لازم را بگیرند یا خیر. طبعاً احزاب و تنظیم های جهادی که ریشه های شان به دههٔ شصت میرسد، با سابقه و تجربه پی که در حاکمیت کسب کرده اند و با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند، حتا برای بقای خود شان نیز که شده باید در این راه پیشگام شوند- آنان باید درک کنند که بنیادگرایی و تندروی را نه میتوان با بنیادگرایی و تندروی از میان برد. احزاب و تنظیم های جهادی و نیز طالبان تا از توهم دولت اسلامی رهایی نیابند، مشکل خواهد بود تا با بنیادگرایی قطع رابطه کنند. این توهم که گویا در اسلام دین و دولت و دین و سیاست از هم جدایی ناپذیر است ناشی از درک نادرست از تاریخ اسلام میباشد. استدلال کافی در این باره وجود دارد که اگر پیامبر اسلام در عین زمان بنیادگذار نخستین هسته های دولت عربی بود، به هیچ وجه به معنای تفکیک ناپذیری دین و دولت در اسلام نیست. و اما بُعد دیگر پرسش مربوط به این است که آیا مخالفان اسلام سیاسی میتوانند میان اسلام سیاسی و به خصوص خوانش های تندروانه و خشونت پرور آن و اسلام افغانی با خصلت رحمانی آن تفکیک قایل شوند و یا خیر.

به هر رو، با استناد به تجربه تاریخی خود افغانستان میتوان گفت مخالفت با تندروی و خشونت پروری با سواستفاده از نام دین و مبارزه با تکفیری ها زمانی میتواند پشتوانهٔ مردمی کسب کند که اسلام رحمانی به مثابهٔ عقیده و میراث

پریشتوانه و عمیق تاریخی دوباره و آن هم در مطابقت به ایجابات زمان حاضر احیا گردد.

طوری که میدانیم از برکت اسلام رحمانی افغانی در دهه های اخیر نظام شاهی روند اصلاحات تدریجی ارتقایی و پیشرفت اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی توسط عموم مردم افغانستان پذیرفته شد و حتا مورد استقبال گسترده مردم قرار گرفت . در آن زمان گروه های ملهم از اخوان المسلمین نتوانستند مردم را در سمت مخالفت با این اصلاحات بکشانند. شکی نیست که اگر این روند قطع نه میشد، میتوانست رابطه دین ، دولت، سیاست و فرهنگ را در چهارچوب عقلانی قرار داده و نهادینه سازد. به باور من درس های گرانبهای این تجربه میتواند در یافتن راه مهار و نفی بحران بسیار کمک کننده باشد.

طالبانیزم بدون طالبان...

اسلام و اسلامیت و افغان و افغانیت را دیگر بدنم نه سازید

در مورد عمق اعتقاد و استواری مردم افغانستان به دیانت اسلامی و ارزش های ملی ، نیاز به بحث نیست - این حقیقتی است آفتابی.

و اما ، این نیز رخ دیگر عین حقیقت است که درك و تعبیر مردم افغانستان از اسلام ، هیچ وجه مشترکی با اسلام سیاسی ندارد . یکی از عوامل اصلی شکست حکومت های تنظیمی و طالبی نیز همین است.

امروز نیز نه علمای واقعی دینی و روحانیون پاك طینت ، بل همین تنظیم سالاران -در واقع پدران معنوی طالبان - و بقایای طالبان که میخواهند طالبانیزم بدون طالبان را دوباره بر افغانستان حاکم سازند اند در پس پرده ، نیمچه ملاها و نیمچه علما را تحريك میکنند و سخنان خود را از زبان آنان بیان میدارند.

از این نیمچه ملاها و نیمچه علما میتوان پرسید:

- زمانی که تنظیم سالاران و جنگ سالاران ، به قصد نابودی همدیگر وارد جنگ شدند ، شما کجا تشریف داشتید ، تا از این روند تباهی آور جلوگیری کنید؟

- زمانی که تنظیم سالاران ، بی باکانه قسم به قران را شکستند ، شما چه کردید؟

- زمانی که هرج و مرج تنظیم سالاری ، قانون جنگل را در افغانستان حاکم ساخته بود و ناموس ، جان و مال هزاران افغان و دارایی ها و اعتبارات ملی برباد داده شدند ، شما کجا بودید تا حرف تان را بگویید ؟

- در زمان آفت طالبی، شما کجا تشریف داشتید و چه کردید ؟

- زمانی که " طالبان " تعلیم و تحصیل و کار زنان را منع و منبع روزی حلال را بر روی مردم بسته بودند ، و " شورای علما " بر چنین حالتی مهر تایید میکوبید و فقر و بیچاره گی هزاران افغان را در ورطه ی آنچه که نباید ، سوق میداد ، شما کجا بودید تا برای افغان و افغانیت و اسلام و اسلامیت دلسوزی بکنید ؟

- وقتی که مقامات رسمی برخی کشورها ، این و یا آن منطقه ی افغانستان را زون منافع حیاتی خود اعلام میکردند و کسانی هم سر بر آستان اینان مینهادند ، شما کجا تشریف داشتید و عکس العمل تان چه بود ؟

- شما چرا به کسانی که از مدرک ننگین ترین سواستفاده ها صاحب ده ها میلیون دالر شده و به نام وجاه رسیدند و در فرجام به خون صدها هزار هموطن خویش و امیدها و آرزوهای يك ملت خیانت کردند ، تا هنوز نگفته اید و نه میگویید که دیگر سواستفاده از نام اسلام و مردم مسلمان افغانستان ، بس است ؛ مردم فریبی و بدنام ساختن اسلام و مسلمان و افغان و افغانستان ، دیگر بس است ؟

- زمانی که افغانستان از بس فقر و ناچاری کجکول گدایی به سوی همه ی دنیا دراز کرده و مردمان دنیا از مسلمان تا نصارا ، هندو ، بودایی و یهودی و از مومن و ملحد گرفته تا هر قوم و قبیل دیگر ، دست مساعدت دراز نموده اند تا به مردم بیچاره ی افغانستان کمک کنند ، شما " علمای کرام " چرا به متقاضیان حج نه میگویید که آقایان در شرایط امروز افغانستان ، نه حج ،

بل كمك به صدها هزار كودك یتیم ، بیوه زنان و پیر مردان و پیر زنان و گرسنه گان و بی نوایان هموطن و كمك به بازسازی ساختارهای حیاتی میهن فرض است؟

شما آقایان بدون این که یکی از وظایف و وجایب یاد شده را انجام داده باشید، نشسته و تمام توجه تان را متمرکز کرده اید که چه گونه زنان را در انزوا نگهدارید ، چه گونه جلو آزادی بیان و گسترش دانش و فرهنگ و آزادی های مشروع فرهنگی را بگیرید و حتی القدر مردم افغانستان را از جهان بیرونی بی خبر نگهدارید- آقایان ! آیا همه ی علم شما همین و برای همین است ؟

آقایان ! از عرصه های دیگر که بگذریم ، آیا شما زبان عربی ، علوم دینی ، تاریخ تفکر ، فرهنگ و مدنیت اسلامی و تاریخ کشور خود تان را خوب فرا گرفته اید و آیا حاضر هستید تا يك کمیسیون با صلاحیت در این رابطه از شما امتحان بگیرد ؟

این تنها نیمچه ملایان و نیمچه علما نیستند که در آسیاب تنظیم سالاران و جنگ سالاران آب میریزند. بدبختانه ، نیمچه روشنفکران و شبه روشنفکرانی نیز هستند که هیزم رسانان بحران اند - اینان که حتا در رشته های تعلیم و کار خود شان نیز از خود هیچ کمالی متبارز نساخته اند ، میکوشند خود شان را در لباس نخبه گان فکری جا زده و از این مقام سخن بگویند. اینان به جای کار روشنگرانه و مقابله با افکار و برنامه های جاهلانه و تندروانه ی تنظیمی و طالبی و خودخواهی های بی حد و حصر جنگ سالاران ، برای این موجودات نامشروع ، لباس مشروعیت میدوزند. اینان میکوشند تا بحث سالم در باره ی آینده ی افغانستان و از جمله ماهیت نظام سیاسی و قانون اساسی را به بیراهه بکشاند. از این شمار کسانی حاضرند تا بدون سنجش ، با شیطان هم بر ضد

احیای نظام شاهی متحد شوند. کسانی هم برای احیای نظام شاهی حاضر اند عین کار را بکنند. کسانی میخواهند به هر قیمتی که شده طرح فدرالیسم را تحقق ببخشند. کسانی دیگری حتاً حاضر نیستند تا در مورد لزوم تقسیم سالم وظائف و صلاحیت های ارگان های مرکزی و محلی قدرت و اداره ی دولتی اصلاً هیچ حرفی را بشنوند. کسانی امر به همسان سازی اجباری و زدودن جبری تنوع موجود در ترکیب اتنیکی و فرهنگی فرمان میدهند و کسانی کار را به انکار و حتاً جعل تاریخ و جغرافیا میکشاند و مشترکات مردم افغانستان را بیخ و بن انکار میورزند.

در این میان ، روشن است که اکثریت قاطع مردم افغانستان ، نه از تنظیم سالاران و جنگ سالاران و طالبان و نه هم از نیمچه ملاها و نیمچه علما و نیمچه روشنفکران خدمتگزار آنان ، پشتیبانی مینمایند. و اما ، از آن جا که این گروهگ ها بر زور اسلحه و پول وافر و کمک خارجی ، اتکا داشته و نه تنها در محلات قدرت را زورگویانه در دست دارند ، بل بر مبنای تقسیمات سهمیه پی در ارکان قدرت در مرکز نیز حضور قوی و نیرومند دارند ، عملاً بر صحنه ی سیاسی افغانستان انحصار خود را برقرار ساخته اند.

اگر آقای کرزی که لویه جرگه ی اضطراری به او اعتبار و صلاحیت قانونی کافی اعطا کرده است ، بخواهد به تعهد در مورد حرکت افغانستان در مسیر دموکراسی عمل کند و منافع و مصالح علیای ملی را برتر از منافع آزمندانه ی تنظیم سالاران و جنگ سالاران قرار دهد ، برای پایان دادن به انحصار سیاسی تنظیم سالاران و جنگ سالاران ، راه های قانونی و دموکراتیک وجود دارند:

۱ -باید به همه احزاب ، سازمان ها و گروه های سیاسی ، بر اساس قانون مبتنی بر موازین و ارزش های شناخته شده ی دموکراسی ، اجازه ی فعالیت داده شود.

۲- گروه های سیاسی - نظامی که تن به خلع سلاح و عدم دخالت در امور نظامی ندهند ، باید غیرقانونی اعلام شوند.

۳- همه رهبران و احزاب و گروه های سیاسی باید میزان دارایی ، منابع حصول این دارایی ها و منابع تمویل فعالیت های شان را ، مبتنی بر قانون منظمأ به مرجع ذیصلاح قانونی اطلاع دهند و مراجع ذیصلاح قانونی نظارت و کنترل دقیق بر این عرصه را قایم سازند .

۴- نیروهای طرفدار صلح ، وحدت ملی و حرکت افغانستان در مسیر بازسازی معاصر و دموکراسی ، باید بدانند که بدون تبارز نیرومند در عرصه ی ملی و بدون پشتیبانی فعال مردم ، نخواهند توانست جلو گرایش های منفی را که روز تا روز ابعاد نگرانی آور کسب میکنند بگیرند. این نیروها باید بر اختلافات میان خودشان فایق آمده و برای تحقق این آرمان های مشترك صف واحدی را تشکیل بدهند.

۵- علمای واقعی دینی ، روحانیون پاك طینت ، روشنفکران ، اهل فرهنگ و مطبوعات ، بدون هراس باید سیما و ماهیت همه کسانی را که مانع رفع بحران و مانع ورود افغانستان به مرحله ی صلح و سازنده گی میشوند ، افشا سازند و در مباحثات در باره ی مسایل امروز و فردای افغانستان فعالانه سهم گرفته و این مباحثات را در مسیر سالم رهنمایی بکنند.

اگر چنین نشود و جلو گرایش های مخرب گرفته نشوند ، در آن صورت در افغانستان پسا طالبی ، دیر یا زود طالبانیزم بدون طالبان حاکم خواهد شد . بر جلوگیری از این خطر امروز باید وارد میدان شد ، زیرا فردا دیگر دیر خواهد بود.

۲۵ مارچ ۲۰۱۵

اخلاق مارگوت کیسمن و اخلاق ملا ایاز نیازی و شرکا!



خانم مارگوت کیسمن اولین بانویی بود که به ریاست شورای کلیسای پروتستان آلمان برگزیده شد .

مارگوت کیسمن در موج محبوبیت و شهرت بود که روزی در پایان هفته ، ماموران ترافیک ضمن کنترل عادی ، موترش را متوقف ساختند و پس از تست عاجل دریافتند که میزان الکول موجود در خون وی بیشتر از حد مجاز برای درپوری است. چنین تست هایی در جاده های آلمان امر نورمال است . او تلاش نکرد هویتش را پنهان کند. تلاش نکرد به واسطه و رابطه متوسل شود. جرمه نقدی را پرداخت .

خانم کیسمن اگر شهروند عادی میبود کسی از این مساله آگاه هم نه میشد. و اما او شخصیت مشهور بود و سهو و خطاهای چنین شخصیت هایی پنهان نه میمانند .

کلیسا و مردم اشتباهش را بزرگسازي نکردند و حاضر بودند از آن به حیث چیزی که ممکن هر انسانی مرتکب آن شوند چشم ببوشند . و اما او شخصیتی بود که باید به اعضای کلیسا و برای جامعه نمونه ی اخلاقی ارایه دهد... همین بود که کیسمن خود ضمن معذرت خواهی با یادآوری همین نکته از همه پست هایش استعفا کرد (۲۴,۰۲,۲۰۱۰) . او با این استعفایش باز هم یک نمونه اخلاقی ارایه کرد و به همین جهت تا امروز نیز در جامعه آلمان شخصیت مورد احترام است.

*

مولوی محمد ایاز نیازی ملا امام مسجد وزیر اکبرخانه مینه ، خانم سیمین غزل حسن زاده معین وزارت اطلاعات و فرهنگ آقای زلمی زابلی سناتور ولس جرگه ، در مورد جنایت ضد انسانی شکنجه و قتل یک زن بیدفاع و بی گناه از سوی یک جمع خردباخته و بی وجدان ، گپ هایی گفتند که فاجعه ی فکری ، اخلاقی و فرهنگی بود . اینان اکنون در صدد توجیه موضعگیری های خود اند - هدف مولوی نیازی گویا چنان نبوده که مردم آن را فهمیده اند و گپ های خانم سیمین غزل گویا نتیجه ی یک احساسات آنی بوده اند و گویا باید معذرت شان را بپذیریم و یک کف هم برای شان بزنیم که معذرت خواسته اند.

جنابان از پست های تان استعفا بدهید ، بدون چون و چرا معذرت بخواهید، آن گاه چانس دارید تا با کار های بعدی تان نشان بدهید که پشیمانی و معذرت تان واقعی بوده است و از آن عملاً آموخته اید. بلی جامعه باید به چنین آدم

هایی چانس دوم بدهد و اینان باید نشان بدهند که از این چانس سوو استفاده نه میکنند. معذرت تان باید پذیرفته شود ، جامعه باید شما را ببخشد و اما شرطش این است که شما با استعفای بی درنگ و معذرت بی اما و اگر و استفاده از چانسی که جامعه باید به شما بدهد ، ثابت بسازید که شایسته ی این بخشایش هستید .

*

اشتباه مارکوت کیسمن و تایید و توجیه یک جنایت ضد انسانی ، اصلا غیر قابل مقایسه است

آوردن این مثال به این معنا هم نیست که گویا عیسویت ذاتا توان تعامل بهتر با مدرنیته را داشته است . کلیسا در قرون وسطا از همین کارهایی میکرد که اکنون اسلامیت های ما میکنند.

آوردن این مثال تنها برای توضیح معنای معذرت و تبعات آن در همچو موارد بود. کسی که سرمشق خوب اخلاق در گفتار و کردار نباشد نباید ملا و مولوی شود. کسی که در وزارت فرهنگ در مقام مسوولی است باید در گفتار و کردار نمونه ی خوب انسان با فرهنگ نیز باشد. کسی که نتواند میان خبر و شایعه تفاوت بگذارد، اصلا نه میتواند معین یک وزارت و آن هم وزارت اطلاعات و فرهنگ باشد.

آیا اسلام موسیقی را حرام میدانند؟!

خدا و پیامبر موسیقی را ممنوع قرار نه داده و قابل مجازات نه دانسته اند. در این میان اگر چیزی قابل مجازات باشد سوواستفاده از دین برای اغراض ناروای است که شماری از ملاها آن را دنبال میکنند.

در آیات قرآن کلمه موسیقی یا هیچ نوع معادل عربی آن وجود ندارد. برخی «فقها» حکم موسیقی در اسلام را با درک غرضورزانه متحجرانه و تند روانه از برخی احکام دیگر ابداع کرده اند- مثلاً از «لهو» و «زور»

کلمه «لهو» در قرآن در چند جا آمده است، از جمله در این آیت در سوره جمعه:

«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» ﴿۱۱﴾

ترجمه سوره جمعه، آیت ۱۱ :

شما نه باید به عنوان تجارت، کارهای تجارقی یا به عنوان تفریح و سرگرمی از پای خطبه پیامبر در نماز جمعه برخاسته و بروید چون سودی خدا در سنت‌های خود برای مردم با ایمان و درست‌کار مقدر و مقرر کرده به مراتب از سودی که شما از حضور در مراسم شادی و طرب و سرگرمی یا پیش‌دستی در تجارت یا کاروان تازه رسید نصیب تان می‌شود بیشتر است.

شان نزول این آیات چنین توضیح شده است :

برخی مسلمانان به هنگام نماز جمعه و در موقعی که پیامبر مصروف خطبه میبود، اگر صدای ساز و نوا در بیرون مسجد، بلند می شد یا صدای طبل کاروان تجارتی که از بیرون مکه رسیده بود به گوششان می رسید، برای تماشای بساط طربی که آنجا بود یا برای معامله با کاروان قبل از این که دیگران به این قافله و کاروان تجارتی برسند مراسم را ترک میکردند .

اکثراً گفته شده که منظور از لهُو در اینجا همان صدای شیپور و نغاره و طبل و این قبیل چیزهایی است که کاروان های تجارتی معمولاً وارد شهر می شدند، آن ها را مینواختند تا مردم باخبر بوند که قافله تجارتی وارد شهر شده و غرض خرید و معامله بیایند. عده پی نیز تنها برای تماشا و سرگرمی می رفتند. اما از این آیه نه می شود برای حرام بودن موسیقی و حرام بودن لهُو استفاده کرد. حتی می شود گفت که آیه در صدد اینست که بگوید ترک مراسم نماز و خطابه پیامبر به خاطر رفتن به تماشا و سرگرمی کار پسندیده نیست. همینطور که با استفاده از این آیه نه می شود گفت که تجارت حرام و یا هم عمل ناپسندیده است.

به علاوه چون برای این عمل مجازاتی تعیین نه شده است ، لذا این آیه و آیات مشابه به آن تنها حاوی توصیه اخلاقی اند و آن هم برای مواقع معین است و بس خلاص.

*

فارابی فیلسوف، طبیب و دانشمند چند بعدی که موسیقیدان بزرگی نیز بود، در سده چهارم در دارالخلافة اسلام حضور پر نفوذ و ازجمنندی داشته است. فارابی در تعریف موسیقی می نویسد: "علم موسیقی به طور کلی، از شناختن انواع الحان و آنچه الحان از آن ها تألیف می شود بحث می کند و روشن می سازد که الحان برای چه غرض هایی تألیف می شوند و چه گونه باید تألیف شوند و بر

چه حالی باید باشند تا تأثیر آن‌ها بیشتر و دلنشین تر گردد." کتاب موسیقی کبیر شاهکار فارابی در علم موسیقی است.

بسیاری الحانی که فارابی به آن‌ها اشاره می‌کند الحانی اند که اصلاً بر اساس صدای زن تنظیم شده اند. و منطقی نیست تصور کرد که آواز خوان زن نه بوده باشد و فارابی در مورد آن الحان نوشته باشد. و به پیشتر از آن نیز که برویم موسیقی در جوامع عربی رواج بسیار گسترده داشته است- هم در دوران پیش از اسلام، هم در صدر اسلام و هم در سده های پس از آن و هم امروز. امام غزالی، موسیقی و سماع را جایز دانسته است.

در دوران فرمانروایی مسلمانان در اندلس از موسیقی پشتیبانی بسیاری به عمل می‌آمد و آموزشگاه هایی بسیاری برای پرورش دختران آوازخوان وجود داشت. اثرات آن دوره تا امروز بر موسیقی هسپانوی ملموس است .

اهمیت موسیقی برای تندرستی جسمانی و روانی انسان ها چیزی است ثابت شده . اثرات مثبت موسیقی حتا بر حیوانات و نباتات نیز ثابت شده است .

این که چرا بخشی از ملاها و به خصوص بن لارنس های مکتب دیوبندی ناحقانه بن باطلیه با موسیقی هنوز سر آشتی نه دارند، و هر آن چه را که سبب خوشی و نشاط میشود حرام میدانند ، بیشتر با جهالت و پخش آگاهانه و یا هم غیرآگاهانه جهالت ارتباط دارد تا با چیز دیگری .

تصور نه کنید که نوشتن جهالت به «ج» به جای «ج» پرش تایی است - اول این که جهالت وقتی ملایی باشد از نوع بسیار غلیظ آن است که یک نقطه برای بیان آن کم است.

چند پرسش از آقای سیاف در مورد «فن» و «فحشا»

آقای سیاف از حکومت خواسته تا در روشنی قانون اساسی، "خط واضحی بین هنر و فحشا" بکشد و گفته است: "این سرحد در بین این دو وجود ندارد. ما هنر را بلد بودیم. در عربی به آن فن می‌گویند. مسلمانان در فن رسامی، نقاشی، خطاطی و امثال آن ماهر بودند. امروز یک زن نیمه برهنه سر ستیژ رقص می‌کند و این را زیر نام هنر تیر می‌کنند. ما این هنر را منکر هستیم. این را اسلام قبول ندارد."

پرسش ها:

اول - آقای سیاف شما در این بیان تان فحشا را در چه معنایی به کار برده اید- در معنای عام و یا معنای خاص؟!

چرا برای شما هزار و یک چیزی بسیار زشت در گفتار و کردار- مثلاً بچه بازی، بچه رقصانی، آزار و اذیت جنسی، تجاوز جنسی حتا برخورد سالان و ...- فحشا نیست و تنها رقص حتا مثلاً نیمه برهنه یک زن فحشا است ؟

دوم - آیا حتا یک مورد را میتوانید نشان بدهید که زنی در افغانستان روی ستیژ رقص نیمه برهنه انجام داده باشد و باز این رقص از طریق کدام تلویزیون منتشر شده باشد؟!

اگر مورد مشخصی از رقص نیمه برهنه روی ستیژ توسط یک زن در افغانستان را که از طریق تلویزیون نشر شده باشد، نشان داده نه توانید، در این صورت شما به دروغ و بهتان عمدی برای گمراه ساختن ذهنیت عامه متوسل شده اید

و این خودش از زبان کسی که خودش را عالم دینی میدانند حتا بدتر از فحشا در بدترین معنای آن است.

سوم - آیا فردی که متهم به ارتکاب جنایات ضد بشری و جنایات جنگی باشد، حق دارد تا بر کرسی وعظ بنشیند و به رهنمایی اخلاقی و معنوی مردم پردازد؟! این چنین اتهامات علیه شما و رهبران و فرماندهان دیگر احزاب و تنظیم های جهادی و گروه های درگیر دیگر در جنگ های کابل وجود دارند .

حالا شما ممکن است بگویید که این اتهامات دروغ و جعلی و نه میدانم چی و چی اند. خوب پس شما و متهمان دیگر باید در این ذینفع باشید تا یک محکمه مستقل و ذیصلاح برای بررسی این اتهامات دایر گردد تا درستی و نادرستی این اتهامات ثابت شوند.

چهارم- شما از فسق، فساد، رشوت، دزدی و چور و چپاول به صورت عام سخن گفتید. بلی، اتهام چور و چپاول دارایی های عامه ، غصب زمین ها، استخراج غیر قانونی معادن ، قاچاق مواد مخدر و... عمدتاً علیه کسانی که شما آن ها را مجاهد مینماید و در مقام تقدس قرار میدهید، موجود اند. کوه هایی از شواهد و مدارک در مورد درستی این اتهامات موجود اند. آیا این که شما مجاهدین را در مقام تقدس قرار میدهید ، عملاً در دفاع از این متهمان قرار نه میگیرید؟!

چه کسی از نظر شما مضرت و خطرناک تر است: آنانی که از دزدی ثروت های قارونی فراهم ساخته و صاحب آرگاه ها و بارگاه های فرعونى شده اند و هنوز هم نان مردم را میدزدند و یا آنانی که از راه تولید و عرضه هنر زنده گی میکنند؟!

*

من در مورد این که پیش از آن «فن» عربی شما آقای سیاف و سیف همقطاران شما، هنر در جهان و از جمله در سرزمین ما موجود بود؛ در مورد

این که اعراب هم با بسیاری از هنرها پیش از اسلام آشنایی داشتند؛ در مورد این که در سده های متمادی کسانی چون شما آقای سیاف چه بر سر هنرمندان و هنرها آورده اید؛ و در مورد این که آیا چیزی به نام هنر اسلامی اصلاً وجود دارد و یا خیر و این که اگر وجود دارد منابع، عوامل و زمینه بروز و موانع در برابر آن ها چه گونه بوده اند عجالتاً چیز نه میگویم .

من عجالتاً در مورد این هم سخن نه میگویم که رهبران و فرزندان اسلام سیاسی - از اسلام اخوانی، جهادی، طالبی گرفته تا القاعده پی و داعشی- بر سر اسلام افغانی و اصلاً اسلام چه آورده اند .

**

ا خ خ خ خ خ خ خ، عجب روزگاری است - متهمان ارتکاب جنایات جنگی و جنایات ضد بشری شخ شخ شخ شخ ... بر روی سینه مردم راه میروند، بر کرده های ننگین و ضد انسانی شان افتخار میکنند و بالاتر از آن مدعی رهبری اخلاقی و معنوی جامعه میشوند.

آیا روشنفکران و روشنفکرپی هم در این کشور وجود دارد تا در برابر مارش چنین فحشای که زیر عبا و قبای تقدس دینی توسط بن لارنس ها بر جامعه تحمیل میشود، صدای رسایی را بلند کند؟!

«افتادن از آن سوی بام»



در پاسخ به نوشته آقای محمد محق تحت عنوان « هنر در افغانستان، از آن طرف بام نیفتیم»

جناب محمد محق ، این که شما چه هنری و چه گونه هنرمندانی را دوست دارید و یا ندارید ، این حق شما است. و اما دیگران نیز حق دارند تعریف و ذوق هنری خود شان را داشته باشند .

شما نوشته اید: «اگر هنر آن باشد که امیر جان صبوری، عبد الوهاب مددی یا محمد رضا شجریان عرضه میکنند کیست که با آن مخالفت کند؟»

آقای محق، شما به آوردن این سه مثال زمینه این گمانه را باز گذاشته اید تا فکر شود که به باور جناب شما نه در افغانستان و نه هم در ایران و یا یک

کشور دیگر منطقه هیچ آوازخوان زنی که بتوان وی را هنرمند خواند، وجود نه دارد و یا بدتر این که اصلاً آوازخوانی عرصه پی نیست که زن در آن اجازه هنرنمایی را داشته باشد. اگر چنین نیست چرا از یک هنرمند زن هم نام نه برده اید؟...!

شما نوشته اید: «اما فروکاستن هنر به نمایش دادن اندام خصوصی خود در ملأ عام چه خدمتی به هنر اصیل است؟ آیا نباید مرزی میان هنر اصیل و هنر بازاری مبتذل وجود داشته باشد؟»

شما به جای معیارهای روشن هنر موسیقی، چه گونه گی پوشاک هنرمندان زن را برای کوبیدن و رد و نفی آنان دستاویز قرار داده اید. حال این که منظور تان از «اندام های خصوصی» و «نمایش» آن چیست، باشد به جایش. اگر «اندام های خصوصی» جناب شما با پوشیدن پتلون از نظر کاملاً پنهان میشوند، در این صورت «اندام های خصوصی» زنان نیز با پوشیدن بالاتنه و پتلون پنهان میشوند- یا این که چه طور؟...!

خوب بالفرض اگر یک زن آوازخوان چنان لباسی بپوشد که یک ذره هم از انحناهای بدنش از پس آن به چشم نه خورد، آن گاه این میشود هنر اصیل؟..!

آیا در هنر آواز خوانی کیفیت آواز، مهارت در تکنیک آوازخوانی و اجرا، تسلط بر هنر موسیقی و کیفیت شعری و پیام متن معیار است و یا لباس آواز خوان؟...!

متأسفانه در مقایسه ها و استدلال های تان هم پی انصافی ها و کاستی های آشکارا وجود دارند.

این ادعا که گویا هنر و چه گونه گی آن و حتا چه گونه گی تعریف از اخلاق و ارزش ها و موازین اخلاقی و رعایت و یا عدم رعایت آن انگیزه شعله ور شدن و تداوم جنگ ، کشتار ، خونریزی و تروریزم انتحاری باشد، از بیخ و بنیاد نادرست است .

آیا در جنگ میان احزاب و تنظیم های جهادی در دهه نود و سپس هم جنگ طالبان و بقیه جهادی ها، اصلاً مسأله هنر مطرح بود؟!

عجیب است که از بچه بازی و تجاوز به دختران و پسران خورد سال گرفته تا صد فسق و فجور دیگر و از انواع جنایات ضد بشری و از جمله حمله بر نماز گزاران در خانه خدا ابروی ملا خم نه میخورد و حتا حرفی در تقبیح این جرایم و جنایات نه میگوید ، و اما ظاهر شدن زنی بر روی ستیژ، غیرت دینی اش را به شور میآورد ؟ !

«افراطیون دینی» از نام دین دست به خشونت ، ترور ، تکفیر و تحریم می زنند و بر حقوق و از جمله حق زنده گی مردم تجاوز میکنند و زن و مرد ، خورد سالان و بزرگسالان و نظامی و غیر نظامی را بی محابا می کشند. آنان عده از این افراطیون هم که نه میکشند دست به تکفیر هر کسی و تحریم هر چیزی که در عقل شان نه گنجد می زنند .

برخلاف ملاها و به اصطلاح روحانیون متعصب که با سلاح تکفیر و تحریم به جنگ همه چیزی میروند که به مذاق شان برابر نیست ، هیچ یک از این هنرمندانی که شما هنر شان را بازاری خوانده اید ، بر حقوق کس دیگری تجاوز نه کرده است. هیچ کس کسی را وادار نه ساخته است تا این یا آن برنامه هنری را ببیند. کسی هم ملاها را از وعظ و ابراز نظر منع نه کرده است. حال کسانی را که به کشتارهای خونین و جنایات ضد بشری مبادرت میورزند و یا این جنایات را تحریک و توجیه میکنند و به این ترتیب بر حقوق اساسی دیگران و

تمام جامعه تعرض میکنند، با کسانی که تنها از حقوق و آزادی های خود استفاده میکنند- ولو این به ذوق یک عده برابر نه باشد- مقایسه کردن و خط توازی میان شان کشیدن اگر در نرمترین بیان بی انصافی نه باشد، دیگر چه چیزی بوده میتواند؟!

روال عادی و منطقی در مورد هنر و فرهنگ از نظر من چنین است:

-هنرمندان هنر خود را ارایه می کنند؛

-منتقدان هنری آثار هنری را نقد می کنند؛

-ملا و مولوی و عالم دینی هم می توانند نظر خود را داشته باشد و بیان بکند؛

-مردم هم عقل و خرد و توان تشخیص دارند ؛

اگر کار این یا آن هنرمند ارزش نه داشت یا از اول خریداری نه مییابد و یا هم مدتی که گذشت، بر تاق فراموشی می رود و ارایه کننده اش هم نام و نشانی کسب نه میکند .

و اما ، هیچ کسی حق نه دارد به نام ملا و مولوی و عالم دینی خود را یگانه و آخرین مرجع حقیقت بداند و باز خود را در جای مرجع تقنین ، قضا و انفاذ قانون قرار بدهد. هنرمند ، نشریات هنر ، منتقدان هنری و... هم مرجع یگانه و نهایی حقیقت نیستند .

بروید سرنوشت هنرمندانی را که در نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان سریلند کردند ، دنبال کنید و ببینید چه کسانی ، چه گونه آزمون زمان را سپری کردند و به ستاره و ابر ستاره های جاودانه و حتا اسطوره مبدل شدند و چه کسانی دیگری در افق زمان غروب کردند. چنین است روال عادی و منطقی کار در عرصه تولید، ارایه ، نقد و بازار هنر .

در پایان فراموش نه کنیم مثلاً همین ام کلثوم معروف را هم ملا و مولوی و عالم دینی بسیاری به خصوص از میان سلفی ها تحریم و تکفیر کردند. و اما

پس از چند دهه تحریم، چند روز پیش تلویزیون عربستان سعودی هم کنسرت این هنرمند را سه دهه پس از مرگش پخش کرد.

*

یادداشت

آقای محمد محق یکی از غنیمت های روزگار ما اند و انتقاد از برخی جهان نبشته اخیر ایشان به معنای آن نیست که من در بست ایشان و آثارشان را رد میکنم. من نبشته های ایشان را با دقت و دلچسپی میخوانم. در آثار ایشان معمولاً نکات نغز و پر مغز و مفکوره های رهگشا کم نیستند. و اما، این همه به معنای داشتن تضمین اشتباه ناپذیری شمرده شده نه میتواند. و بر ما است که اگر حتا بلند پایه ترین شخصیت علمی نیز دچار لغزش و اشتباه شد از آن با حفظ احترام به شخصیت و کارهای سازنده‌شان، انتقاد کنیم.

+

متن کامل نوشته آقای محمد محق:

«هنر در افغانستان، از آن طرف بام نیفتیم

.....

هنر خوب است، اما نه هر چه که هر کس، بی هیچ ضابطه ای، نام هنر بر آن بگذارد. من خود بارها در باره موسیقی بحث کرده و در دفاع از هنر از منظر دینی تلاش کرده ام.

اگر هنر آن باشد که امیر جان صبوری، عبد الوهاب مددی یا محمد رضا شجریان عرضه میکنند کیست که با آن مخالفت کند؟

اما فروکاستن هنر به نمایش دادن اندام خصوصی خود در ملأ عام چه خدمتی به هنر اصیل است؟ آیا نباید مرزی میان هنر اصیل و هنر بازاری مبتذل وجود داشته باشد؟

از آن گذشته، برای جامعه ای که در تقلای زنده ماندن است و سقف نیازهای بنیادینش به مرز نفس کشیدن آرام تنزل کرده است، یک مشت آهنگ و ترانه از این نوع در کجای اولویت هایش قرار میگیرد؟ جایی که هر روز صدها جوان احساساتی، در اثر چنان اعمال بی ضابطه ای زیر نام هنر، به کفر این جامعه اعتقاد پیدا میکنند، و داوطلب انتحار میشوند، کوفتن بر طبل کارهای میان تهی که نه آبی برای این مردم میشود و نه نانی، چه هنری است؟

خون های ناحقی که امروز در این جامعه روان است، نیمی از مسئولیت آن به دوش کسانی است که بنام دین مردم را به رفتارهای خشن تشویق میکنند و نیم دیگر به دوش کسانی که بهانه به دست آنان میدهند.

اگر افراطگرایی دینی بد است، افراطگرایی های دیگر هم بد است. اگر گفته شود که این هنر است و افراطگرایی نیست، روی دیگر ماجرا را هم باید خواند که اگر کسی و کسانی شکاف ها و تضادها میان یک جامعه را به مرزی برسانند که هیچ راهی به تفاهم نماند، آیا این افراطگرایی نیست؟

بحث من مراعات ادب و اخلاق و در نظر گرفتن روحیات یک جامعه است. در مصر ملیون ها مسیحی زندگی میکنند، که قانونا ملزم به روزه داری نیستند، اما در رمضان به احترام مسلمانان در مجامع عمومی از خورد و نوش اجتناب میکنند. در کشورهای غربی به روز عید مسلمانان و مناسبت های مذهبی تدارکاتی میبینند که احترام اقلیت مسلمان جامعه شان حفظ شود. در اینجا ما بنام هنر بر روی ملیون ها آدم سیلی بزنیم، این کار در کجای اخلاق و فرهنگ قرار میگیرد؟ حق قانونی بدون اخلاق و ادب هیچگاه گره گشا نیست .

نباید کاری کرد که مردم یک سرزمین با تندی رو در روی هم قرار بگیرند. نباید کار را به جایی برسانیم که هیچ دری برای گفتگو باز نماند. جامعه ما بیش از هر زمانی به اعتدال و تعادل ضرورت دارد. بدون عقلانیت از هیچ کاری طرُفی نخواهیم بست»

آیا توطیه بی در جریان است؟!...

چند گپ در مورد سخنرانی «مولوی» عنایت الله بلیغ، امام و خطیب مسجد پل خشتی کابل در تایید سخنان «مولوی» صبور در تکفیر شاه امان الله خان... او با استناد بر اتهامات بی پایه در مورد شاه امان الله خان سخن گفت - همان اتهامات مطروحه توسط اجنت های استعمار و اشخاص نادان و متعصب. این ادعای او هم که گویا رونالد ریگن رئیس جمهور وقت امریکا در قصر سفید توسط هیات مجاهدین به پذیرش اسلام دعوت شده باشد، دروغ محض است.

گیریم این دو آقای (ملا صبور و ملا بلیغ) حتا عالم اسلامی نیز باشند، باز هم به علت استناد به حرف ها و ادعاهای بی پایه حرف شان پذیرفتنی نیست- به حکم حدیث «خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق، کونوا نقاد الکلام» (حق را از اهل باطل اخذ کنید و باطل را از اهل حق دریافت نه کنید، نقاد سخن باشید)

بیشتر از آن، سخنان ملا بلیغ و ملا صبور نشان میدهند که توطیه بی توسط عناصر ارتجاعی در راه است- توطیه سقوط نظام، مصادره همه دستاوردهای مثبت یک و نیم دهه اخیر و برگرداندن افغانستان به دوره های سیاه گذشته. اینان میخواهند فتنه برپا کنند. حکم قانون در مورد همچو کسانی روشن است. حتا همان شرعی که این دو ملا خود را مبلغ و نگهبان آن میدانند، برای فتنه گرانی همچو اینان اشد مجازات را حکم میکند.

و اما در این جا میخواهم با استناد به منابع معتبر در مورد این که ملا و مولوی نظر به احکام اسلامی (آیات قرآنی و احادیث نبوی) اصلاً حایز همان مقام و صلاحیتی باشند که ادعا میکنند، چند نکته را به توجه برسانم.

«نیمچه علمای ما»

حدیث «ان العلماء ورثة الانبیاء» (همانا علما وارثان انبیاء اند) ، یکی از ابزارهای مهم در دست ملاحا و مولوی ها است تا با استناد بر آن برای خود موقف آخرین مرجع حقیقت را دست و پا کنند. و اما اگر این حدیث را با حدیث «اطلبوا العلم بالصین فان طلب العلم فريضة علي كل مسلم» (علم را طلب کنید حتی اگر در چین باشد ، طلب علم بر هر مسلمان واجب است) یک جا بخوانیم و در نظر بگیریم، در این صورت علم تنها به امور دینی محدود نه میشود و اطلاق عالم هم تنها به کسانی که در امور دینی تبحر دارند، محدود نه میشود .

دلیل : در زمان حیات پیامبر ، اسلام حتا به کشورهای همسایه عربستان نه رسیده بود - چه رسد به این که به چین رسیده باشد .

به علاوه حدیث «خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق، كونوا نقاد الكلام» (حق را از اهل باطل اخذ کنید و باطل را از اهل حق دریافت نه کنید، نقاد سخن باشید) ، نیز نتنها موید همین نتیجه گیری است، بل فهم ژرفتری از حق و باطل را نیز توضیح میدهد .

نتیجه :

منظور پیامبر اسلام از علم باید علم در معنای عام آن بوده باشد و نه تنها در معنای خاص آن .

در معنای عام علم از ریاضی تا فزیک و کیمیا و بیولوژی و طب و علوم طبیعی و تخیلی دیگر تا فلسفه ، تاریخ ، سیاست و علوم اجتماعی دیگر را احتوا میکند .

پس :

۱ - کار ملا همانا اجرای مراسم دینی است و کارعالم دینی پرداختن به امور دینی (کسی که واقعا در امور دینی تبحر داشته باشد . قابل توجه است که اکثریت مطلق ملاحا وحتا مولوی های خود ساخته عالم دینی نیستند و هر عالم دینی نیز ملا نیست) .

۲ - پرداختن به مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ، فرهنگی ، تاریخی و عرصه های دیگر از صلاحیت دانشمندان کارشناسان این عرصه ها است و نه در صلاحیت ملا و مولوی.

۳ - عالم دینی در مورد مسایل سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی حقی بیشتر از توصیه اخلاقی در مورد جنبه های معین این عرصه ها را ندارد. برای کسب توانایی درک و فهم این مسایل و ارایه توصیه اخلاقی در مورد آن ها همان گونه که در رشته های دیگر دانشجو در کنار مضامین مسلکی مضامین ممد را نیز فرامیگیرد و برای داشتن توان تفکر مستقل مکلف به آموزش منطق و فلسفه میشود ، آنانی که در رشته های دینی نیز تحصیل میکنند باید مضامین ممد دیگر را نیز بخوانند تا به صورت کلی بتوانند در حد اقل لازم جامعه و جهان و تاریخ و دورنمای آن بشناسند. احادیث بالا و نیز حدیث «الحکمة ضلالة المؤمن یاخذها حیث وجدها» (حکمت و دانش حکیمانه گم شده مؤمن است هر جا که آن را یافت، دریافت می کند)، موبد این نیاز و مکلفیت است. متاسفانه ملاحیایی چون آقای صبور و بلیغ دارای حداقل فهم در مورد همچو مسایل نیستند.

۴ - و گپ هیچ کسی را چشم و گوش بسته و بدون چون و چرا و بدون گذراندن از دریچه نقد، نپذیرند .

۵ - نظر به احکام دینی عصمت تنها خصوصیت پیامبران است و آن هم از زمان بعثت . از انسان های دیگر ممکن است اشتباه و خطا سریزند - حتا اگر ملا و عالم واقعی دینی هم باشند . لذا انتقاد منطقی و موجه از ملا و عالم دینی، هیچ منع دینی ندارد . بر خلاف آنانی که با تعصب و تندی و تحجر- ولو این کار با ادعای دینداری نیز باشد- سبب بدنامی اسلام و خلق مصیبت برای مسلمان میشوند باید مورد انتقاد قرار بگیرند ...

۶ - یک ملای متعصب بر مبنای هیچ اصلی حق ندارد تا صلاحیت شورای ملی را که ارگان منتخب مردم است ، زیر پرسش ببرد.

۷ - دیگر این که نامسلمانان و مسلمانان با پیامبر اسلام در کمال آزادی جر و بحث میکردند و پیامبر با آنان با مهر و مدارا پاسخ میگفت و نه به زشتی و تندى - سوره آل عمران آیه ۱۵۹ (خطاب به حضرت پیامبر) : «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سختدل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها بخشای و برای شان آمرزش بخواه) ؛ - «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش) ؛

۸ - با رجوع به این آیات میتواند گفت که قرآن به عموم مسلمانان نیز مدارا: سوره قصص آیه ۵۴ «مَرَّتَيْنِ يَمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (مؤمنان کسانی اند که دشنام و اذیت را با سلام و مدارا پاسخ می دهند) ؛ سوره فصلت آیه ۳۴ «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (هرگز بدی و نیکی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت مانند دوستان گرم و صمیمی شوند).

۹ - حالا جناب ملا صبور و ملا بلیغ باید پاسخ بدهند که با استناد به چه اصلی به خود حق میدهند تا با این گونه زیان تحکم تند با خلق عالم سخن بگویند. آنان باید به این پرسش پاسخ بگویند که بر اساس چه صلاحیتی به خود اجازه میدهند تا خود را آخرین مرجع حقیقت بدانند و دیگران را مورد تکفیر قرار دهند؟!...

روایات بسیاری از برخورد پر از مدارا ، گذشت و حتا مهربانی پیامبر اسلام در برخورد با طرف صحبت و حتا مخالفان و دشمنان وجود دارد .

البته که در راستای بنیادگذاری نخستین هسته ی دولت عربی، مساله ی کاربرد قوه به میان آمد. و اما حتا در این برهه نیز استفاده از قوه ی قهریه و به خصوص کاربرد نامتناسب قوه ی قهریه رجحان نداشت.

روشنفکران مسلمان بر این باور اند که تنها آیات عبادی قران اعتبار همیشه گی دارند و نه آیات تاییدی که برای تعدیل عنعنات اعراب و آوردن اصلاحات در جامعه ی عرب آن زمان نازل شده اند. یعنی آیات تاییدی برای محدوده ی مکانی و زمانی خاص اعتبار داشته اند و فراتر از آن اعتبار ندارند .

همچنان این نظریه نیز وجود دارد که دو نقش پیامبری و بنیادگذاری دولت را که در شخص واحدی تبارز یافته باید از هم تفکیک نمود. و این دو نظریه بر منطق نیرومندی استوار اند . اصلاحات و تعدیلات جامعه ی عرب آن زمان را باید با امکانات، شرایط و نیازمندی های همان زمان ارزیابی نمود ؛ در غیر آن این ارزیابی به گمراهی منتج خواهد شد.

*

با توجه به گفته های آقای ملاصبور و آقای ملا بلیغ چنان به نظر میرسد که روح لارنس معروف به «پیر کرم شاه» باز در وجود اینان حلول کرده باشد.

از تاریخ میدانیم که این تنها لارنس نبود که در زیر لباس روحانی مسلمان به فریب مردم مسلمان افغانستان پرداخت و زمینه سقوط نهضت امانی را فراهم ساخت.

رابطه ملا صبور با آی اس آی پاکستان نیز قابل پنهان کردن نیست. همچنان میدانیم که دستگاه های جاسوسی و به خصوص آی اس آی در دهه های اخیر

گروهی بزرگی از جاسوسان و نوکران خود را زیر عبا و قبای ملا و روحانی به کشور ما صادر کرده اند.

**

آقای بلیغ شما به حیث یک سیاستمدار تند مزاج و ایدیولوژی زده صحبت کردید و نه منحیت یک روحانی .

آقای بلیغ شما قدر اسلام و قدر مقام عالم دینی را بدانید، قدر حقیقت ، قانون و رای مردم و قدر خود را نگهدارید تا مردم شما را قدر کنند .

شما وقتی میان سخنان تان راست و دروغ ، خوب و بد را مخلوط کرده و به حیث ملا امام و خطیب مسجد پل خشتی از ملا صبور دفاع میکند ، خواهی نخواهی این شک و گمان را ایجاد مینمایید که شما نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به شبکه پی که ملا صبور در خدمت آن قرار دارد ، خدمت میکنید .

اسلام - دین خشم و خشونت

و یا مهربانی ، بردباری و صلح؟!

ترور پاریس را باید تقبیح و محکوم کرد



آیا این به نفع اسلام و مسلمانان است تا با گفتار و کردار خود یک سیمای جذاب از دین و اعتقادات خود به جهانیان ارایه دهند و در برابر منتقدان و حتا هجوکننده گان و ناسزاگویان ، همانند پیروان ادیان دیگر از خود بردباری نشان بدهند و یا این که همان تصویری را ارایه کنند که سوژه ی طنز و استهزا قرار بگیرد؟!

ترور پاریس جز وارد کردن زیان بر سیمای اسلام و مسلمانان و تقویت نیروهای راستگرای افراطی که اسلام هراسی را تبلیغ میکنند و دسته دادن تبر آنان بر ضد مسلمانان در اروپا ، هیچ سودی برای اسلام و مسلمانان نه دارد .

اسلامیست ها و اسلام هراسان گرچه در ظاهر دشمن هم جلوه میکنند ، ولی در واقع همدیگر را تغذیه و تقویت مینمایند .

*

ترور پاریس جنایت غیر قابل توجیه است و باید آن را بدون هیچ گونه اما و اگر تقبیح نمود و محکوم دانست.

این به آن معنا نیست که بر چه گونه گی سیاست های کشورهای غربی در مورد کشورهای اسلامی و مسایل موجود در آن نه باید بحث کرد ؛ در مورد مسایل مربوط به مسلمانان و مسلمان تبارها و مهاجران مسلمان در جوامع اروپا نه باید بحث کرد ؛ و یا به این مساله نه پرداخت که چه چیزهایی سبب شده اند تا شماری مسلمان زاده ی متولد اروپا به افراط گرایی و حتا تروریزم متمایل گردند. این مسایل همه قابل مطالعه و قابل بحث اند. و اما، نباید به افراطیون اجازه داد تا این مباحثات را به انحراف کشانیده و با گل آلود ساختن آب ، ماهی مورد نظر خود را صید کنند.

**

گفتنی است که مجله ی شارلی ابدو، از نشریه های طراز اول فرانسه نیست. بسیاری ها با شیوه ی کار آن که بیشتر از طنز مبتنی بر هجو است توافق ندارند . ابراز همبسته گی با شارلی ابدو و قربانیان جنایت تروریستی به معنای تایید شیوه ی کار این نشریه نیست ؛ به بل معنای دفاع از حق زنده گی در فضای امن و قانونیت و دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان است و موضعگیری صریح در برابر تروریزم .

همچنان باید گفت که به علاوه ی کارتون از پیامبر اسلام ، شارلی ابدو و برخی رسانه های دیگر غربی در مورد عیسای مسیح و مقدسات عیسایی نیز طنزها و کارتون هایی منتشر کرده اند. قانون فرانسه این حق را به شهروندان و رسانه

های فرانسه پی میدهد. این که آیا استفاده از این حق را تا این سرحد باید برد و یا خیر مساله ی دیگری است. در غرب معمولاً خود یک رسانه و آفرینشگر این مرز را تعیین میکند.

مسلمانان اگر میخواهند سیمای بهتری در ذهنیت عامه ی جهانی کسب کنند ، نیاز نیست به چین بروند... در آیات قران بار، بار نیکی ، صبر و بردباری توصیه شده است:

«مؤمنان کسانی اند که دشنام و اذیت را با سلام و مدارا پاسخ می دهند»- (مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ)

«هرگز بدی و نیکی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت مانند دوستان گرم و صمیمی شوند» - (وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

با اشاره به کردار پیامبر : «به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سختدل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها بخشای و برای شان آموزش بخواه»- (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)

«در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش»- (وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ)

همچنان روایات بسیاری از برخورد پر از مدارا ، گذشت و حتا مهربانی پیامبر اسلام در چنین مواردی وجود دارند.

البته که در راستای بنیادگذاری نخستین هسته ی دولت عربی، مساله ی کاربرد قوه به میان آمد. و اما حتا در این برهه نیز استفاده از قوه ی قهریه و به خصوص کاربرد نامتناسب قوه ی قهریه رجحان نداشت.

روشنفکران مسلمان بر این باور اند که تنها آیات عبادی قرآن اعتبار همیشه گی دارند و نه آیات تاییدی که برای تعدیل عنعنات اعراب و آوردن اصلاحات در جامعه ی عرب آن زمان نازل شده اند. یعنی آیات تاییدی برای محدوده ی مکانی و زمانی خاص اعتبار داشته اند و فراتر از آن اعتبار ندارند . همچنان این نظریه نیز وجود دارد که دو نقش پیامبری و بنیادگذاری دولت را که در شخص واحدی تبارز یافته باید از هم تفکیک نمود. و این دو نظریه بر منطق نیرومندی استوار اند . اصلاحات و تعدیلات جامعه ی عرب آن زمان را باید با امکانات ، شرایط و نیازمندی های همان زمان ارزیابی نمود ؛ در غیر آن این ارزیابی به گمراهی منتج خواهد شد.

مسلمانان نه باید بگذارند تا اسلامیت ها و به خصوص جهادیت ها و تروریست ها که گفتار و کردار شان مملو از نفرت، نابردباری و خشونت و خونریزی است، دین شان را به گروگان بگیرند. در غیر آن خطر این وجود دارد تا تصویری که همین اقلیت بسیار کوچک ارایه میکند، میتواند در ذهنیت عامه ی جهانی به تصویر اسلام مبدل گردد.

مسلمانان نه برای ذهنیت جهانی ، بل برای امروز و فردای خود و فرزندان شان باید در برابر جهالت ، عقبمانی ، نفرت ، دشمنی و خشونت اسلامیت ها قیام کنند.

اسلام کاریکاتوری تروریست ها و اسلام هراسان



وکیل جواد س جوان ۱۹ ساله که به دو تروریست امریکایی به امستردام حمله کرده بود گفته به اعتقاد او ویدیوی طنزی که درباره حضرت محمد، پیامبر مسلمانان منتشر شده بود و مسابقه کاریکاتوری که قرار بود خیرت ویلدرس، (سیاستمدار شناخته شده هالیندی که بارها آشکارا بر علیه اسلام و مسلمانان سخن گفته) برگزار کند انگیزه ارتکاب این "عملیات جهادی" توسط جواد س بوده است. گرچه خیرت ویلدرس یک روز پیش از آغاز این مسابقه کاریکاتور از لغو آن خبر داد اما وکیل متهم می گوید جواد س از لغو ماجرا بی خبر بوده است.

حال پرسش در این است که این جوان که فرهنگ اروپایی را نه میشناخته و با آن سرسازگاری ندارد، چرا به اروپا آمده بود؟!

در اروپا فرهنگ سکولار حاکم است. در این فرهنگ دینداران و بی دینان از حقوق برابری برخوردار اند. البته که سکولاریزم به معنای اهانت به این یا آن دین و یا عقیده دیگر نیست. و اما، آزادی بیان در دیموکراسی های سکولار غرب، این حق را به هر کسی میدهد تا اندیشه ها و باورهای خود را به صورت گفتاری، نوشتاری، تصویری و یا با اشکال دیگر بیان کند؛ ولو این اندیشه و باور ضد دینی از جمله مثلاً ضد عیسوی و یا هم ضد اسلامی هم باشد.

حال از انصاف که نگذریم در همین اروپا از منابر مساجد گرفته تا مراسم تدفین و امثالهم آن چه از زبان ملاها و قاریان جاری میشود مگر حاوی یک درجن دشنام و اهانت علیه غیر مسلمانان نیست؟! و اما، اروپایی های مسیحی و غیر مسیحی و دیندار و بی دین از این بابت خمی هم بر ابرو نه میآورند.

خوب این که «خیرت ویلدرس» از به راه انداختن آن مسابقه چه نیاتی داشته است چندان پنهان نیست. و اما، سخن در این است که این آقای جواد و امثال وی با اعمال تروریستی شان مگر همان تصویر کاریکاتوری را ارایه نه میدهند که «خیرت ویلدرس» میخواهد آن را به حیث تصویر اسلام به جهان نشان بدهد؟!

آیا این به نفع اسلام و مسلمانان است تا با گفتار و کردار خود یک سیمای جذاب از دین و اعتقادات خود به جهانیان ارایه دهند و در برابر منتقدان و حتا هجو کننده گان و ناسزاگویان، همانند پیروان ادیان دیگر و شخص خود پیامبر اسلام از خود بردباری نشان بدهند و یا این که همان تصویری را ارایه کنند که سوژه ی طنز و استهزا قرار بگیرد؟!

در گوگل که جستجو کنیم میتوان انبوه بزرگی از طنزها، کاریکاتورها و ویدیوهایی را یافت که در آن ها با عیسای مسیح و یا هم کلیسا و پاپ شوخی

شده، و یا هم مورد انتقاد و یا تمسخر قرار گرفته اند. و اما هیچ کلیسایی و هیچ مسیحی در برابر این نشرات حتا دست به اعتراض هم نه زده اند...

معلوم نیست چرا مسلمانان انتظار دارند تا اروپایی ها و امریکایی ها «مقدسات» اسلامی را بالاتر از «مقدسات» مسیحی بدانند؟!

یک نگاه دیگر به جنجال کارتون ها

کارتون هایی از پیامبر اسلام که چهار ماه پیش در روزنامه دانمارکی-Jyllands poston به نشر رسیدند ، در روزهای اخیر موج گسترده پی از واکنش ها را در کشورهای اسلامی برانگیخته است. چنان که میبینیم این کارتون ها احساسات دینی بسیاری از مسلمانان را جریحه دار کرده است.

در این رابطه چند نکته قابل توجه اند:

۱- شکی نیست که آزادی بیان یکی از ارزش های بنیادین دیموکراسی است و در هیچ کشور واقعاً دیموکراتیک حکومت نه میتواند به رسانه ها بگوید که چی را نشر بکنند و چی را نشر نه کنند.

۲- دنمارک یک کشور دیموکراتیک است.

۳- دنمارک تنها حزب و حکومت بر سر اقتدار و یک یا چند نشریه نیست.

۴- در دنمارک نیز شمار کثیری از مسیحیان در کنار مسلمانان به مظاهرات و راهپیمایی اعتراضی علیه چاپ کارتون ها پرداختند.

۵- در چند کشور غربی گرچی چند نشریه در واکنش به فشاری که در اثر اعتراض مسلمانان و کشورهای اسلامی در برابر چاپ کارتون ها بر دنمارک وارد آمد ، به عنوان دفاع از حق آزادی بیان به تجدید چاپ کارتون ها پرداختند - از جمله مثلاً در صفحه اول "فرانس سوآر" زیر عنوان "بله، ما حق داریم کاریکاتور خدا را بکشیم" کاریکاتوری منتشر شد که در آن « خدای بودایی، یهودی، مسلمان و مسیحی» روی ابری در پروازند. « خدای مسیحیان» در این کاریکاتور میگوید: "شکایت نه کن محمد، کاریکاتور همه ما را قبلاً کشیده اند"- ولی ، اکثر حکومتات ، احزاب سیاسی ، رسانه ها ، تحلیل گران و ... در

کشورهای غربی چاپ این کارتون ها را عمل نادرست ارزیابی نمودند . در عین زمان آنان واکنش های خشونت آمیز از قبیل به آتش کشیدن سفارتخانه های دنمارک و تهدیدات گروه های افراطی و بنیادگرا را نیز محکوم نمودند.

۶- دشوار است تا گفت نیت باطنی روزنامهء دنمارکی از نشر این کارتون ها چي بوده ؛ ولی طوری که شاهد هستیم این کار احساسات دینی بسیاری از مسلمانان را جریحه دار کرده است. روزنامهء مذکور از این کار خود عذرخواهی نموده و گفت که هدف انتشار این کارتون ها اهانت به مقدسات دینی مسلمانان نبوده است. صدر اعظم دنمارک نیز در این مورد ابراز تأسف نمود.

۷- شکی نیست که آزادی بیان یکی از ارزش های بنیادی دیموکراسی است و امّا، احترام به عقاید دیگران و داشتن بردباری در برابر دیگراندیشان نیز ارزش های ارجمندی اند . روشن است که هیچ آزادی از جمله آزادی بیان نه میتواند بی مرز باشد. مثلاً نشر دروغ، اتهام بی پایه و افتراء ، در کشورهای دیموکراتیک جهان نیز جرایم مطبوعاتی به شمار میروند . و امّا ، به علاوه رعایت قانون ، چیزی هم به نام احساس مسؤولیت وجود دارد. مسؤولان رسانه های جمعی باید احساس مسؤولیت داشته باشند . به باور ما ، همین احساس مسؤولیت - که با خودسانسوری ناشی از ترس و یا ملاحظه کاری های بیجا تفاوت روشن دارد- بهترین رهنما برای اتخاذ تصمیم در مورد نشر و یا عدم نشر یک مطلب بوده میتواند.

روزنامهء دنمارکی چی خواسته باشد و چی نخواستہ باشد ، با نشر کارتون های یاد شده ، احساسات دینی مسلمانان را جریحه دار ساخته ، سلاح مخربی را در اختیار افراطیون بنیادگرا قرار داده است. با وضعی که پیش آمده ، جهان یک گام دیگر به سوی پرتگاه خطرناک « جنگ فرهنگ ها » که زمانی یک سناریوی بیشتر تخیلی به نظر میرسید، سوق داده شده ، هواداران « دیالوگ

میان فرهنگ ها « در جهان و هواداران تجدد خواهی و دیموکراسی خواهی در کشورهای اسلامی در موقعیت دشواری قرار داده شده اند. در این شکی نیست که برخی نیروهای راستگرا در غرب هستند که به اسلام و مسلمانان و کشورهای اسلامی نگاه و برخورد اهانت آمیز دارند. و اما، اکثریت مطلق غربی ها با این نیروها همفکر و همنوا نیستند.

اگر به قلمرو حدس و گمان های بد برویم میتوان گفت که شاید در غرب نیز حلقات و مراجع دارای اجندهای سری باشند که عمداً - چنان که القاعده میخواهد - بخواهند سناریوی «جنگ فرهنگ ها» را به واقعیت مبدل سازند. ولی رویارویی غرب و شرق نه به نفع شرق است و نه هم به نفع غرب و اکثریت مطلق ذهنیت عامه در غرب و نیز احزاب و نیروهای سیاسی - به جز برخی گروه های راست افراطی- بر این حقیقت آگاهی دارند.

در عین زمان دشوار است گفت که اعتراضات علیه نشر کارتون ها در کشورهای اسلامی خود انگیزه اند. این را هم نه میتوان گفت که جماعت های اعتراض کننده همه بنیادگرا و افراطی اند. و اما، شکی نیست که عناصر و گروه های بنیادگرا و افراطی میخواهند از این کار روزنامهء دنمارکی حد اکثر بهره برداری را بکنند و تا کنون بسیار موفق هم بوده اند. و اما، اگر سابقهء استعمار کهن و نو و شمارکثیری از مسایل دیگر موجود نه میبودند، شمار خیلی از بنیادگرایان و افراطیون نه میتوانستند، از مسألهء کارتون ها چنین بهره برداری بکنند.

مسأله روی این نیست که مسلمانان در برابر نشر این کارتون ها باید واکنش نشان میدادند و یا واکنش نشان نه میدادند. مسأله روی چی گونه گی واکنش است. در رابطه به چی گونه گی واکنش ها آقای سخیداد هاتف مطلب انتقادی تفکر بر انگیز و جالبی تحت عنوان «کارتون هایی که ما میکشیم» نوشته اند که در آسمایی نشر شده است. آقای هاتف در این مطلب از جمله نوشته اند : « وقتی واکنش مسلمانان تند خو را دیدم دلم برای پیامبر سوخت». بلی در

بسا موارد این کارتون ها بدتر از کارتون های روزنامهء دنمارکی هستند و اما ای درد و ای دریغ که هیچ مسلمانی در برابر کارتون های این چنینی اعتراضی نه میکند.

۱۶ جنوری ۲۰۱۶

پاسخ منطقی و انسانی ملکہ اردن به کاریکاتور اهانت آمیز «شارلی ابدو»



Rania Al Abdullah ✓
@QueenRania

Aylan could've been a doctor, a teacher, a loving parent...

Thanks @osamacartoons for sketching my thoughts

COULD LITTLE AYLAN
GROWN UP TO BE ?



ملکہ رانیا، همسر ملک عبداللہ دوم، پادشاہ اردن ہاشمی روز جمعہ، ۱۵ جنوری در پاسخ به کاریکاتور توهین آمیز مجلہ فرانسوی «شارلی ابدو» به ایلان کودک کرد سوریه که در سواحل ترکیه غرق شد، کاریکاتوری در حساب رسمی خود در توئیتر و فیس بوک، منتشر کرد.

مجله شارلی ابدو طی یک کاریکاتور عکس ایلان (کودک کرد سوری) را که ماجرای غرق شدن او در سپتامبر ۲۰۱۵ در سواحل ترکیه - یونان وجدان اغلب مردم جهان را تکان داد، رسم کرده و با عبارتی زیر آن نوشته است: «اگر ایلان زنده می ماند سرنوشت او در آینده چه بود... یک آزار دهنده جنسی زنان در آلمان.»

ملکه رانیا با انتقاد شدید از توهین این مجله به کودکی که مرگ او وجدان همه انسان های آزاده را تکان داد این کاریکاتور را نوعی بی حرمتی به کودکی او دانسته و در پاسخ نوشت: «اگر ایلان زنده میماند چه بسا طبیب ماهر یا یک معلم مهربانی میشد.»

اسامه حجاج کاریکاتوریست معروف اردن، پاسخ ملکه اردن را به صورت کاریکاتوری رسم کرده است.

ملکه رانا با تشکر از کاریکاتوریست اردنی، آن کاریکاتور را در صفحه توئیتر و فیسبوک خود منتشر کرد. و در پایین کاریکاتور با زبان های عربی، فرانسوی و انگلیسی نوشته: «اگر ایلان زنده میماند در آینده اینگونه میشد.»

ایلان کودک سه ساله کرد سوری است که در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۵ در بحیره مدیترانه غرق و جسدش در سواحل ترکیه یافت شد.

مجله شارلی ابدو در کاریکاتوری تصویری از یک زن آلمانی مضطرب و وحشت زده از دو پناهجویی که تلاش میکنند او را آزار جنسی دهند کشیده و سپس تصویر ایلان کودک سوری را نیز در دایره به رسم کشیده و در کنار آن نوشته: «اگر ایلان زنده می ماند سرنوشت او در آینده چه بود؟ یک آزار دهنده جنسی زنان در آلمان.»

اغلب کاربران شبکه های اجتماعی از مجله شارلی ابدو به شدت انتقاد و آن را به «نژادپرستی» متهم کردند .

این کاریکاتور توهین آمیز پس از حادثه کلن که شماری از مردان جوان کشورهای مسلمان شمال آفریقا، هنگام مراسم جشن سال نو میلادی در شهر «کلن» آلمان به آزار شدید جنسی و تعرض و اهانت به زنان جوان پرداختند، در مجله «شارلی ابدو» منتشر شده است.

آن آدم های بد اخلاقی که همه مرزهای اخلاق و شرافت انسانی را در شب سال نو در کلن زیر پا کردند، به یقین که کارشان قابل تقبیح و بازخواست و مجازات قانونی است و اما وقتی یک مجله با سابقه یک کشور پیشرفته و متمدن جهان مثل فرانسه به کودک معصوم قربانی سرنوشت تراژیک و هزاران پناهجو به این گونه اهانت میکند، کارش به یقین که شرم آور و قبیح است. در فرانسه آزادی مطبوعات بسیار وسیع و امر غیر قابل تعرض شمرده میشود و اما آیا خرد و وجدان این کاریکاتوریست این را نه میداند که یک چنین اهانتی شرم آور و زشت است؟ ...!

فکر میکنم کاریکاتوریست با این کار خود یک تف سریالا انداخته و مجله نیز با نشر آن تف سریالای غلیظ تر....

من در زمانش به حکم خرد و وجدانم حمله تروریستی بر مجله «شارلی ابدو» را محکوم کرده و با قربانیان آن حادثه و خانواده های شان ابراز همدردی و همبسته گی کرده بودم. امروز نیز آن همدردی و همبسته گی را پس نه میگیرم. و اما، امروز باز هم به حکم عقل خرد و وجدانم این اهانت مجله مذکور را به آن کودک قربانی و هزاران پناهجویی که برای نجات جان و حیثیت خود به اروپا رو آورده اند محکوم میدانم و تقبیح میکنم.

من آن چه را که ملکه رانیا همسر پادشاه اردن نوشته تایید میکنم.

در عین زمان میخواهم بگویم که «شارلی ابدو» یکی از نشریه های فرانسوی است. درست نیست تا به خاطر کار آن همه رسانه های فرانسوی و یا

فرانسویان را که اکثریت مطلق شان نه خواننده این مجله اند و نه هم هفکر و همسو با آن در لحاف «شارلی ابدو» پیچانید و رد و بد گفت «. شارلی ابدو» با این کار خود به روح فرانسه نیز اهانت کرده است: به روح ادبیات و فرهنگ فرانسه و به روح ویکتور هوگو نویسنده رومان جاودانه «بینوایان» و هزاران نویسنده ، روشنفکر و فرهنگی انساندوست و عدالتخواه فرانسوی؛ به روح شعار ملی فرانسه که «آزادی ، برابری و برادری» است؛ به روح هومانیزم فرانسوی و هر آن چه که در چشم جهانیان فرانسه را به حیث زادگاه ارزشهای ارجمند مدنیت معاصر معرفی میکند...

*

هدف من از پرداختن به مساله این است تا بگویم پاسخ منطقی بهترین پاسخ است

امیدوارم هیچ همسخنی زیبایی پاسخ ملکه رانیا را با تبصره زشت بدرقه نه کند...

ترور ها در فرانسه و واکنش ها به آن

یک هفته پیش یک جوان چچنی سر یک معلم تاریخ در حومه پاریس را «الله اکبر» گویان با چاقو برید .

دیروز یک مهاجم با شعار «الله اکبر» گردن سه تن را در یک کلیسا در شهر نیس فرانسه برید- یکی از قربانیان خادم پیر کلیسا بود، دومی زن پیری که برای نیایش به کلیسا رفته بود ... سه تن دیگر نیز زخمی شدند...

سر معلم تاریخ به خاطر آن بریده شد که در مبحث آزادی بیان روی کارتون های معروف مجله شارلی ابدو و قضایای مرتبط به آن از منظر آزادی بیان سخن گفته بود و نه در تایید ماهیت آن کاریکاتورها. حملات دیروز در نیس و چند محل دیگر نیز تداوم همان قضیه و تشنجات پیرامون آن است.

رئیس جمهور فرانسه این حملات و کشتار ها را ترور اسلامیستی تعریف کرده است .

انجمن ها و شوراهای مسلمانان فرانسه و نیز ملاامان مساجد در فرانسه این حملات را محکوم کرده و با خانواده های قربانیان ابراز همدردی کرده اند. و اما رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور ترکیه با انتقاد از سیاست های امانویل مکرون گفت که او به "معاینات روانی" نیاز دارد. عمران خان، فرانسه را به ترغیب اسلام‌هراسی و حمله بر اسلام متهم کرد. در افغانستان نیز در برخی شهر ها همایش هایی برگزار شد و بر ضد فرانسه شعار هایی سر داده شد.

خوب واقعیت این است که «اسلام‌هراسی» در اروپا وجود دارد و انگ آن در مورد ناسیونالیست ها و راستگرایان افراطی، بیشتر مصداق دارد تا در مورد کسانی که هر گونه افراط گرایی و خشونت را رد میکنند .

و اما، آیا رسانه های غربی در مورد ادیان دیگر و به خصوص مسیحیت که یک زمانی دین رسمی این کشورها بوده و حالا هم دین اکثریت بزرگ دین باوران است، برخورد دیگری دارد؟ !

مگر چنان نیست که مثلاً در فرانسه رسانه ها در مورد عیسای مسیح و مقدسات عیسایی نیز طنزها و کارتون هایی منتشر کرده اند. قانون فرانسه این حق را به شهروندان و رسانه های فرانسه پی میدهد. عین گفته در مورد رسانه های دیگر غربی نیز صدق میکند. این که آیا استفاده از این حق را تا این سرحد باید برد و یا خیر مسأله ی دیگری است. در غرب معمولاً خود یک رسانه و آفرینشگر این مرز را تعیین میکند و نه دولت.

در غرب قانون به افراد این آزادی را میدهد تا پیرو هر دینی که میخواهند باشند و آزادانه هم مراسم دینی خود را برگزار کنند. به خصوص در فرانسه از منظر حقوقی این مسأله بیخی روشن است- همان سان که حق آزادی بیان نیز روشن است....

از سوی دیگر، اگر منصفانه برخورد کنیم وضعیت یک مسیحی مثلاً در پاکستان، چنان نیست که به عمران خان صلاحیت اخلاقی واکنش در برابر گفته های رییس جمهور فرانسه را بدهد.

این روشن است که بروز خشونت و ترور تحت شعار «اسلامی»، بیشتر از پیش برای فربه شدن گرایش های ناسیونالیستی و راست افراطی در غرب خوراک تهیه میکند تا به «اسلام هراسی» دامن بزنند. از سوی دیگر تشدید و توسعه «اسلام هراسی» میتواند احساسات دینی جوانان مسلمان مقیم غرب را جریحه دار ساخته و به خصوص بخش های محرومتر و آسیب پذیر تر را به دامن گروه های تروریستی سوق دهد و یا به اقدامات انفرادی خشونت آمیز بکشانند. و این دور تسلسل خطرناک نه به نفع جوامع و کشورهای غربی است

و نه هم به نفع به خصوص مسلمانان این کشور ها و مهاجران از کشورهای اسلامی به غرب.

+

مسلمانان اگر بخواهند سیمای بهتری در ذهنیت عامه ی جهانی کسب کنند ، نیاز نیست به «چین» و «ماچین» بروند... در آیات قران باربار نیکی ، صبر و بردباری توصیه شده است:

«مؤمنان کسانی اند که دشنام و اذیت را با سلام و مدارا پاسخ می دهند»-
(مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

«هرگز بدی و نیکی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت مانند دوستان گرم و صمیمی شوند» - (وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

با اشاره به کردار پیامبر : «به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سختدل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها ببخشای و برای شان آمرزش بخواه»- (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)

«در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش»- (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ)

همچنان روایات بسیاری از برخورد پر از مدارا ، گذشت و حتا مهربانی پیامبر اسلام در چنین مواردی وجود دارند.

البته که در راستای بنیادگذاری نخستین هسته ی دولت عربی، مساله ی کاربرد قوه به میان آمد. و اما حتا در این برهه نیز استفاده از قوه ی قهریه و به خصوص کاربرد نامتناسب قوه ی قهریه رجحان نداشت.

روشنفکران مسلمان بر این باور اند که تنها آیات عبادی قران اعتبار همیشه گی دارند و نه آیات تاییدی که برای تعدیل عنعنات اعراب و آوردن اصلاحات در جامعه ی عرب آن زمان نازل شده اند. یعنی ایات تاییدی برای محدوده ی مکانی و زمانی خاص اعتبار داشته اند و نه فراتر از آن . همچنان این نظریه نیز وجود دارد که دو نقش پیامبری و بنیادگذاری دولت را که در شخص واحدی در زمان و مکان خاصی تبارز یافته بود، باید از هم تفکیک نمود. و این دو نظریه بر منطق نیرومندی استوار اند . اصلاحات و تعدیلات جامعه ی عرب آن زمان و نیز چه گونه گی رویکرد نسبت به پیروان ادیان و عقاید دیگر را باید از دریچه شرایط و ایجابات همان زمان ارزیابی نمود ؛ در غیر آن این ارزیابی به گمراهی منتج خواهد شد.

به هررو، مسلمانان نه باید بگذارند تا اسلامیت ها و به خصوص جهادیت ها و تروریست ها که گفتار و کردار شان مملو از نفرت، نابرداری و خشونت و خونریزی است، دین شان را به گروگان بگیرند. در غیر آن خطر این وجود دارد تا تصویری که همین اقلیت بسیار کوچک ارایه میکنند، در ذهنیت عامه ی جهانی به تصویر اسلام مبدل گردد.

مسلمانان نه برای ذهنیت جهانی ، بل بیشتر از همه برای امروز و فردای خود و فرزندان شان باید در برابر جهالت ، عقبمانی ، نفرت ، دشمنی و خشونت اسلامیت ها قیام کنند .

در پایان باید بار دیگر تأکید نمود که ترور پاریس جز وارد کردن زیان بر سیمای اسلام و مسلمانان و تقویت نیروهای راستگرای افراطی مبلغ «اسلام هراسی» و دسته دادن تبر آنان بر ضد مسلمانان در اروپا ، هیچ سودی برای اسلام و مسلمانان نه دارد . «اسلامیت ها» و «اسلام هراسان» گرچه در ظاهر دشمن هم جلوه میکنند ، ولی در واقع یار و یاور همدیگر اند و همدیگر را تغذیه و تقویت مینمایند .

چنان با نیکی عمر سر کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

چند نکته در مورد همزیستی ادیان در افغانستان

در روایات آمده است که که چون گورو بابا نانک مرد، مسلمانان و هندوها به نزاع برخاستند چون هر یک جسد نانک را از آن خود می‌دانست؛ مسلمانان می‌خواستند جسد او را به خاک بسپارند. هندوها می‌خواستند او را بسوزانند. دانایی در این میان داوری کرد و گفت هر دو گروه گل‌ها بیاورند، هندوها در سمت راست و مسلمانان در سمت چپ جسد بگذارند و روز دیگر گل‌های هر گروهی که تازه مانده بود، جسد از آن باشد. روز دیگر، چون بازآمدند، کفن گشودند، گل‌ها در هر دو سو تازه و شکفته بود ولی جسد گورو بابا نانک ناپدید گشته بود.

و به واقعیت که سیک‌ها و هندو باروان افغان در مجموع همیشه در افغانستان چنان عمر سر کرده اند که نمونه‌ی مثال بوده اند. حمله بر این هموطنان ما در واقع نشانه‌ی کمال حماقت و وحشت است. این حمله بر کلیت افغانستان و حمله بر همه‌ی افغان‌ها است.

من خود را در درد و عزای آن هموطنانی که عزیزان شان را در اثر این حمله‌ی وحشیانه از دست داده اند، شریک میدانم و برای زخمی‌ها تندرستی عاجل و کامل آرزو میکنم.

و در ادامه از چه گونه‌ی مناسبات میان هموطنان مسلمان، سیک و هندو در گذشته‌ها مطالبی را می‌آورم تا نسل‌های جوان ما بدانند که از برکت اسلام رحمانی در گذشته‌ها این مناسبات چه گونه بود.

+

جد بزرگم که از علمای معروف دینی زمان خودش بود و از هواداران شاه امان الله، وقتی پس از سقوط نظام امانی به خاطر عدم اطاعت از امیر حبیب الله کلکانی برای صدور فتوای «تکفیر» شاه امان الله، با خطر پیگرد و آزار مواجه شد، ناگزیر گردید تا مدتی در کابل مخفی شود و سپس هم به باغبانی برود. مخفیگاه جد بزرگم در کابل، خانه یکی از دوستان هندو باورش در هندوگذر کابل بود- جایی که به ذهن تعقیب کننده گانش هم نه میرسید تا یک عالم دینی آن جا پنهان شود.

++

پدرم قصه میکند که هنگام تقسیم نیم قاره هند و جنگ و خونریزی میان مسلمانان و هندوان در نیم قاره، حکومت وقت افغانستان تجویز گرفت تا برای جلوگیری از وقایع احتمالی، هندوان و سیک های ساکن در دهات ولسوالی سرخورد به شهر جلال آباد بروند. وقتی مردم محل این را شنیدند، با این حکم و تجویز حکومت مخالفت کردند و گفتند هندوان و سیک ها هموطنان ما اند و تضمین کردند که خود مصوونیت این هموطنان را تأمین و تضمین کرده و مانع تشویش و سرگردانی آنان شوند. هموطنان هندو و سیک هم که بر حسن روابط با مردمان دیگر محل اطمینان داشتند این گپ را قبول کردند و در دهات و محلات زیست خود ماندند و نه تنها هیچ حادثه بدی نیز رخ نداد، بل مناسبات متقابل از گذشته نیز بهتر گردید. در مناطق دیگری نیز که هموطنان هندو و سیک زنده گی میکردند، نیز وضعیت به عین شکل بود.

+++

در زمانی که متعلم مکتب بودم، زمستان ها را با خانواده در دهکده آبایی ام باغبانی سپری میکردم.

عید در باغبانی پر جمع و جوش میبود. اهالی دهکده باغبانی و نیز شماری از اهالی دهکده های مجاور و نیز برخی از خویشاوندان از مناطق دور تر برای تبریکی عید به نزد پدرکلانم میآمدند.

بزرگان هموطنان هندو و سیک ساکن در منطقه نیز برای تبریکی عید به نزد پدر کلانم میآمدند. با آمدن این هموطنان ، کسانی که مسوول پذیرایی از مهمانان میبودند به آشپزخانه رفته و میگفتند : چای سردار صاحبا ره تیار کنین...

پذیرایی از «سردار صاحب ها» گرمتر و ضمایم چای شان رنگین تر از مهمانان دیگر میبود.

++++

و برای درک فضای مناسبات «اوغایتا» این جا یک قصه دیگر را هم میاورم در مورد مناسبات خانواده «پیربار ولی» با هموطنان هندوباور و سیک.

«پیربار ولی» زیارتگاه مردم بالاباغ و دهکده های مجاور آن در ولسوالی سرخورد ولایت ننگرهار است. در این محل سید قاسم آغا از سادات معروف و فرزندان مدفون اند. گفته میشود وقتی سید قاسم آغا بر دیواری بر میآمد «دیوار زیر پایش راه میرفت». این خانواده باشندده ی قریه ی بالاباغ ولسوالی سرخورد ولایت ننگرهار بود و زمانی بخش بزرگی از دکان های بازار بالاباغ ، حمام و نیز کشتزارهای محل به این خانواده تعلق داشت.

بی بی صفورا دختر بزرگ سید شریف آغا ، نوه قاسم آغا ، دو تن از اهالی سیک بالاباغ را که تاراسینگ و پیارا سینگ نام داشتند، برادر خوانده بود و در نتیجه تمام اعضای خردسالتر خانواده به این دو هموطن سکھ، ماما میگفتند و تا هنوز هم به همین نام از آنان یاد میکنند.

می گویند باری ظاهر شاه که شوقی شکار بود، برای شکار به منطقه آمده بود، ولی سید شریف آغا به وی گفته بود که کشتن حیوانات بی گناه برای سرگرمی،

روا نیست و به این حساب به وی اجازه نه داده بود در آن منطقه به شکار بپردازد و شاه هم از شکار در آن منطقه منصرف شده بود. این را به خاطری آوردم تا میزان اعتبار و مقام روحانی این خانواده را روشن بسازم.

سید قباد شاه خان نواده دیگر سید قاسم آغای «دیوار سوار» نیز در شهر قندهار فرزندخوانده پی داشت به نام جک دیش، که عکاس مشهور شهر قندهار و صاحب عکسخانه پی به همین نام بود. جک دیش آزادانه به خانه سیدقبادشاه خان رفت و آمد داشت و مانند سایر اعضای خانواده بر سر سفره ی خانواده گی مینشست و با آنان یک جا غذا میخورد. جک دیش در خانه خود اتاق مخصوصی برای ادای نماز پدرخوانده مسلمان و سیدش داشت و به وی از روی شوخی میگفت پدر جان باور کن من در این اتاق هیچ گاه «بت» را نیاورده ام و پدر خوانده اش هم با خوشرویی جواب میداد من به دین خود مومن هستم و تو به دین خودت مومن باش. پدر خوانده نیز با کمال رغبت با خانواده ی پسرخوانده اش بر سر یک سفره مینشست و با آنان یک جا غذا صرف میکرد.

آشنایان این سید روشنفکر و آزاده چنان به شخصیتش احترام داشتند که اگر بایسکل سوار میبودند هنگام رسیدن به نزدیکی منزل وی در شهر قندهار از بایسکل پیاده میشدند و پس از آن که مقطع پیشروی منزل مذکور را پیاده طی میکردند دوباره سوار بایسکل خود میشدند.

اول اپریل ۲۰۱۶

از ما تا نیکان ما

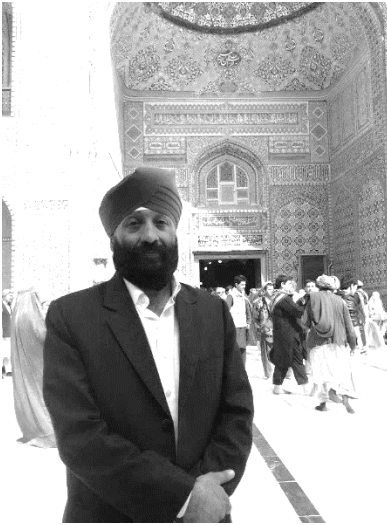
راوایل سینگ Rawail Singh گرمی در پست امروزی شان نوشته اند:

«جناب فیسبوک یادبود چهارسال گذشته را تازه کرد.

زیارت مولاعلی مزارجان خیلی شریف.

درود ...»

*



با خواندن پست آقای روایل سینگ از خودم پرسید: آیا روزی خواهد رسید تا مسلمانان نیز به همین گونه به مقدسات دینی هموطنان هندو باور و سیکه باور خود برخورد کنند؟! *

*

شاه امان الله در نطقی به مردم قندهار گفته بود: هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان. نزد من همه افغانها برادر اند.

*

جد بزرگم که یکی از علمای دینی هوادار نهضت امانی بود، پس از سقوط نهضت امانی وقتی از او تقاضا شد تا فتوای تکفیر شاه امان الله را صادر کند،

برای اجتناب از تسلیم شدن به این خواست ، نزدیکی از دوستان خود در هندو گذرکابل پنهان گردید و تا فراهم شدن فرصت فرار به دهکده آبایی اش همان جا ماند .

*

باری از یکی از علمای دینی بلند پایه که آدم عاری از هرگونه تعصب ، تندی و نابردباری بود ، پرسیدم که از چه زمانی به این فراخ اندیشی ، بردباری ، مهربانی و رواداری رسیده است. او قصه کرد (در این جا فشرده گفته هایش را میآورم)

«هنگام یک سفر رسمی به دهلی ، روزی برنامه رسمی نداشتم و تصمیم گرفتم کمی با شهر و زنده گی مردم آن آشنا شوم. پیاده به راه افتادم . هنگام گردش صدای بسیار خوشی به گوشم رسید. صدا را دنبال کردم. به محل که رسیدم دیدم آن صدای خوش از درون یک معبد میآید. وقتی داخل شدم ، با سه روحانی که در صدرنشسته و مشغول نیایش بودند چشم به چشم شدم. در چشم های این سه روحانی سیکه چنان معنویتی یافتم که مرا وادار به بازاندیشی ساخت. نتیجه این که دریافتم معنویت را نه میتوان به یک دین منحصر ساخت. پس از آن دیگر آن ملای خشکه مقدس سابق نبودم» ...

این عالم دینی مولوی حجت بود. بار اول با مولوی عبدالولی حجت در یک نشست مطبوعاتی درکابل از نزدیک آشنا شدم. بار آخر حدود دو دهه پیش وی را در آلمان دیدم. چند روزی مهمانم بود. مولوی حجت در همین آلمان چشم از جهان بست- روانش در بهشت برین شاد و آسوده باد.

*

در دهکده بالاباغ که در جوار دهکده آبایی ام باغبانی قرار دارد، از گذشته های دور هموطنان هندو بار و سیکه باور نیز در صلح و صفا با مردم محل میزیستند.

بزرگان آن ها در روزهای عید برای تبریکی عید نزد پدر کلانم حاجی عبداللہ خان، میآمدند. پدر کلانم از آنان صمیمانه استقبال میکرد. چای و میوه عید برای این مهمانان به طور خاص و با ترکیب متنوع تر از مهمانان دیگر تهیه و سرویس میشد. (۱)

پدرم هنگام کار در وزارت معارف پس از انجام یک ریسرچ و براساس نتایج آن اثری در مورد باورهای هموطنان هندو باور و سیکه باور، پیشینه روابط آن ها با جامعه و پیشینه مکان های مقدس آن ها در افغانستان نوشت. متأسفانه این کتاب به اثر حوادثی که در افغانستان به وقوع پیوست به مرحله چاپ و نشر نرسید. اصل اثر نیز از وزارت معارف مفقود گردید. هدف اثر مذکور آن بود تا برای مقابله با پیشداوری های ناشی از نداشتن اطلاعات، مردم را با دین و آیین این هموطنان ما آشنا بسازد.

*

این که در دو نیم دهه اخیر بر این هموطنان ما چه گذشته و تا هنوز چه میگذرد، کم و بیش همه میدانیم. و اما، با درد و دریغ بسیار حتا جامعه روشنفکری و فرهنگی ما نیز تا هنوز برای بیان همبسته گی با این هموطنان ما بی صدا مانده است...

پس باید از خود پرسیم که آیا ما تنگ بین تر، متحجر تر، متعصب تر، نابردبار تر و نامهربان تر از پدران و نیکان ما هستیم و یا کاستی دیگری در ما سبب شده تا در برابر حال و احوال بسیار دشوار زنده گی هموطنان هندو باور و سیکه باور خود با چنین سکوت سنگین برخورد کنیم؟!

*

در مورد یک سید بزرگوار باشنده اصلی بالاباغ و روابطش با این اقلیت های دینی سال ها پیش نوشته بودم. بخش از آن نوشته را این جا نیز میگذارم:

«...سید قباد شاه خان فرزند سید شریف آغا، پسر سید حسین و نواده ی سید قاسم معروف به «دیوار سوار» بود. گفته میشود که وقتی سید قاسم آغا بر دیواری بر میآمد «دیوار زیر پایش راه میرفت». این خانواده باشند ی قریه ی بالاباغ ولسوالی سرخورد ولایت ننگرهار بود و زمانی بخش بزرگی از دکان های بازار بالاباغ، حمام و نیز کشتزارهای محل به این خانواده تعلق داشت.

مقبره ی سید شریف آغا، سید محسن آغا و سید قاسم آغا، تا کنون به نام «پیریاری ولی» زیارتگاه مردم محل است. بی بی صفورا دختر بزرگ سید شریف آغا، دوتن از اهالی سکه بالاباغ را که تاراسنگ و پیارا سنگ (۱) نام داشتند، برادر خوانده بود و در نتیجه تمام اعضای خردسالتر خانواده به این دو هموطن سکه، ماما میگفتند و تا هنوز هم به همین نام از آنان یاد میکنند. میگویند باری ظاهر شاه که شوقی شکار بود، برای شکار به منطقه آمده بود، ولی سید شریف آغا به وی گفته بود که کشتن حیوانات بی گناه برای سرگرمی، روا نیست و به این حساب به وی اجازه نه داده بود در آن منطقه به شکار پردازد و شاه هم از شکار در آن منطقه منصرف شده بود.

سید قباد شاه خان نیز در شهر قندهار بچه خوانده یی داشت به نام جک دیش، که عکاس مشهور شهر قندهار و صاحب عکاسخانه یی به همین نام بود. جک دیش آزادانه به خانه سیدقبادشاه خان رفت و آمد داشت و مانند سایر اعضای خانواده بر سر سفره ی خانواده گی مینشست و با آنان یک جا غذا میخورد. جک دیش در خانه ی خود اتاق مخصوصی برای ادای نماز پدرخوانده ی مسلمان و سیدش داشت و به وی از روی شوخی میگفت پدر جان باور کن من در این اتاق هیچ گاه «بت» را نیاورده ام و پدر خوانده اش هم با خوشرویی جواب میداد من به دین خود مومن هستم و تو به دین خودت مومن باش. پدر خوانده نیز با کمال رغبت با خانواده ی پسرخوانده اش بر سر یک سفره مینشست و با آنان یک جا غذا صرف میکرد.

آشنایان این سید روشنفکر و آزاده چنان به شخصیتش احترام داشتند که اگر بایسکل سوار میبودند هنگام رسیدن به نزدیکی منزل وی در شهر قندهار از بایسکل پیاده میشدند و پس از آن که مقطع پیشروی منزل مذکور را پیاده طی میکردند دوباره سوار بایسکل خود میشدند...»

+

۲ جولای ۲۰۱۸

در نتیجه حمله انتحاری بر سه موتر حامل هموطنان سیک و هندو دیروز در جلال آباد، ۱۹ تن کشته شدند و ۲۱ تن دیگر زخم برداشتند. ۱۹ تن از جان باخته گان و هفت تن از زخمیان هموطنان سیک و هندو بودند.

اوتارسینگه تنها نامزد هموطنان هندو و سیک در انتخابات ولسی جرگه و راویل سینگ شخصیت سرشناس و رییس شورای سراسری هموطنان هندو و سیک نیز در شمار کسانی بودند که در اثر این حمله تروریستی جان خود را از دست دادند.

روان راویل سینگ، اوتار سینگ و هموطنان دیگری که دیروز در اثر حمله انتحاری در جلال آباد جان های شان را از دست دادند شاد و آسود باد!

بیایید برای ایجاد چنان تحولی کار و مبارزه کنیم که فرزندان راویل سینگ و هم نسلان آنان در فضای صلح و امنیت به حیث شهروندان متساوی الحقوق افغانستان زنده گی کرده بتوانند.

بیایید با جنگ، جهل، تعصب، تبعیض، نفاق و عقبمانی مبارزه کنیم.

++

از من و هرمون سنگه و تارا سنگه تا پدران و نیکان ما

وقتی به مناسبت پنجاهمین سال فراغت از لیسه حبیبیه، با شماری از همصنفان ۱۲ الف سال ۱۳۴۹ در فیسبوک و سپس زووم گردهم آمدیم، تصمیم گرفتم تا کار نوشتن پورتريت همصنفانم را آغاز کنم. و این کار را از هرمون سنگه حکیمزاده آغاز کردم. وقتی نخستین پرسش ها را برای گردآوردن مواد برای نوشتن پورتريت هرمون سنگه حکیمزاده، شروع کردم او سرخی داد که پدرش متولد بالاباغ سرخرو است و از جد و اجداد حکیم یونانی. و من که میدانستم طبیب یونانی پدرکلانم مرحوم حاجی عبیدالله و جد بزرگم عبدالرحمان آخوندزاده، پیارا سنگه حکیم بالاباغی بود، از هرمون در مورد پیاراسنگه حکیم پرسیدم. هرمون در پاسخ گفت که این حکیم کاکایش است. پس از روش شدن این مطلب هرمون حکیمزاده مرا به تاراسنگه جواهری پسر همین کاکایش که چند سال از وی بزرگتر است معرفی کرد.

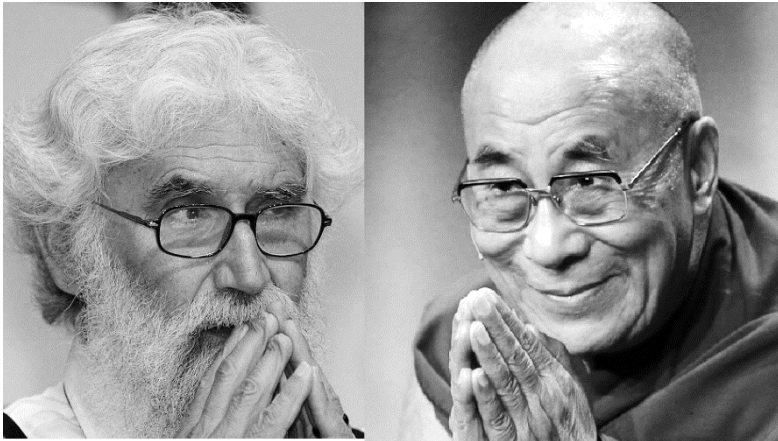
گفت و شنود با داکتر تارا سنگه تنها روابط خانواده های ما را نه که در مجموع بر چه گونه گی جهات گوناگون روابط میان مسلمانان و سیک ها و هندو های افغان در سرخرو و در مجموع در کل کشور، در زمان پیش از بحران روشنی میاندازد.

یکی از نکاتی که برای من جالب بود این که داکتر تارا سنگه گفت هر وقتی که خانواده شان میخواست میله کند، پدرش پیارا سنگه حکیم به جدم عبدالرحمان آخوندزاده احوال میفرستاده که در این روز میخواهند در باغ بزرگ خانواده ما میله داشته باشند. و در آن روز به هدایت جدم باغبان های صفحه بزرگ کنار حوض آب را جارو کرده و آبپاشی میکردند تا مهمانان در فضای مطلوب به میله بپردازند.

دیدن و شنیدن این گفت و شنود دارای نکات بسیار جالب و آموزنده را به همسخنان و به خصوص همسخنان جوانتر در کانال یوتیوب آسمایی سفارش میکن

کدام دین بهتر است؟!

مکالمہ بی میان لیوناردو باف و دالایی لاما



لیوناردو باف یک پژوهشگر دینی معروف مسیحی در برازیل است. متن زیر ،
نوشته اوست :

در میزگردی که درباره « دین و آزادی » برپا شده بود و دالایی لاما هم در آن
حضور داشت ، من با کنجکاوی ، و البته کمی بدجنسی ، از او پرسیدم: عالی
جناب ، بهترین دین کدام است؟

...خودم فکر کردم که او لابد خواهد گفت: « بودایی » یا « ادیان شرقی که
بسیار قدیمی تر از مسیحیت اند . »

دالایی لاما کمی درنگ کرد ، لبخندی زد و به چشمان من خیره شد ... و آنگاه
گفت :

« بهترین دین ، آن است که از شما آدم بهتری بسازد .»

من که از چنین پاسخ خردمندانه‌پی شرمنده شده بودم ، پرسیدم :

آنچه مرا انسان بهتری می‌سازد چیست؟

او پاسخ داد :

« هر چیز که شما را دل‌رحم‌تر ، فهمیده‌تر ، مستقل‌تر ، بی‌طرف‌تر ، بامحبت‌تر ، انسان دوست‌تر ، با مسوولیت‌تر و اخلاقی‌تر سازد. دینی که این کار را برای شما بکند ، بهترین دین است»

من لحظه‌پی ساکت ماندم و به حرف‌های خردمندانه ی او اندیشیدم. به نظر من پیامی که در پشت حرف‌های او قرار دارد چنین است :

دوست من! این که تو به چه دینی اعتقاد داری و یا این که اصلاً به هیچ دینی اعتقاد نداری ، برای من اهمیت ندارد. آنچه برای من اهمیت دارد ، رفتار تو درخانه ، در خانواده ، در محل کار ، در جامعه و در کلّ جهان است .

به یاد داشته باش ، عالم هستی بازتاب اعمال و افکار ماست .

«هیچ دینی بالاتر از حقیقت وجود ندارد» .

+

او در حال حاضر به عنوان استاد بازنشسته اخلاق، فلسفه دین و بوم‌شناسی در دانشگاه ایالتی ریودوژانیرو فعالیت میکند. او در سال ۲۰۰۱ جایزه حق معیشت را دریافت کرد برای "بینش‌های الهام بخش و کار عملی او برای کمک به مردم برای درک پیوندهای بین معنویت انسانی، عدالت اجتماعی و سرپرستی محیط زیست."

بوف در سال ۱۹۳۸ در کونکوردیا ، سانتا کاتارینا ، برازیل به دنیا آمد. او در سال ۱۹۵۹ وارد فرقه فرانسیسکن شد و در سال ۱۹۶۴ به عنوان کشیش کاتولیک منصوب شد. او سال‌های بعد را صرف تحصیل در مقطع دکتری در الهیات و فلسفه در دانشگاه مونیخ کرد که در سال ۱۹۷۰ دریافت کرد . میتواند نشانه ای از امر مقدس و الهی در دنیای سکولار و در روند رهایی مستضعفان باشد. وی پس از آن پایان نامه خود را به شکل کتاب تحت عنوان «کلیسا به حیث مکان مقدس در افق تجربه جهانی»، منتشر ساخت.

خالق ، دین و مذهب...



باری یک دوست پولیندی ام با یکی از دوستان آلمانی ام در مورد مذهب ، دین و خالق بحث داشتند.

دوست پولیندی که از خانواده کاتولیک برخاسته است گفت:

-من وقتی دچار تشنج و ناراحتی باشم، برای کسب آرامش به کلیسا میروم .

دوست آلمانی که از خانواده پروتستانت برخاسته گفت:

-من بر این اعتقاد هستم که خالق و یا یک نیروی برتر ایجادگر و تنظیم کننده هستی وجود دارد. و اما به جز از مراسم تدفین و سوگواری ، به هیچ عبادتگاهی نه میروم ، چون تصویری که ادیان و مذاهب از خالق و یا نیروی برتری ارایه میدهند ، برایم قابل پذیرش نیستند .

پولیندی نیز گفت:

-من به کلیسا برای این میروم که فضایش برایم آرامش بخش است، نه به خاطر اعتقاد به دین و مذهب. من نیز به وجود خدا باور دارم و اما نه به ادیان و مذاهب .

این دوست پولیندی ام که در رشته تاریخ تحصیل کرده است ، در ادامه افزود:
-اگر هم پیامبران این ادیان چنان که باید خالق را به پیروان خود شناسانیده باشند، اینان در نهایت یا قادر نبوده اند عظمت خالق را درک کنند و یا هم این شناخت طی انتقال از نسلی به نسلی در طول تاریخ کاملاً مسخ شده است. به همین علت از نظر من ادیان و مذاهب در نهایت برساخته های بشری اند .

آلمانی گفت :

-در هر صورت این پیامبران ، مصلحان بزرگ تاریخ بشریت بوده اند و گر نه امکان نداشته هر کدام این همه پیرو به دست بیاورد. من فکر میکنم اگر مهاتما گاندی نیز در یک گذشته دور به دنیا آمده میبود، امروز در شمار پیامبران حسابش میکردند .

پولیندی گفت :

-بلی من به گاندی احترام عمیق قلبی دارم. همچنان وقتی روایات در مورد عیسای مسیح را میخوانم نسبت به او احترام عمیق قلبی در خودم احساس میکنم. و اما، پس از آن که مسیحیت دین دولتی شد ، نسبت دادن آن چه که به نام این دین در طول تاریخ انجام یافت ، چیزی نیست جز ظلم بزرگ در حق عیسای مسیح .

گاهی هم آنان با توجه به آن چه که در جهان میگذرد، در مورد وجود خالق و یا نیروی برتر ابراز شک میکردند...

*

من در این بحث شنونده بودم، و حال هم روایتگر آن .
در مورد تجربه و باور شخصی ام در یک فرصت دیگر جداگانه خواهم نوشت.

«راه خدا نیست که مرا به چین فراری کنی...»



حدود یک و نیم دهه پیش که به خانه کنونی ام نقل مکان کردم، تلاش مبلغین مسیحی نیز برای دعوتم به مسیحیت آغاز شد. هر یکی دو هفته زنگ درب خانه را میزدند و خواهش ملاقات و صحبت با من را میکردند. گاهی دختران و پسران جوان، گاهی زنان و مردان میان سال را پشت درب میدیدم. هر بار به بهانه مصروفیت، این خواهش ها را رد میکردم.

هر از گاهی نیز کتب، مجلات و اوراق تبلیغاتی را در پوست بکسم مینداختند. جالب این که این نشریات به زبان فارسی بودند.

بالاخره روزی از روزها تصمیم گرفتم تا یک بار به این مهمانان ناخوانده اجازه ورود به خانه و فرصت گفت و شنود بدهم. یکی از این مهمانان ناخوانده مرد میان سال و کهنه کار و دیگری گویا دستیار جوان او بود که باید تجربه میآموخت.

خوب به رسم مهماننوازی افغانی چای و ضمائم آن را هم برای شان روی میز گذاشتم.

حدود دو- سه ساعت با آنان گفتم و شنود داشتم.

*

این اولین بار نبود که با دعوتگران مسیحیت مواجه میشدم. در کابل نیز پس از این که از شفاخانه رخصت شدم و محکوم به نشستن در ویلچیر گردیدم، یک نرس هانکانگی چندین بار به دیدنم آمد. او خانم نسبتاً جوانی بود و در تیم امداد طبی یک موسسهٔ خیریهٔ مسیحی کار میکرد. او از طریق یک افغان که در این موسسه کار میکرد با من آشنا شده بود.

او میکوشید تا بحث های عقیدتی را با من آغاز کند؛ و اما من هر بار با شوخی موضع را تغییر میدادم. مثلاً به این راهبه مسیحی اکثراً یادآور میشدم که یک بار شکست در عشق به معنای آن نیست که آدم برود راهب و یا راهبه شود و توصیه میکردم به عوض این کارها بهتر است برود شوهر کند. او این را رد میکرد که شکست در عشق و مسایل عشقی سبب شده باشد تا راهبه گردد. من در جواب برایش میگفتم که اگر نه میخواهد حقیقت را بگوید، نه باید به خلافتش متوسل شود که در هیچ دین و آیینی پسندیده نیست.

وقتی انجیل را برایم تحفه آورد، تصمیم گرفتم با او در موضوع مورد نظرش بحث کنم تا غوره به دل نماند. انجیل را گرفتم و برایش روشن ساختم که انجیل را قبلاً خوانده ام. باورش نشد. آن انجیلی را که قبلاً خوانده بودم و در ردیف کتاب هایم قرار داشت برایش آوردم تا باورش شود. تعجب کرد که انجیل را خوانده ام و اما، هنوز مسیحی نشده ام- همان سان که یک ملای مسلمان ممکن متعجب شود که یک مسیحی با دین اسلام آشنا باشد و اما مسلمان نشده باشد.

از خوبی هایی که روایات به «عیسای مسیح» نسبت میدهند برایش گفتم. گفتم بسیاری از این روایت ممکن است افسانه باشند، ولی چون هیچ روایت منفی در مورد «عیسای مسیح» وجود ندارد، میتواند ثبوتی باشد بر این که وی مثلاً شخصیتی بوده باشد با خصوصیات شبیه به مهاتما گاندی. گفتم به «عیسای مسیح» نیز همان احترامی را دارم که به مهاتما گاندی دارم. همچنان از مقام و منزلت «عیسای مسیح» در قرآن و نیز این که در کتاب مقدس مسلمانان «عیسای مسیح» لقب روح الله را دارد، برایش گفتم. در ادامه بحث گفتم که به باور من اگر خدایی وجود داشته باشد پس تعریفی که از خدا در قرآن وجود دارد برایش زینده تر است تا تعریفی که مسیحیان از خدا ارایه میدارند- ترجمه متن سوره اخلاص (توحید) را برایش گفتم. سپس از شوهر مریم (یوسف نجار) و خواهران و برادران «عیسای مسیح»، و روابط او با مریم مجدلیه (۱) یادآوری نمودم. و گپ های بسیار دیگر- از جمله مظالم و جنایاتی را که در طول تاریخ از نام دین مسیحیت پس از دولتی شدن آن انجام یافته اند برشمردم. همچنین این را یادآوری نمودم که چرا و چه گونه سکولاریزم در جهان غرب پیروز شد و کلیسا را در موقف و موقعیت کنونی قرار داد...

چنان نیست که او چون شاگرد مکتب آرام نشسته بوده باشد و من در نقش معلم سخن گفته باشم. این گپ ها را ضمن بحث و جدل گفتم. در آخر آن دعوتگر گیج شده بود که چه بگوید. برای این که صحبت و ملاقات با وی پایان خوشایندتری داشته باشد همان شوخی همیشه گی در مورد ناکامی عشقی اش را مطرح کردم. اینبار او پذیرفت که واقعاً ناکامی عشقی سبب شده تا راهبه شود. او اعتراف کرد که از دل و جان عاشق یک مرد جوان هموطن خود بوده است. آن مرد در نهان برای جمهوری خلق چین جاسوسی میکرده است. در جریان همین ماجرای جاسوسی به علت خطری که متوجه اش شده بود، از هانکینگ به چین فرار میکنند. دخترک عاشق که مسیحی بوده پس از این ماجرا درمییابد که معشوقش کمونیست بوده است. در نتیجه این شکست عشقی او

می‌رود و راهبه می‌شود. باز هم به شوخی برایش گفتم: آن یکی از دستت فرار کرد به چین. حالا راه خدا نیست که با تبلیغ مسیحیت مرا هم به چین فراری کنی... اگر شوهر مسیحی یافته نه میتوانی بیا یک شوهر مسلمان بگیر. او هم با خنده و شوخی جواب داد که آیا این را باید به حیث پیشنهاد ازدواج تعبیر کند. جواب منفی را هم به شوخی برایش افاده کردم. از آن پس دیگر از سرم دست برداشت. با احترام و صمیمیت با هم وداع کردیم.

**

بحثم با دعوتگران مسیحیت در آلمان صورت جدی تر و ابعاد وسیعتر داشت. در فرجام مهمانانم که دیدند تلاش شان بیفایده است، پرسیدند که آیا علاقه دارم با مسیحیان همزیان و هموطنم ملاقات کنم. گفتم هر انسان حق دارد به یک دین و یا یک جهانبینی غیر دینی باور داشته باشد و یا نداشته باشد و یا تغییر عقیده بدهد؛ از نظر من همان سان که یک مسیحی حق دارد تغییر عقیده بدهد، یک مسلمان نیز این حق را دارد... و در پایان این را نیز افزودم: اگر مسلمانی که به عیسویت گرویده بکوشد مرا به مسیحیت دعوت کند با مشکل به مراتب بیشتر از شما مواجه خواهد شد. پرسیدند چرا. پاسخ دادم: چون همچو کسی اول باید ثابت بسازد که دین اسلام را خوب میشناخته و دلایل کافی برای خروج از آن داشته و سپس هم باید ثابت بسازد که مسیحیت را خوب شناخته و دلایل کافی برای پذیرش آن دارد.

مهمانان در آخر ابراز خوشی کردند که با یک مسلمان آزاد اندیش و بردبار آشنا شده اند. من نیز از آن ها تشکر کردم و گفتم اگر دعوت گران مسلمان نیز به سراغ من بیایند با همین مشکلی مواجه خواهند شد که شما مواجه شدید. تعجب کردند و پرسیدند: مگر شما مسلمان نیستید؟...!

در پایان این را نیز باید بگویم که این دعوتگران آلمانی نه از کلیسای کاتولیک بودند و نه هم از کلیسای پروتستانت؛ بل از فرقهٔ «شاهدان یهوه» بودند- فرقه‌ی که با هر دو کلیسای بزرگ عیسوی اختلاف نظرهای بنیادی دارد.

پس از آن ملاقات دیگر نه از آن‌ها نشریه‌ی دریافت کردم و نه هم دعوتگری زنگ خانه‌ام را به صدا در آورد. و اما، امروز پس از یک و نیم دهه بار دیگر در صندوق پستی‌ام دعوتنامه‌ی را دریافتیم: «از شما دعوت میکنیم تا به کمک شاهدان یهوه کتاب مقدس را بررسی کنید». و این دعوتنامه یادواره‌هایی را در ذهنم تازه کردند که با بخشی از آن سبب درد سر شما شدم.

البته که در طول سه دهه اقامت در آلمان خواهی نه خواهی با مسیحیان کاتولیک و پروتستانت نیز ملاقات‌هایی داشته‌ام- اما ملاقات‌های عادی و بدون بحث عقیدتی. بار اولش زمانی بود که تازه به آلمان آمده بودم و با یک خانم کاتولیک که در یک سازمان خیریه کار میکرد، مواجه شدم و قصه‌اش جالب است. روزی با خویشاوندی که میزبانم بود به شهر رفته بودم. او در شهر با آن خانم که بعدتر دانستم با هم آشنایی و دوستی دارند، سلام و احوالپرسی کرد. آن خانم در مورد من پرسید و وقتی دانست پناهجوی تازه رسیده هستم، بدون آن که از وی تقاضایی شده باشد، گفت: در مورد مسایل پناهنده‌گی نه میتوانم کومکی بکنم؛ ولی در مورد مسکن مناسب در حد توان خواهم کوشید کومک بکنم. میزبانم در مورد من به وی توضیحی داد. آن خانم در پاسخ گفت: این که مهمانت چه جهانبینی فلسفی و تعلق سیاسی دارد برای من مهم نیست؛ مهم این است که او نه میتواند در لاگر پناهجویان زنده‌گی کند و به مسکن مناسب برای ویلچیر سوران نیاز دارد. انگیزه‌اش را که وعده کرده بود، انجام داد و من پس از چندی مستحق دریافت یک آپارتمان مستقل شناخته شدم. و اما، این خانم هیچ‌گاه با من وارد بحث عقیدتی و سیاسی نه شد.

سکولاریزم چیست؟

جدایی دین از سیاست یا از دولت؟

آغاز زوال دین یا راه نجات دین؟

یک مشکل کلان ما در افغانستان این است که مفاهیم و اصطلاحات را خلاف تعریف های معیاری آن ها به کار میبریم.

کسانی بدون این که بدانند سکولاریزم چیست آن را تفکر و نظام ضد دینی میپندارند. کسان دیگری میان تفکیک دین و دولت و تفکیک میان دین و سیاست تفریق قایل نیستند. همچنان بسیاری ها سکولایزم ، لایسیزم و اتاییزم را یکی میپندارند.

*

این که سیاسی ساختن دین و دینی ساختن سیاست به چه ها میانجامد تجارب تلخ دو نیم دهه اخیر آن را به روشنی نشان داده است .

این روشن است که با خوانش و تجربه فاجعه بار جهادی ، نه میتوان به مبارزه با خوانش و تجربه فاجعه بار طالبی رفت و نیز با این خوانش ها و تجربه های ناکام گذشته نه میتوان با ورژن های دیگر و از جمله ورژن داعشی مبارزه کرد.

حالا پرسش در این است که:

-آیا روشنفکران و نیروهای سیاسی غیر جهادی بالاخره نقش خود را در شکستن تابوی تحمیل شده توسط نیروهای جهادی ایفا خواهند کرد تا کم از کم به روشنگری در مورد مسایل مطروحه بپردازند یا خیر؟

-آیا نسل جوانتر برخاسته از جریان های اسلام سیاسی (از تنظیم ها و احزاب جهادی گرفته تا طالبان) بالاخره حاضر خواهند شد تا به بازاندیشی تمام حجم تجارب تلخ گذشته خود و یاران شان در کشورهای دیگر اسلامی پرداخته و از آن نتایج و درس های لازم را بگیرند یا خیر؟

طبعاً احزاب و تنظیم های جهادی ، با سابقه و تجربه یی که در حاکمیت کسب کرده اند و با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند، حتا برای بقای خود شان نیز که شده باید در این راه پیشگام شوند. این تصور که احزاب و تنظیم های جهادی خوش به رضا و بدون فشار از سوی مخالفان اندیشه یی و سیاسی شان به این کار بپردازند، چندان محتمل به نظر نه میرسد .

-بعد دیگر مسأله این است که آیا مخالفان اسلام سیاسی میتوانند میان اسلام سیاسی و به خصوص خوانش های تندروانه و خشونت پرور آن و اسلام افغانی با خصلت رحمانی آن تفکیک قایل شوند و یا خیر؟

**

مخالفت با اسلام سیاسی زمانی میتواند پشتوانه مردمی کسب کند که اسلام رحمانی به مثابه عقیده و میراث پرپشتوانه و عمیق تاریخی افغانستان دوباره و آن هم در مطابقت با ایجابات و نیازمندی های زمان حاضر احیا گردد .

طوری که میدانیم از برکت اسلام رحمانی افغانی در دو دهه اخیر نظام شاهی روند اصلاحات تدریجی ارتقایی و پیشرفت اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و

سیاسی توسط عموم مردم افغانستان پذیرفته شد و حتا مورد استقبال گستردهٔ مردم قرار گرفت . در آن زمان پیروان اسلام سیاسی نه توانستند مردم را در سمت مخالفت با این اصلاحات بکشانند. شکی نیست که اگر این روند قطع نه میشد، میتوانست رابطهٔ دین ، دولت ، سیاست و فرهنگ را در چهارچوب عقلانی قرار داده و نهادینه سازد. درس های گرانهای این تجربه میتواند در یافتن راه مهار و نفی بحران بسیار کمک کننده باشد.

۲۰ جون ۲۰۲۰

ترور «علمی»



ترور مولوی نیازی و ترور «علمی»

آقای حامد علمی در نوشته بی در فیسبوک به همه کسانی که از ترور مولوی محمد ایاز نیازی سوگوار نیستند دشنام نثار کرده و آنان را «کمونیست شرف باخته و روسپی بدنام»، خوانده است.

این گپ را اگر یک نوجوان احساساتی کم سواد، مینوشت گپ دیگری بود؛ و اما، آقای حامد علمی طوری که در معرفی خود در فیسبوک نوشته گویا «نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه، خبرنگار اسبق» تشریف دارند.

مرگ هیچ انسانی نه باید موضوع خوشی باشد و آن هم مرگ در اثر ترور و آن هم ترور در مسجد. مرگ مولوی نیازی نیز ولو مخالف برخی دیدگاه ها و موضعگیری هایش و یا هم به صورت کل مخالف خوانش وی از دین و معنویت باشیم، نه باید موضوع خوشی باشد. احترام به هر آدمیزاده بی را باید نگهداشت.

و اما، با کمال تأسف باید گفت که مولوی محمد ایاز نیازی گرچه گویا ملای دارای تحصیلات عالی و استاد دانشگاه بود، ولی همو نیز مانند بسیاری از ملاهای دیگر، حق زنده گی و سایر حقوق بشری را برای هر انسان صرف نظر از عقیده و اندیشه اش قبول نه داشت- اظهارات وی را در مورد زجرکشی جمعی وعلنی فرخنده همه به یاد داریم.

وقتی معیار حق زنده گی در یک جامعه همانا «درستی عقیده» باشد و خروج از این عقیده و یا هم خوانش «نادرست» از آن مستوجب مرگ دانسته شود، دیگر زنده گی هیچ فردی از افراد آن جامعه از خطر مرگ در امان نه خواهد بود- به این دلیل که هر کسی میتواند عقیده و خوانش خودش را درست و عقاید و خوانش های دیگر را نادرست دانسته و تکفیر کند و نتیجه و پیامد تکفیر نیز روشن است... و چهار دهه است که چرخه باطل این بکش بکش میچرخد و میچرخد و میچرخد و اشتهای آدمخوری اش هنوز هم فروکش نه کرده است...

به هر رو، نکته یی که مرا واداشت تا این یادداشت را بنویسم شخصیت و افکار مرحوم مولوی ایاز نیازی نیست؛ بل سطح تفکر و فرهنگ یک استاد دانشگاه است . جناب آقای علمی به حیث «نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه، خبرنگار اسبق»، به جای نثار کردن دشنام به این یا آن گروه و ترویج خشونت زبانی، باید توضیح میدادند که چرا واکنش آنان نادرست است. نه در دانش و پژوهش جایی برای دشنام و خشونت زبانی وجود دارد و نه هم در ژونالیزم و استادی دانشگاه. و باز آقای حامد علمی به چه حسابی خود شان را وکیل بالتوکیل کل ملت تصور کرده اند و آخرین مرجع حقیقت؟! تا نظر شما همسخنان چه باشد...

نگاهی بر مقاله شرایط سنگسار آقای فارانی

من از آن چه آقای مسعود فارانی در مقاله بی در مورد شرایط سنگسار گفته اند، سخت متعجب شدم. من از آقای فارانی و نیز کسانی که این نوشته ایشان را ستوده اند، میپرسم:

- با آن که سنگسار خلاف احکام صریح آیات قرآن است، بر چه اساسی آن را پذیرفته اند؟!

- چرا احکام اجتماعی را که برای زمان و مکان خاص (جامعه عرب در ۱۴۰۰ سال پیش) بوده، همانند احکام عبادی قرآن برای همه زمانه ها دارای اعتبار میدانند؟!

- چرا به جای استدلال در مورد ضرورت تطبیق قوانین نافذه، ما را به تجربه سیاه دوره ی طالبی، رجعت میدهند؟!

شاید دلیل آورده شود که گویا مجازات سنگسار در زمان پیامبر اجرا شده است، چنان که ایشان در مقاله مورد نظر نیز نوشته اند: «بر اساس کتابهای معتبر تاریخی اسلامی، فقط ۵ مورد در زمان پیامبر (ص) وجود دارد.»

و اما در باره این پنج مورد نخست باید تحقیق به عمل میآید تا روشن شود که:

اول - آیا روایت ها، معتبر و ثقه اند یا خیر.

دوم - این پنج مورد در چه زمان هایی اجرا شده اند.

تحقیق در مورد درجه اعتبار این روایات و مشخص ساختن تاریخ آن ها به دلایل بسیار و از جمله به دلیل این که در قرآن برای هیچ جرمی حکم چنین مجازاتی وجود ندارد، بیش از اندازه مهم است.

در قرآن در مورد زنا در پنج سوره (الفرقان، الإسرا، النور، النساء، الطلاق) سخن رفته و تنها در سه سوره (النور، النساء، الطلاق) مجازات هایی برای آن مشخص شده اند:

- الرِّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

[سوره نور، آیات ۲-۳]

ترجمه: زن زناکار و مرد زناکار، به هرکدامشان صد تازیانه بزنید، و اگر به الله و روز دیگر ایمان دارید نباید که شما را نسبت به ایشان ترحمی بگیرد؛ و باید که شکنجه‌شان را گروهی از مؤمنین نظاره کنند.

مرد زناکار به جز با زن زناکار یا زن مشرک نکاح نمیکند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نکاح نمیکند؛ این برای مؤمنین حرام است.

- وَاللَّائِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذَوْهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

[سوره نساء، آیات ۱۶-۱۵]

ترجمه: آنهایی از زنانتان که مرتکب فحشاء میشوند چهار گواه ازخودتان بر آنها بگیرید. پس اگر گواهی دادند [که عمل را به چشم دیده‌اند] ایشان (یعنی زنان مرتکب فحشاء) را درخانه نگاه دارید تا ایشان را مرگ برگیرد یا الله برایشان راهی ایجاد کند. و دوتنی که مرتکب آن میشوند آزارشان بدهید؛ ولی اگر توبه کردند و اصلاح شدند دست از آنها بردارید که الله توبه‌پذیر و مهربان است.

- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَذِيرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

[سوره طلاق آیه ۱]

ترجمه: ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید [= زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند]، و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر آن که مرتکب فحشای آشکار شوند؛ این حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نه می دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند!

طوری که میبینیم در مورد زن مطلقه در دوره عدّه، تنها مجازات همانا بیرون کردن پیش از موعد زن مطلقه از خانه است.

پس نظر به احکام قرآن مجازات زنا چنین است:

- مجازات زن و مرد زناکار، یکصد تازیانه در ملأ عام است.

- حرام دانستن ازدواج با مرد و زن زناکار.

- در خانه نگهداشتن زن زناکار.

در همه موارد فوق با پشیمانی و توبه، مجازات لغو و رفع میشود.

*

در قرآن در همه موارد از رجم یا سنگسار از سوی دشمنان پیامبران سخن رفته است - دشمنان پیامبران برای جلوگیری از دعوت مردم به راه خدا توسط پیامبران، آنان را به سنگسار تهدید میکردند: در مورد حضرت شعیب [سوره

هود آیه ۹۱؛ در مورد حضرت ابراهیم [سوره مریم آیه ۴۶]؛ در مورد حضرت موسی [سوره یس آیه ۱۸]

*

مسلمان معتقد اند قرآن تحریف ناپذیر است ، پس ادعا هایی که خلاف این اصل باشند و یا آن را مخدوش بسازند، نه میتوانند برای مسلمانان قابل پذیرش باشند.

روایت هایی مبتنی بر این که آیت رجم گویا نازل شده و بر اساس نظر جبریل داخل قرآن ساخته نشده است و باز آن را که بر برگي نوشته بوده بز خورده است، اگر به رغم همه پرسش برانگیزی هایش بالفرض مدار اعتبار دانسته شود، چرا در آن حکمت این نظر جستجو نگردیده است- مثلا این که آن حکم فقط برای چند مورد اعتبار داشته و خداوند نه میخواست به درج آن در قرآن اعتبارش را برای مدت و موارد بیشتری تمديد نماید؟!...

*

اگر در قرآن حکم سنگسار وجود ندارد، پس حکم سنگسار زناکار (زن و مرد) از کجا آمده است؟!

فقه‌ها سنگسار را بر اساس روایات در مورد گویا سنگسار زانی و زانیه در زمان زنده گی پیامبر و به دستور پیامبر ، حکم اسلامی میدانند. و اما باید گفت که اگر روایات در مورد این مجازات ها پیش از نزول آیات قرآنی تعیین مجازات زناى محصنه و غیر محصنه ، اعمال شده باشند، پس با استناد به آن ها به هیچ وجه نه میتوان حکم سنگسار را مشروعیت بخشید. و اما روایات در مورد اعمال حکم سنگسار پس از نزول آیات مورد نظر ، از جمله به این دلایل قابل قبول بوده نه میتوانند:

- آیت ناسخ برای احکام سوره نور ، سوره نسا و سوره طلاق در مورد زنا در قرآن وجود ندارد؛

- برای یک عمل خلاف، تعیین مجازات بیشتر از آن چه در احکام قرآنی تصریح شده اند، مجاز نیست؛

- مسلمانان معتقد به اصل تحریف ناپذیری قرآن اند؛ پس هیچ توجیهی که این اصل را نقض کند برای مشروعیت بخشیدن به مجازات سنگسار نه میتواند قابل پذیرش باشد؛

- روایات متذکره دونسل بعد از وفات پیامبر ، روایت شده اند و هر یک این روایات هم دارای ناهمخوانی های درونی اند و هم با همدیگر ناهمخوانی هایی دارند؛

- این روایات با متن و روحیه خطبه حجة الوداع - آخرین سخنرانی عمومی پیامبر - در تناقض اند:

بخش مربوطه خطبه حجة الوداع : أيها الناس، فإن لكم على نسائكم حقاً، ولهن عليكم حقاً. لكم عليهن أن لا يوطئن فرشكم أحداً تكرهونه، وعليهن أن لا يأتين بفاحشة مبينة. فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تهجروهن في المضاجع وتضربوهن ضرباً غير مبرح. فإن انتهين فلهن رزقهن وكسوتهن بالمعروف.

ترجمه: ای مردم! شما را بر زنان تان حقی است و آنان را بر شما حقی است. حق شما برآنان آنست که بر گلیم تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و برآنها است که مرتکب فحشای قابل اثبات نشوند؛ اگر شدند الله به شما اجازه داده است که بسترشان را از خودتان دور کنید و بزنید شان به نحوی که آسیب جسمی نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رختشان را طبق عرف دریافت دارند.

حجة الوداع آخرین حج دوران زنده گی پیامبر اسلام است . شمار همراهان محمد در حجة الوداع در منابع از نود هزار تا یکصد و چهارده هزار تن ذکر شده است. خطبه حجة الوداع از لحاظ تاریخی مستند ترین سخنرانی پیامبر اسلام میباشد. پس بالفرض اگر پیش از این خطبه به هر علتی که بوده باشد ، حکمی هم در مورد سنگسار صادر و اجرا شده باشد، پس از این خطبه نه میتوان بر آن به حیث سنت پیامبر برای صدور حکم استناد نمود.

*

در پایان میخواهم بگویم ، بحث «حقوق زن در اسلام» که امسال موضوع کمپاین «تفکر ، تحریر و عمل» تعیین شده است، به باور من باید با روشن ساختن این مساله آغاز میشد که آیا احکام اجتماعی اسلام بر اساس تساوی حقوق زن و مرد استوار است و یا بر اساس تبعیض جنسیتی . اگر بر اساس تبعیض استوار است چرا چنین است و آیا راهی برای رفع این تبعیض بدون این که دیانت مسلمان مومن را صدمه بزند وجود دارد و یا خیر.

در یک بحث کلی تر باید این پرسش را مطرح کرد که آیا بحث حقوق بشر و از جمله حقوق زنان یک بحث دینی است و یا فرادینی و اگر یک بحث فرادینی است چرا در جوامع اسلامی هنوز در چهارچوب دینی باقی مانده است و فراتر از آن پرسش های مهم دیگری موجود اند که در فرصت مناسب در حد توان به آن ها خواهم پرداخت.

چند نکته در مورد معنویت،

خدا باوری و دین باوری

معنویت داشتن چنان نگرشی به انسان، جامعه و هستی و باور به چنان ارزش هایی است که دارنده اش را برای خودش، خانواده و نزدیکان و برای جامعه و هموعانش و در مجموع همه زنده جان ها و حتا طبیعت، موجود بهتر و مفیدتر بسازد. از این دید معنویت تنها منحصر به دین باوری و خدا باوری نیست، بل یک مفهوم گسترده تر از آن می باشد.

دین باوری نیز مفهوم وسیعتر از مذهب باوری است. مذهب باوران، حقانیت دین را می پذیرند و اما دین باورانی وجود دارند که حقانیت مذاهب متعدد در یک دین را نه می پذیرند.

خدا باوری نیز مفهوم وسیعتر از دین باوری است. دین باوران و خدا باوران هر دو به خدا باور دارند. و اما، خدا باورانی نیز وجود دارند که پنداشت های ملاها و فقها و پاپ ها و کشیشان و خاخام ها و و مغ ها و موبدان و گورو ها و کلیسا ها و کنیسه ها و نیایشگاه ها و معابد و نهادها و مراجع رسمی ادیان را قسماً و یا کلاً قبول نه دارند. خدا باورانی نیز هستند که هر یک از ادیان را راهی به سوی شناخت خدا میدانند. گروهی از خدا باوران نیز ادیان و یا خوانش های کنونی از دین را اصلاً راه شناخت خدا نه میدانند. بخشی از این خدا باوران پیامبران را می پذیرند و مصلحان بزرگ زمان خود شان میدانند- مصلحانی که آموزه های آنان در طوی تاریخ قسماً و یا کلاً مسخ شده است.

پیامبر اسلام، همه پیامبران پیش از خودش را به حیث فرستاده گان برحق خداوند قبول داشت. و اما، میدانیم که اسلام متن تورات و انجیل را تحریف

شده میداند- شماری این تحریف را متنی (حذف و اضافه) میدانند و شماری نیز معنوی (تفسیر غیر از معنای اصلی). البته قرآن نه همه، بل بخش هایی از تورات و انجیل را تحریف شده میداند .

در سنت یهودی باور بر این است که یهوه پنج کتاب را در کوه سینا به موسی میدهد. و اما، پژوهشگران معاصر بر این باور اند که تورات قرن ها پس از زمان ادعایی زنده گی موسی نوشته شده است—و آن هم نه توسط یک شخص. همچنان باور بر این است که تورات بر پایه و با استفاده از منابع از پیش موجود نوشته شده است .

در مورد انجیل البته که تعدد نسخه ها وجود دارند و تفاوت ها میان این نسخه ها نیز روشن است. بالعموم چهار انجیل- انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا - به عنوان عهد جدید کتاب مقدس رسماً مورد پذیرش کلیسا، اند. به احتمال بسیار این انجیل ها بین سال های ۶۶ تا ۱۱۰ میلادی نوشته شده اند. گرچه نام نویسندگان حقیقی چهار انجیل مذکور روشن نیست و اما در قرن دوم میلادی این نام ها بر آن ها نهاده شده اند. چنان به نظر میرسد که هیچ کدام از نویسندگان این انجیل ها عیسای مسیح را از نزدیک نه می شناختند و متنی را که نوشته اند محصول ثبت تحریری نقل سینه به سینه روایات است. البته انجیل های دیگری نیز وجود دارند که مورد قبول رسمی کلیسا واقع نه شده اند .

به این ترتیب میتوان گفت که انجیل (هم عهد عتیق و هم عهد جدید) «وحی الهی» و «کتاب آسمانی» نیست؛ بل سیره و شرح احوال پیامبران و حواریون شان به شمار میروند. و این کتب نه توسط خود پیامبران و نه توسط حواریون شان، بل توسط پیروان این پیامبران نوشته اند .

و اما، مسلمانان قرآن را کتاب آسمانی میدانند. مسلمانان بر این باور اند که آیات قرآن، هدایات الهی رسانیده شده توسط جبریل به پیامبر اسلام است.

و مسلمانان بر این باور نیز هستند که قرآن متن تحریف ناپذیر میباشد. و اما، با وجود آن هم مسلمانان با مشکل تفاسیر بسیار متفاوت مفسران از آیات قرآن مواجه اند. این تفاوت که گاهی تا سرحد اختلاف میرسد، علل مختلفی دارد- از جمله تفاوت و اختلاف مسایل متنی مانند اشتراک لفظی، اختلاف در معنی کلمات، اختلاف در قرائت، تفاوت های ناشی از انکشاف و تغییرات در زبان، پیشفرظ های مفسران، اختلاف ناشی از موقعیت نزول آیات، استفاده از روایات غیر موثق و ...

تفاسیر را بنابر بر مشخصات شان میتوان چنین دسته بندی کرد: تفسیر نقلی، تفسیر عقلی، تفسیر عرفانی، تفسیر اجتماعی و تفسیر فقهی.

اسلام و ادیان دیگر

بر اساس روایت انس بن مالک از پیامبر اسلام، وی پس از هشتاد هزار پیامبر مبعوث شده و از این میان تنها چهار هزار تن از آنان بنی ابراهیمی بوده اند (۱).

اگر این حدیث را مرتبط با آیه چهارم سوره ابراهیم بخوانیم که میگوید «ما هیچ رسولی در میان قومی نه فرستادیم مگر به زبان آن قوم تا به آنان [پیام خداوند را] برساند؛ در این صورت میتوان گفت که پیامبران در میان اقوام و قاره ها و مناطق مختلف جهان ظهور کرده اند که در این میان پشته آریانای باستان، نیم قاره هند و آسیای میانه نیز استثنا شده نه میتواند.

پژوهشگران بر آن اند که همه این پیامبران حامل دین مستقل و تازه نه بوده اند؛ بل شمار معدودی حامل دین تازه بوده و دیگران صرف مامور تبلیغ دین پیامبران سلف خود بوده اند.

و از منظر منطق درون دینی نه میتوان گفت که در هر دین تازه همه احکام الهی نو بوده اند. احکام اساسی دینی که اهم آن پرداختن به مسأله مبدأ و معاد است، صرف نظر از زبان و طرز بیان برابر با فهم مردمان در زمانه های

مختلف، در همهٔ ادیان باید همسان بوده باشند. احکام مرتبط به مراسم عبادی نیز صرف نظر از تفاوت های ظاهری، باید دارای ماهیت همسان بوده باشند. در این میان میماند، احکام اجتماعی و توصیه های اخلاقی که نظر به شرایط تازهٔ ناشی از رشد جوامع بشری، نیاز به تعدیل آن ها موجود بوده است .

با آن چه گفته آمد، میتوان گفت که احکام اجتماعی و برخی توصیه های اخلاقی تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و دارای اعتبار جهانشمول و همیشگی نیستند. این اصل شامل احکام اجتماعی اسلام نیز میشود که بیشترین شان تعدیل رسوم و عنعنات جامعه عربی هزار و چهارصد سال پیش اند .

آیه «ما هیچ رسولی در میان قومی نه فرستادیم مگر به زبان آن قوم تا به آنان [پیام خداوند را] برساند- میتواند به علاوهٔ زبان به معنای مستقیم لغوی و نیز شیوهٔ بیان مطابق به سطح فهم مردمان هر زمانه، شرایط و سطح رشد جوامع را نیز مطمع نظر داشته بوده باشد .

در رابطه به پیامبران و پیروان شان یک نکتهٔ دیگر را نیز باید گفت و آن این که پیامبران تازه و پیروان شان معمولاً پیامبران سلف را به حیث فرستاده گان خدا قبول دارند و اما پیروان پیامبران سلف ، پیامبران بعدی را قبول نه دارند.

مسأله ختم نبوت

اگر بپذیریم که پیامبران در طول هزاران سال به حیث مصلحان اجتماعی نقش مهمی در عبور جوامع از سطوح بدوی تا مراحل پیشرفت و تکامل ایفا کرده اند و بپذیریم که ظهور اسلام مقارن پایان صغارت فکری و آغاز بلوغ فکری بشریت بوده، در این صورت ختم نبوت میتواند مفهوم گسترده تری کسب کند .

واقعیت این است که جوامع بشری امروزی به هیچ وجه با جوامع چهارده قرن پیش در هیچ بُعدی اصلاً قابل مقایسه نیستند - چه رسد به پیشتر از آن .

اگر بپذیریم که ختم نبوت با ختم صغارت فکری بشریت ارتباط دارد، میتوان به این نتیجه رسید که بشریت امروز قادر است تا روی مسایلی که با ذات دین – مسأله مبدا و معاد- ربط نه دارند خود تصامیم عقلانی و علمی درست بگیرد. حتا مسأله مبدا و معاد نیز دیگر نه در شکل بسیط قابل فهم انسان بدوی و فاقد توان تفکر علمی، بل از منظر عقلانی و علمی میتواند مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرد.

نظرات غیر دینی در بارهٔ پیامبران

- در رابطه به پیامبران به علاوه دید دینی چند دید دیگر نیز وجود دارد:
- این که پیامبران مصلحان اجتماعی بوده اند و برای این که حرف شان پذیرفته شود، آن را پیام خدا معرفی کرده اند.
 - شماری از مصلحان بزرگ اجتماعی نیز بوده اند که خود ادعای پیامبری نه کرده اند و اما سپس پیروان شان آنان را فرستادهٔ خداوند دانسته اند.
 - شماری از انسان های دارای ذکاوت بلند که درون گفتاری هوشمندانه و ادراکات غیر عادی هوشمندانه و به غیر از کتگوری که بتوان آن را اسکیزوفرنی تعریف کرد ، داشته اند، تصور کرده اند که خداوند رسالتی بر عهدهٔ آنان گذاشته و برای شان وحی میفرستد .
 - شماری نیز هوادار نظریهٔ تماس تمدن های بسیار پیشرفتهٔ فرازمینی، اند که از میان انسان ها کسانی را برای انتقال پیام های شان انتخاب میکرده اند.
 - آخرین فرضیهٔ علمی در مورد هستی همانا نظریه هوشمندی کیهان است. این فرضیه هستی را یک سوپر کمپیوتر کوانتومی به صورت غیر قابل قیاس قویتر از کامپیوترهای کوانتومی ساخت دست انسان و «موجود زندهٔ هوشمند» ، با هوش غیر قابل تصور نیرومند، میداند.

اگر هوش کوانتومی کیهانی ثابت شود، در این صورت احتمال دارد تا
زمینه فهم تازه از «الهام»، «رویای صادق»، «وحی» و بروز
استعدادهای خارق العاده دیگر انسانی را نیز فراهم بسازد.
البته این یک اشاره بسیار کوتاه در مورد نظرات غیر دینی در باره پیامبران بود.

+

(1) روایت های دیگر مبتنی بر ظهور ۱۲۰ هزار پیامبر است. و در
همخوانی با این روایت گفته شده که منظور از حدیث بالا حصر تعداد
پیامبران نیست، بل تنها ذکر بزرگان انبیا میباشد .

دین، فرهنگ و سیاست- یک اشاره کوتاه

تاریخ بشریت پیوسته نشان داده که سیاسی ساختن دین و دینی ساختن سیاست فاجعه می آفریند. تجربه چند دهه اخیر ایران و افغانستان مصداق روشن این گفته است .

سیاست چون باید نسبت به نیازمندیها، مسایل ، انکشافات و تحولات در عرصه های گوناگون زنده گی اجتماعی و نیز مسایل بین الملل واکنش سریع نشان بدهد، خود عرصه تغییرات و تحولات دینامیک است. این در حالی است که دین به طور غیرقابل مقایسه با هر عرصه دیگری به ثبات تمایل دارد. تغییر و تحول در خوانش از دین بسیار به آهسته گی و دشواری میتواند راه خود را باز کند. این روند در نتیجه انکشاف و تحول در فرهنگ میتواند تسهیل گردد. تغییر و تحول در فرهنگ نیز در مقایسه با سیاست بسیار بسیار به کندی به وقوع میپیوندد .

با چنین خصوصیتی که به آن ها اشاره شد، اگر چرخه سیاست و دین با هم متصل شوند، در این صورت یا چرخه دین باید بسیار بسیار سریع حرکت کند تا به پای نیازمندی های سیاسی برسد و یا سیاست از توان حرکت سریع و دینامیک محروم گردد. در هر دو صورت جامعه با بحران خطرناک و فاجعه آفرین مواجه میشود .

به رسمیت شناختن استقلال هر سه عرصه و چرخه- دین ، فرهنگ و سیاست- یگانه راه جلوگیری از بروز تضادهای حاد و بحران های مخرب میان آن ها است. این هم به نفع دین است، هم به نفع فرهنگ و هم به نفع سیاست که استقلال نسبی خود را داشته باشند تا بتوانند به صورت موثر نقش خویش را به صورت سازنده در جامعه ایفا کنند. البته استقلال نسبی به

معنای کشیدن دیوار چین میان سه عرصه یاد شده نیست. تأثیر پذیری سودمند متقابل در نتیجه رابطه سالم میان این سه عرصه مستقل یک ضرورت است. رابطه سالم به معنای این است که راه برای تحمیل بسته و برخلاف راه برای تعامل باز باشد.

این به معنای مخالفت با دین و یا با متولیان دین و به خصوص توده های میلیونی مومنان نیست. این به نفع دین و مومنان و نیز خود متولیان دین است تا نه دین سیاستزده و یا به ابزار سیاسی مبدل گردد، نه سیاست توسط متولیان دین اختطاف و به گروگان گرفته شود، نه متولیان دین به امراض سیاسی مبتلا گردند و نه هم مومنان قربانی فاجعه.

و اما اگر یک یا شماری از احزاب و یا گروه سیاسی اصول بنیادی دولت مدرن و از جمله غیر ایدئولوژیک بودن دولت، دیموکراسی و حقوق و آزادی های بشری را بپذیرند و بخواهند در این چهار چوب به حیث فعالیت کند، نه میتوان و نه باید این حق را از آن سلب کرد. البته حضور یک چنین حزبی در یک نظام کثرت گرا، الزماً به معنای پذیرش طرز تفکر، برنامه و سیاست آن از سوی دیگران، نه میتواند. فراتر از این اگر هم این احزاب در چهار چوب یک نظام سیاسی سکولار اصل سکولاریزم را از وجه نظری قبول نه داشته باشند و اما، متعهد به التزام عملی در برابر قانون بوده و خواستار تعدیل قانون از طریق میکانیزم پیشبینی شده در قانون باشند و نه از طریق زور و تحمیل، باز هم همچو احزاب با وجود نامطلوب از نظر دیموکراسی، میتوانند در یک نظام کثرت گرا تحمل شوند.

در مورد سکولاریزم جدا نوشته ام.

آثار چاپ شده دیگر از همین نویسنده:

- از بن تا بن بست و شکست در چهار جلد
- تاریخ همه ما را محکوم کرده است (مجموعه مقالات و مباحثات)
- جرایم «طنزورشتیکی» (مجموعه طنز)

آثار آماده برای چاپ:

- «سفر به ناکجا» (مجموعه یادواره ها)
- «از این زاویه» (مصاحبه ها با شخصیت های سرشناس)
- «از ما تا ملت» در دو جلد (مجموعه مقالات منتشره در آسمایی)
- پنجره دیگر (مجموعه داستان های کوتاه)



حمید عبیدی در سال ۱۳۳۲ در شهر کابل به جهان
آمده است

عبیدی در سال ۱۹۸۲ زمانی که عضو مدیریت عمومی
سیاسی وزارت امور خارجه بود زخمی شد. او پس از
یک دوره طولانی تداوی، زمانی که توان نشستن بر
ویلچر و زنده گی مستقل را یافت، دوباره به کار آغاز
کرد- نخست به حیث تحلیلگر سیاسی و سپس به
حیث مسوول بخش تحلیل سیاسی ریاست امور
بین المللی. در همین دوره شمار زیادی از نوشته های
عبیدی در رسانه ها به نام خودش و نیز نام های
مستعار منتشر شدند .

حمید عبیدی پس از مهاجرت به آلمان، در سال
۱۹۹۷ مجله آسمانی را بنیاد نهاد و نزدیک به دو دهه
به حیث معاون مدیر مسوول، مدیر مسوول و
گرداننده پورتال آسمانی کار کرد.

آثار منتشره به صورت کتاب:

- از بن تا بنبست و شکست در چهار جلد
- تاریخ همه ما را محکوم کرده است
- - جرایم «طنزورشیتهیتی»

Von Der barmherzige Islam bis Dunkele Interpretationen

Autor: Hamid Obaidi

Verleger: Asamai e.V. Deutschland

Juni 2023

